



۱۱۹
۷۰

نکرم = صور الکتاب

پیش تصویر و شرح

نسخه



۱

۱۸۴۹

نکرم = صور المراتب
بش تصویر و شرح

نسخه

۱۸۴۹

۱۸۹
۷۵

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

سجده

۱۰۰۰ گدازان

سما بسصور عبدالرحمن
حصه اوقاف و عوالم

۱۶۲۱۵

دریغ



۱۱۹

مکتوبه اوقاف

ارغوا

و تصویر
ترجمه تفهیم

مدرسه

اداره دارم و هم دارم

و بپایان

اداره دارم و هم دارم



بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله حمدنا کرین و صلوات علی محمد و آله الطاهرين این کتاب بصورت الکواکب است
 کی با تفسیر بعضی دوستان از تازی با پارسی کرده میشود بوقت اللّه و عونّه و اغاثن
 اینست چنین گوید عبد الرحمن عمر معروف بابو الحسن صوفی رحمه الله بعد از آنکه حمد و ثنای
 خدای تعالی کرد و بر محمد مصطفی و آله صلوات داد کی با فقه بسیاری مردم را کی طلب
 معرفت کواکب ثابته و مواضع هر یک از فلک و صورت ستارگان خوض میکنند و ایشان
 دو گروه اند اول جمعی اندکی بر طریق مخفی میرودند و متول ایشان بر کتب بای صورت است
 از عمل کسانی که کواکب را تعیین نشانند و اعتقاد کرده اند بر آنچه در کتب یافته اند
 طول و عرض هر یک و باین موجب از ابر که نقش کرده بی آنکه جز خطا و صوابان و
 شده اند و چون کسی که آن کواکب را شناسد و زمان مایل کند بعضی را در نظم و تالیف
 مخالف باید با آنچه بر آسمان است و یا آنچه در ریجهای موجود است که متولفان
 آن ریجهای دعوی کرده اند که آن کواکب را رصد گویند و مواضع هر یک را نشانند و آن
 بر رصد گوئی چند مشهور که مشهور است خواص و عوام آنرا دانند که مانند عین الثور و قنبره
 و سماک اعزل و آن سه کواکب که بر جبهه قمر است و قلب العقرب و قمر که در آنند و مواضع
 هر یک در وقت رصد خویش اثبات کرده و این کواکب همانست که بطلمیوس گفته است
 که طول و عرض هر یک رصد کرده ایم و در کتاب خود کی معرفت بحسب شمس کرده است
 بعد از آن همان مقدار که این کواکب در مدتی که از تازی رصد بطلمیوس تا وقت رصد ایشان
 حرکت کرده بودند بر طولهای دیگر کواکب ثابته که در جدول کتاب بطلمیوس ثبت است
 آورده اند و احوال و اعراض بسیاری از آنجا بدقیقه چند آن اندک زیادت و نقصان

کرده

کرده تا بنابر در ایشان همه را رصد کرده و آن قدر تفاوت است که بعد از تفاوت و کما
 در مدت مذکور میان رصد ایشان و رصد بطلمیوس مخالفت افتاده است تا آنکه نشان
 آن کواکب را بنوعین خود نشانند و باین و عطار و غیر ایشان از جمله این طایفه
 اند و با نسخیه رسید از کتاب تائی و ارماد محسلی تألیف کرده ایم و در بسیار کواکب میان این
 نسخیه اختلاف یافته اند چون کواکب را در کتاب تائی و ارمادی که دعوت کرده است
 طلب کرده ایم چنان یافته ایم که هر کواکب را که در نسخیه مختلف اند و نه بود و اگر چه کم
 اختلاف بود اسقاط کرده بود و باین سبب از قدیم و چهارم بسیار بیفکنده بود و
 از قدر تخمین و ششم که در آن اختلاف نبود بسیار آورده بودند دعوی کرده است
 که کواکب صورت را می اندازد رصد کرده ایم و گوئی که هر چه او که مقدم است و معروف
 است بعقرب الراجی در فهرس یافته ایم ثبت و مثبت درجه پنجم و نهم او در وقت
 رصد او یا زده درج و ده دقیقه جهت حرکت کواکب بر موضع هر کوی می باید افزود
 از آنچه در محسلی ثبت است و باین موجب موضع آن کواکب در سمت و مثبت درجه و دقیقه
 دقیقه از قوس است پس ظاهر شد که مثبت دقیقه ازین مبلغ بجا بسته است تا بنابر
 که بر رصد این کواکب کرده است و دلیل بر این کواکب را رصد کرده است و از شش
 و نه دیگر چنانی که در کتب تالیف کرده اند و که ساختند و کواکب و برای اثبات کرده اند
 نشانند آنکه آنست که این کواکب را در کتابها خود و بر کرده از قدر دوم آورده اند و
 بحقیقت از اصغر قدر چهارم است و در زیر الکلیل جنوبی است و عرضش از عرض
 اکثر کواکب الکلیل بمقدار یک کره درجه دوم در جنوب بیشتر است و همین کواکبی که
 بر زمین که همین بای است و آنرا بر کتبه الراجی خوانند در محسلی از اصغر قدر دوم
 یافته است و در کتاب خود سر نهاده و این کواکب ملاصق کواکب ششم است
 از کواکب الکلیل چه طول هر دو یکسان است و در عرض این کواکب بمقدار پنجاه دقیقه

بجنوب باشد از کوبک اقلیل بحقیقت هر دو یعنی عروق و کوب در قدر چهارم
س که ناقصان محلی با ناسخانش باز این دو کوب در جدول اوقات رقم نوشته
باشند و دیگر ناسخان غلط کرده و از ارقام تب بنده شده و در قدر دوم نوشته
و یافتیم عطار را که این غلط او که این جهت صورت در اینجا تصور کرده بود و باز
کرده که این تصور بعد از آن کردم که همیشه علم و معرفت این کوب رسیده بودم در آن
کتاب عروق را می را از قدر دوم آورده هم چنانکه در کتب یافته و گفته روی را می
باجب شرف است و در کتاب جویدان صورت کرده و این دلیل است بر آنکه او نه
را می را نوشته است و نه قوس را چه نعام و از مقدمه و از نعام صادر است یعنی از عروق شرف
و کوب که قوس و یکان سهم و سر دست را می که قوس کان را در جدول از نعام و از آن
کوب شمال است که بالا هر دو نعام در میان باشد و هر دو نعام را بسبب او که گاه
کند و اما کوب نعام صادر بعضی بر سر دوش را می است و بعضی بر فرق او و بعضی
موضع سوزان نیز و سر را می در بی نعام صادر است و نیز دیگر تن کوبی با نعام از
کوب سوزان سما می است که بر شمشیر بر می است و سر بعد از آن است یعنی شرفی تر و
عصاره ذواب بعد از سه و یکان نیز در مقدمه درج چندی است از قوس و سوزان در
و پنج درج و بعضی چندی هم از قوس و کوب ذواب جمله درجی اند و هم چنین آن چهار
کوب بر دنبال ستوراند از را می هم درجی اند در زیادت از ده درج پس ظاهر شد که
یکان یکان پیش از سوزان شرف بر آید و سوزان پیش از ذواب و پیش از کوب
ستور و چون چنین باشد روی را می چگونه سوزی شرف باشد و یافتیم در که که بعضی
قدیم صورت بود از عمل عین عین کوب چهارم که بر روی صورت نقش کرده
بود در شمال کوب چهارم که بر روی صورت باشد و این خط است که عرض کوب چهارم
که بر چنین است ده دقیقه است در شمال عرض کوب چهارم پنج درج و نیم در شمال

س لازم است که کوب جناح از کوب و چهار درج و شش جنوبی تر باشد و سبب این خط
آنست که در یک نسخه محلی که از نقل جی است عرض کوب جناح شش درج و ده دقیقه
آورده اند و آن از غلط است بود که یک صغریا و نوشته و چون بعد از عین
برگه باین عرض نقش کرده بعدی صورت افتاده در شمال کوب چهارم و اما اگر در کتاب
خوانده که این کوب بر جناح عمده نکرده میان جی صورت و بحقیقت این کوب بر طرف
جناح واقع شده و او آن کوبی است از کوب که یکی یکی از منازل مقرر باشد و در هر یک است
و هم چنین آن کوب بزرگ را که بر پای قطب عرض باشد بر کتب اسباب و نقش کرده بود
و در هر قطب عرض جهت تعریف بر نوشته و این میان کتب و در هر فرق نکرده و سبب این
غلط آنست که این کوب درین روزگار کتب با کتب مابین کتب کی بطلمیوس بر آورده
است زیادت کرده ایم و آن ده درجه درج و بعضی و چندی است در بیت یک درج
و دو دقیقه از عقرب است و عرضش چهل و یک دقیقه ده درج در جنوب و بعضی
و بتانی و اصحاب بحث موضع کوب که در سبب این خط محلی در شرف درج و شش از میزان
اند و اصحاب بحث ده درج و ربع جهت مدتی که از عهد بطلمیوس تا بر روزگار ایشان بوده
زیادت و موضع درجده درج و سی و پنج دقیقه از میزان آورده و بتانی یازده درج و ده
دقیقه زیادت کرده و موضعش در نوزده درج و نیم از میزان آورده و بحقیقت در
روزگار بتانی همین اجزا از عقرب می باید که موضعش در روزگار بطلمیوس در شرف
درج و شش از عقرب بود پس چون برگه کتب این اجزا از میزان نقش کنند
کفل شود می افتد در زیر خطی که میان دو سرین باشد و چون کتب این اجزا از
نقش کنند بر طرف دست راست ستور می آید چنانکه بطلمیوس صفت کرده است این
کوب سی و پنج است از قطب رس که در قدر اول است و موضعش درین روزگار کتب
زیادت مائیت و یک درج و دو دقیقه از عقرب است و اما که در
جماعتی اند که بر طرف غربی روند در معرفت انوار و منازل و نوسه سوزان منزل مقرر
یعنی غروب و در وقت طلوع صبح و هر نوازی نیز دیگر عرب موسوم حال حاضر مخصوص باشد از

تساوی شب و روز در وقت رسیدن آفتاب باین نقطه و آغاز کردن زیادت شدن روز
از شب و ابتدا ظهور ماه جیوانات و افزون شدن نباتات و ارباب و برگ برآوردن
درختان و اعتدال هوا و در قسمی از این اقسام صورتی یافتند از صورتها و در آنکه
که بر سطح ابروج اند پس هر قسمی که را نام آن صورت کردند که بروی یافته بودند
و در روزگار طوطیها رس و پیش از این صورت مذکور برین اقسام بودند که بآن بازی
خوانند بر قسم اول حل بود از الفات این نام کردند و کوکبا و معروف و مشهور است و کسی
که در معرفت کوکبا اندک یعنی برده باشد پوشیده نمائند که شرطین برده و سوری است این
منزل را این سبب طین خوانند که اولی است و اول بروج و اول علامات یعنی نشانها
و معنی شرط علامت و نشان باشد و منزل دوم یا با این سبب طین خوانند که بر موضع یعنی بود
و آن کوکبا بوده است بر شقی که یکی بر فخر و محض است و یکی بر ابر و پشت او و یکی بر فخر
او و بران و بر چشم و لب و در قسم سیم صورتی یافتند و در آن سبب طین بر سر او و در
و منته برایشان و اما منته انصاف بر بروج نیست بل بر سر صورت چهار است حیوان و
منکبا و انگلی از هر دو منکباست در جانب شمال افراشته تر و در سمت چهارم صورت
یافتند و آن صورت خرد است و اما بران قسم جز آن یافتند و شریک بر سینه صورت است
و در سمت چپ صورت است و آن صورتی است بسیار کوکبا که بعضی از آن کوکبا کعب
قسمت در آنرا جز آن سران افند و آن طرف است و و این آن کوکبا و آن صورت
در آنرا جز آن عرب در صورت بروج تحقیق مطابقت افتد اقسام کرده اند از این اقسام
بر موقت از روزی کند که هر روز در آن روز فلک قطع کند و آن سمت مشرق باشد
تقیوب و در هر قسمی از آن علامتی طلب کردند که بعد میان آن علامتها چشم دیدار نزدیکی
هر یک شب از روزی ماه و ابتداء از شرطین کردند و اندک بعد از هر یک شب از روزی ماه و ابتداء
و بطین را یافتند و بعد از بطین شریک بران و هم چنین باقی منازل و بروج و اقسام
و مقادیر صورت هر یکی التفات نکردند و باین سبب محقق در منازل او و در با آنکه از بروج
نیست بل بر سر چهار است از صورتهای جنوبی و کوکبا بسیار را از آن صورت است

باعطاف

باعطاف اسد خسوست کردند چنانکه آن دو کوکبا را که بر سر هر دو توأم اند و آن دو کوکبا را
که کلبه مقدم خوانند و در رابع اسد نهاده اند و آن طوطی که بر سینه سلطان است نشانه اسد
خوانند یعنی آنجا که موضع نشانند و غلط باشد در پیش بینی و عوار او و در سوزن خوانند
و در دوساک و ساق او پس صورت اسد بر پشت منزل که از سبب برج باشد مثل باشد
و او چنینکه بنداشت که این منازل بحقیقت از صورت اسد اند و منته شریک یکی صورت بر سر
برج باشد که بر هر برج را با سیمی دیگر خوانند و آن صورت سلطان دانست و منته در
اسد یعنی اسد میخان و اسد عرب و منته صورت عذرا و آنکه از این منازل بر صورت است
یعنی نزدیکی میخان چهار است که بر سینه و در هر افراشته و اول طرف نیست و آن کوکبا
است یکی بر روی اسد و بر موضع دمیدن از دهن که آنرا منته خوانند و دیگر از آنکه
حوالی صورت سلطان است خارج صورت و در و بر نهیا افراشته اند بقیاس الطول و
و عرب و در او بر وجه اسد نشانه کرده اند و آنکه بر منته دهن است در روزگار را
سر درم و دو ثلث و چنی است از اسد و درم جمعه و آن چهار کوکبا است سر بر گردان
و یکی بر جای دل که او را قلب ملکی خوانند و او در پانزده درم و چنی است از اسد و او
از آنکه بر منته فم است تا او پانزده درم و ثلثی است و سیم درم و آن دو کوکبا است بر
حیوان دو شان و از ملکی تا روشن ترین آن دو کوکبا پانزده درم و ثلثی است و او
میت و شش درم و دو ثلث و چنی است از اسد و چهارم درم و او خار و در
ترین کوکبا بر دنبال اسد است و بر موقت درم و چنی از سینه است و از روشن ترین
کوکبا از زیره تا او ده درم و ثلثی است و این اعداد جمعه بیکدیگر نزدیک اند
هر یک بر یک شبانه روزی فترت نزدیک آتا عوار آن کوکبا است بر دهن و او را عذرا و او
سمکان یکی که او را اهرل خوانند بر دست چپ عذرا است و رابع میان دو نخند و
صورت عذرا است که آنرا اصیلح خوانند و خارج هم صورت است و او چنینکه عذرا
نشانده و بنداشته برج ششم هم داخل صورت اسد است و گفته این قسم را سینه است
آن کوکبا جمعه بیکدیگر نزدیک خوانند که این مالا دنبال اسد اند و میخان آنرا منته خوانند

و شنبه اندر خفته غده و در برج قوس هم مانند این گفته که آترانه از جهت آن قوس خوانند که ای کوه است
کافی است بل از جهت آن کوه که مقوس که بر دوایه را می است که عرب از او قواد خوانند
و نه قوس شنبه و نه سه و نه را می و نه پنج جز از کوه که طریقه میانی و صفت کرده عواید
و غایت سخن او اینست که آن بنزدیک میانی سرتین باشد و آنکه ردیف را در بنا لاجرم
خوانند و صورت دجا بد اندسته و صفت کرده و ند اندسته که آن هم از صورت دجا
است بر دو بال او گفته بنات النعش همین گفته اند بر خال بنات النعش که بنات
آترانه است که بر خوانند و ند اندسته که آن بعضی از دت که است و گفته میان عرش سماک
اعزال و میان دوز با تا در شیب بر آید و دست را بخندست روشن محبت بی نظام و از
شمار پنج خوانند یعنی شاهانی که بر خفته حرا باشد و بان صورتها قطره رس و سبع خوانند
و بعد از آن حضار و وزن را یاد کرده و آنکه ایشان را محققان خوانند و ند اندسته
که از جمله شایخ اند و ندان را یاد کرده و ند اندسته که از صورت تین اند و عرش سماک اعزال
یاد کرده و ند اندسته و از این که سه حکایت کرده که بودی که مر از راه بگرد و بوی الا سوز دل
کند و آن عرش سماک باشد و آن کوه که صفت اند پنج که روشن تر اند از قدیم و یکی از
چهارم و یکی پنجم که میانی جمله را صورت غراب خوانند و غرض اکثر آن کوه که در جنوب
میان پانزده درجه تا سیمت و یک درجه است و غایت آنکه از قمر از فلک البروج دور شود
برای بطلمیوس پنج درجه است و برای اقلی بختن چهار درجه و یضی و ربعی
و عرض سماک اعزال در جنوب دو درجه است پس قمر از مدار سماک اعزال وقتی که در جنوب
عرض جنوبی پنج و آن در مژده سال یکی در جنوب دو درجه و یضی و ربعی شش دور شود
و هیچ که آن کوه که غراب سه و هم چنین بتای حون خواست که از جنوب قمر از
سوقت منازل کوه که بر طریقه عرب بکند و در کاری استاده که نه کار او بود و نقص
از ظاهر شود و آن چنان است که کتاب محمد و کوه که بر برج اذبر و برج دوازده گانه
هم بر سیاحت محسب ایراد کرده و گفته از جمله کوه که محل ستر طین است که بر دوسری
است و یکین که در دونه اوست و خطی که درج بطین که کوه است بر شقی خفانه

یاد کرد

یاد کردیم و گفت از کوه که فوثر تری است و بر شیب او و در بران برین کوش او و در
هم غلط کردیم و بران بر خط چشم او است و آن شانه سرخ روشن است از جمله آن
پنج که بر روی اند و گفته از کوه که تو این محقق و منعم و ذراع مستقیم است از دوز ذراع
است و غلط کرده جمعه از جبار است بر صورت میان دو منکب له و گفته که
محقق و ذراع برج موضع اند از صورت تو این و منعم دو کوه که اند بر قدمها اشیان
ذراع دو کوه که روشن اند بر سرهای ایشان و گفته از کوه که میزبان عقر است و غلط
کردیم و غرض که یک است و از آن بر دوز من عذرا و یکی بر پای جیب او و آن از هم
بجانب تا تر است و گفته هر دو زبانی و اکلیل از کوه که عقر است و درم و غلط کرده
چهار روز با ما میل است از میزان اند بر دو کوه که از دوز و دیند است سر و با غلط
اند چنانکه مذکور است و ند اندسته که اکلیل آن سه کوه که است بر جبهه عقر است
و ندان است بل اکلیل آن سه کوه که است در پناه بالا جبهه عقر یکی که شامی تر است و در
زبانها شامی است از صورت میزان است و آن ششم است از کوه که خارج صورت
میزان است و سیم که از جنوبی تر است که کوه که ششم است از کوه که خارج صورت
و هر سه از قدیم چهارم اند و تقویمی و اند مانند تقویمی آن سه کوه که جبهه عقر است
و هم چنین گفت تا نیم و بد از کوه که قوس اند و غلط کرده بدیهه باره آسان است
ی که کوه و بان کسب آترانه خوانند یعنی سیابان و بر بسیار کوه های دیده ایم که نام
تفایم نوشته اند و گفته بعد و بعد از آن و بعد از آن کوه که جبهه اند و غلط کرده
بعد از آن بر دست جبهه که بال است و بعد از آن کوه که جبهه اند و غلط کرده
حوت اند و آن هم غلط است چه از صورت قوس اند در شمال آقا در فرع اول آن
کوه که شامی است بر منکب است است ای که دست استین بکشد باشد و آنکه
جنوبی است بر شیب است ای که اهر کردن باشد و آقا از فرع دوم آنکه شامی است
بر ناف اوست و بر سر راه کسب میان هر دو خشت که و آنکه جنوبی است بر میان شیب او

و هیچ کدام از صورت بروج نیست و ادعای حوت ششگانه است و نه فرس پس گفته است
کواکب که بطلمیوس در محاسن او ده است یکی از او نیست و ده کواکب است بروج ذوال
و قمر و مریخ و زحل و مشتری و زهره و ان که کواکب ششگانه است که بروج صورت ششگانه است
و عرب آنرا هفت خوانند از جهت آنکه منفرد است و نیز دیگر آن ده درج جنوبی که کواکب
نهند و مریخ هم از آنهاست عرب است که کواکب را که در شش کواکبی ششگانه است هم از
برای زهره و مشتری خوانند و هم چنین آنرا که جنکب چه صورت چهارست و مریخ و مشتری
و انرا و ابی یکی از آن کواکب است که بطلمیوس قمر و مشتری و مریخ و زهره و زحل و زحل
خود بروجی و برصناعت خود را اقتضای نمودی و برای آنکه در کتاب خود آورده از علم فلک
و کواکب و سیاره و حرکات هر یک کوف و اقطاب ماه در صنعت نجوم و وفور علمش
بوقوف او بر مذهب رب هم حکم کرده اندی و در سینه سبع و ثلثین و ثلثی که در محبت
است ده رئیس ابو الفضل الصفهان بود مریخی نزدیک است که از اهل آن خط کبابی
و در او هم معروف بودی و در آن نواحی شهر در علم نجوم و ریاضیه و در اثبات کتب
در وصف اسطرلابی که از آن خود می گفت که بر روی کواکب سیاره نقش کرده اند
من گفتم که کدام کواکب است که بر آن است گفت در آن و نیز آن را جزو او فلک
مشترک آن و سماکان و مشران و قمر و مریخ و زحل و مشتری که آن را در آنند و کواکب
قمر و مشتری پس پرسیدم که این کواکب یکی بهتر از فلک هستند و هم او که حضرت امیر حلیل
عضد الدوله آنرا در سینه سبع و اربعین و ثلثی و در محاسن او و مشرق و ظاهر بود که
از لفظ مشرق یا نه شیک برآمده بود از او پرسیدند که او که است و است و من در
الجابی حاضر بودم او گفت عیون است آن کواکب را زانی که در خانه او کواکب
در شهر تاشان سند و او را یکی خوانند و او جز نام که شنیده بود از آن کواکب
چیزند است و حکم دیگر گفت که ذکر آن بوقت درین باب ممکن است و من چون
را از این جماعت مذکور که هم متشنان در افاق سار بود و هم تقدم ایشان در

واقدا

واقدا بمردم بایشان و استعمال صفات ایشان ظاهر تابع و متقدم یکی از متقدمان یافت
پس آنکه در خط و صورت بطریق عیان و نظر تأمل کرده بود تا آنکه در کتب ایشان
نظر میکرد می پندارند که آنچه از احوال مواضع کواکب گفته اند از معرفتی بوده و در کتب
ایشان و خاصیت در کتاب انوار حکایاتی که از عرب و رادیان ایشان باز گفته اند
از صفت منازل و دیگر کواکب که ایراد او مقتضی تکرار کتاب بنام بیاضیه تفسیر
و ضللهای دیده ام کشف و لا و ظاهر بود با مریخ و مشتری که در کتب آن ضللهای
و بیان آن تفسیر و هر نوبت سبب هر گونه احوال و اشتغال فنیوی در راه می آمد که
مرا از آن مراد باز میداد که تا آنکه که خدای تعالی مرا از این صفت ملک جلیل عضد الدوله
ابو شجاع ابن رکن الدوله ابی علی مشرف کرد و دید و او را بر من موجب آنکه مرا در کتب
خدمت و خدمت خود منظم کرد و حق تعالی شایسته و منزه است از آنکه او در فتنه علوم و سلطه
او در اصناف معارف و اقبال او بر عموم علماء و احسان او بر کاتب فضل است و هرگز
و دیدم که در احوال کواکب بسیار میگرد و با تکیه فواقع ایشان از صورتها و مواضع
از بروج عظام رصد عیان مایل بود و در خدمت کسی را نیافتم از متجان صاحب از صورت
چهل و هشت کواکب که بطلمیوس در محاسن او آورده است که حقیقت بی شکست تا بر کواکب
صورت بر مذهب سنجان یا طریقی عرب و قمری داشت که اندک چیزی از آنکه ظاهر مشهور است
و خواص یا علوم در معرفت ایشان شایسته باشند و نیز از تصانیفی که پیش از این نوشته
اند که تا بی نیافتم و در یکی از این دو فن که بر معرفت مصنفش اعتقاد می بخش آنرا بر آن شکل
که حکایت کرده اند و رصد کواکب در اصل خود صورت بنند و الا بعد از معرفت
صورت کواکب هر صورتی نظر عیان از سر عبارت پس چون حال برین معلوم بود
و است که این مقدم تقریب کنیم تا بقیه کتاب جامع که مشتمل بر بیست و هشت فصل است
صورت دبر کواکب هر صورتی و بعد از آن کواکب و مرقع هر یک از صورتها و مرقع

در طول انظار البروج و بر وجهی که گواید که رسد کرده اند از جهت آنکه بر فلک است و از جهت
نفس صورت و در آنجا که صور است و از نفس صورت است و از جهت آن که گواید
کرده اند خاص باز کرده اند که بسیار مردم ندارند که هم ساکنان آسمان که از انظار
خارج اند بر لطف که از او است و چون گواید است که ذکر ایشان در کتاب آورده اند و
نیز این غلط است ظاهر است بل این قدر که گواید است که در آن رسد کرده اند و
و خودی در شش مرتبه مرتب کرده اند اعظم در قدر اول و آنچه از آن که گواید
دوم پس سیم تا بعد ششم و چون آنچه که از قدر ششم به پیش از آن یافته اند
در شمار آن که آنرا کرده اند و توقف برین حکم باستانی زیادت کفایت
نشد و هرگاه که در صورتی از صورتی که گواید او مشهور است و معدود و تا
کنیم در میان آن که گواید که ایشانند و لغت که از صورتی که مشهور است که گواید
معدوم است از نفس صورت اول بر مقدارش و احسن بایش و آن که گواید
که بر دنبالش است و با گواید که بر جاذبه و گردن و سینه اند تمامی معدوم اند
و دو گواید دیگر است در جاذبه که خارج است از صورت و چون تا قبل کنیم در
این نوزده گواید چند آن گواید یا هم که در صورت آن ممکن نباشد سبب
انجمنی آن و هم برین قیاس در باقی صورتها و از جمله این گواید که در صورت
و معدوم گواید را چنان یافته اند که از آن جهت صورت منتظم میشود و
مشکل بر چند گواید و آن صورتهای است که عظیمی در محیط آورده است بعضی
همه شمال از کرده است و بعضی بر منطبق البروج که راه آفتاب و ماه و دیگر که البروج
التهی است و بعضی در هم جونی از کرده و در صورتی را که نام آن صورت
تقسیم کرده اند بر نوا و اند پس بعضی بر صورت مردم اند مانند ساکنان و از آن
علا رکت و حوا و بعضی بر صورت حیوانات بری و کبری مانند حیل سلطان و غیره

و بعد و عقب و حوا و در آنکه و بعضی بر صورت مردم و در صورت حیوانات و دیگر
الکلیل و میزان و خفیه و هم چنین بعضی تمام خلقت نیافته اند نسبت کرده اند مانند قطره
خس که چهار گواید مستطیل برین نیست بر شکل رومی که می فرزند و یک آن گواید که صورت
اسبان تمام شود و بسیار از قطعه الفرس هم که در دو هم چنین گواید فرس که صورت را در
پایه و کفایت بل از سر است تا ناف و آخر به شش نیست و صورت نو که هم از سر است تا
آخر به شش است که آنجا که گواید که بر جایی قطعه اند و بعضی مرکب است از
از صورت مردم و حوا و از صورت ستور مانند گواید رومی و گواید که در صورت
مرکب است از آن قدر از صورت مردم که از سر تا کف باشد و باقی از صورت ستور
از ابتدای شش او تا دنبال و بعضی است که صورت تمام شده است تا گواید که صورت
دیگر که در آن فرود یکی بود و بیشتر که گرفته اند میان هر دو مانند هم که الاغنه که تمام
تا آن گواید روشن را که بطرف روی شمالی نور است شکل گرفته اند میان هر دو و صورت
تمام بر قرن النور است و هم بر جلی هم که الاغنه و هم چنین آن گواید روشن را که برین
فرس است و آن شمالی فرخ دوم است شکل گرفته اند میان صورت فرس و صورت
مسلم و صورت سوره بی آن تمام نیست و سبب تا بقدر صورتی که گواید است
در لکمه گواید بر که هم موصوفی است از صورت و بعد و بعد است که تا هر گواید
را نامی که بآن او را تقریب کند و قی که با و اشارت کند تعیین او آسان جز
و مواضع جدا از صورت و از فلک البروج و عرض از منطقه و شمال و جنوب پیدا کردند
اوقات شب و طالع هر وقت از آن معدوم کند و دیگر علیها بسیار و شفقت از معرفت
گواید حاصل کند و لغت بعیت لکب و صورت او آن صورت و در آن صورت منتظم باشد
صورت پس هر چه از آن نزدیک صورتی است از صورت و ذکر آن صورت از آن صورت
کراند و آنکه در آن صورت نامها و اوقات همانند آن گواید که در آن صورت
اند که بر شکل و لکب و جوار اند و مانند آن گواید روشن که بر بالا سر حلی است و در
را نام خوانند و آنچه را که در آن سر سرون حل اند و مانند آن گواید تاریک

و کبریا که است عرضها همان بنا داریم یعنی که بطریق در آورده است این کواکب را
 و در فلک البروج حرکت کنند و هرگز از آن نبرند و اما قدری که کواکب و صورتها
 بزرگی و خردی بر آن جمله نهادیم که بعضیان یافتیم اکنون یا کنیم کواکب هر صورت
 انفرادی و دو و آن واسطه و اعصاب بر فضا متجان و بر هر سطح تا از یکی که در حالت
 سادند و هر صورت جهان که شش کعب نام صورت اقتضای رکد نقش کنیم و هر کواکب بر وجه
 امار صورت رقم کنیم تا هر آن شکل بدین که در اسکان بیند و جدوی بنیم و در روی فلک
 کواکب و مواضع از فلک البروج در تاریخ کور و اجزا عرض و شمال و جنوب و چهار
 بر عظم هر یک بنیم و بر هر کوی در جدول و در صورت عددی که در هر یک که چند کواکب
 است از صورت نشان کنیم تا با کسی باز توان یافت چون بشارت کنیم و ایندین
 ترین مسو کنیم بقطب عالم بر آن کواکب از نزدیکترین که بطریق در آورده
 است و انضای تمام کواکب می خواهیم و آنکه باری در هر یک که در جدول و در
 خست که در اند و در وقت و اقتضای رکد و در حساب و در الکل و از پیش بیان کنیم که اگر
 ما آنرا شای می خواهیم این کواکب است که بقطب شمالی فلک البروج نزدیک است
 و آنکه جنوبی می خواهیم که هم ازین قطب دور تر است و حال قریب و بعد از جدول
 کواکب معلوم شود که از آن کواکب که عرض ایشان شای بود آنچه عرض او بیشتر
 بود بقطب شمالی فلک البروج نزدیکتر بود و از آنچه بود که از ایشان می خواهیم
 و آنچه که بود و دور تر بود و از آن جمله بود که از جنوبی می خواهیم و از آن کواکب
 که عرض ایشان جنوبی یا که عرض او کمتر بود و از ایشان می خواهیم و از آن کواکب
 بیشتر بود جنوبی یعنی بعضیان با یکدیگر و هم چنین هر کواکب که او را مقدم جدول
 بر دیگر یا کویم از شای کوی دیگر است آن کوی که بر جنوبی و دیگر بود طول
 و آنکه او را تا می خواهیم یا کوی که از پس او است آن کوی که بیشتر از دیگر بود و این
 معنی از جدول طول معلوم شود که کواکب که در جایی طول و کمتر بود در بر می که به
 بیشتر بود و دیگر بود مقدم بود و آنچه در جایی که بیشتر بود تا می خواهیم مقدم بود و
 نزدیک بود باید که این معنی را یاد دارند تا عبادت کنند و این کواکب است

و این

کواکب دیتا صغری

نزدیکترین کواکب بقطب شمالی که چهار است کواکب دیتا صغری و کواکب دیتا
 هفت است از نقش صورت سه از آن جمله بر دنیالش و آن اول و دوم و سوم است
 و آن سه روشن تر است از اول است که بر طرف دنیال است و آن قدر سیم است و
 از قدر چهارم و چهار کواکب باقی بر شکل بتی مستطیل برین صورت است و از آن جمله
 کواکب دنیال اند تا یکتا از آن چهارم و سیم است و دو که از پس ایشان است
 و آن ششم و هفتم است روشن تر از دیتا و بطریق گفته است که چهارم و پنجم از قدر چهارم
 و آن ششم و هفتم از قدر دوم اما چهارم ششم و هفتم که از قدر چهارم است
 مانند آن دو کواکب است که بر دنیال اند و است سیم از بزرگترین قدر سیم است
 ششم از قدر دوم است و هفتم باید که از قدر سیم باشد که بر طرف دنیال است
 از قدر سیم نهاده است و این کواکب یعنی هفتم از و جز در است یا مانند است و این
 صورت تمام خلقت نیست چه سه و دست و پای ندارد و از آن جهت ازین وقت کواکب
 را که در شش شیه کرده اند که با آن هفت کواکب که از صورت دیتا که از دیتا بدست
 و از این هفت هم بر دنیال است و چهارم کواکب که از صورت دیتا که از دیتا بدست
 صغری دارند و این خلقت از خلقت خرس ماند و اما عریب این هفت کواکب است اصغری
 نبات نقش خوانند و آن چهار که بر شکل مربع اند نقش خوانند و آن سه
 که بر دنیال اند نبات و آن دورا از نقش کرده شش تر از قدر سیم و آن کواکب روشن تر
 که بر طرف دنیال است جدی و است آن کواکب که قبله با و طلبند و هر سه کواکب دیتا
 با کواکب چهارم و ششم از ربع بر سطحی می خوانند و در جدولی روشن ترین و قدیم
 ششم کواکب است از دیتا یکتا هم بر سطحی است و قدیم و آن کواکب از صورت دیتا
 بطریق این کواکب را آورده است و خارج صورت نهاده و گفته است از قدر چهارم است
 دنیال این کواکب و آنکه بر طرف دنیال است سطحی مقوس از کواکب تا یکدیگر خرد
 سطر اول و بر او در مقوس هم و بطریق سیم کواکب ازین سارکان نیاده است

قوس بطول شصت و پنج درجه و نصف و مایل که از آسمان خوانند و مانند پند و اندیشه است که قطب
 در میان او پنج و قطب معدل النهار بر جبهه این قوس دوم است آنجا که از دیگرین کواکب
 این قطر است که یکصد و بیست و هفت درجه و مایل که از یک راس قطب سی و نیا و ده و هم در هم
 از یک صورت نهانی و ده چون نقش کنیم بر این صحنه علامت عدد و کنیم و در بعضی کواکب
 صورت در طول یا در عرض خط است که هرگاه که موهو جدول و عرض که در جدول نهاده
 بر کوه نقش می کنند و خاصه شکل نقش این کوه بر کوه از وضع تجارت می شود و مخالف است
 بر آسمانست و از جهت که این صورت چهار کوه بر کوه نقش کند مقبول است
 کوه از بالا می کشیم بر این کوه دست راست صورت پنج خط کنیم و اگر بر حسب بر این
 و بر آسمان بخند و این خطیم اند و در کوه می کشیم و از جهت صورت بیست و هفت درجه
 در بار کوه دیشلی را آنچه که بر کوه افتد و با آنچه بر آسمان بیند تا علم بهر دو صورت
 و بر کوه که این صورت که یک کوه کرده باشیم چنان صورت چنانکه بر آسمان پنج خط کنیم
 ورق دفتر بر کوه و از دیگر جانب بر آن تا می کشیم تا بر آن خط کنیم که بر آسمان پنج خط
 صورت در تباصه چنانکه می کشیم

الشمس

الشرق

الجنوب

الغرب

صورت در تباصه چنانکه بر آسمان می کشند



جدول کواکب تباصه بر این صورت است



کواکب

کواکب جبارک

کواکب دت ابر است و هفت است از نفس صورت و هفت خارج از صورت
قول بطلمیوس کواکب اول از صورت بر سر جی او از قدر چهارم پنج و دهم و سیزدهم
مهم نزدیک اند به چشم او و چهارم و پنجم هم یکدیگر نزدیک اند بر پیشانی او و ششم
بر طرف گوش او و هفتم کواکب از قدر پنجم است و آن کواکب مستقیم است از
دو کواکب که بر طرف گردن اند از قدر چهارم است و هفتم تا بی و آن دو کواکب است از
قدر چهارم است و در کتاب بطلمیوس در طول یاد عرض این کواکب خطائی است که بر آن
موجب بر که نقش میکند خلف و منصف آسمان می آید و هفتم کواکب خطائی است از قدر
بر سینه اند و از قدر چهارم است و دهم جنوبی است این کواکب است و از اصف قدر چهارم
است و یازدهم بر کعبه است و هفتم است از قدر سیم و دوازدهم و سیزدهم دو کواکب یکدیگر
نزدیک اند بر دست چپ و دوازدهم اندکی شمال مایل تر است و هر دو از اصف قدر
سیم اند و چهاردهم بالا کعبه است راست است و پانزدهم در شیب کعبه است و دوازدهم
از اعظم قدر هفتم و بطلمیوس هر دو را از قدر چهاردهم آورده و در یازدهم در کتاب بطلمیوس
خطائی است که بر کعبه بآن موجب نه جان می آید که بر آسمان است و شانزدهم بر پشت
صورت است از چهار کواکب که در شکل درج مستطیل است و از قدر دوم است و مقدم هم
برین ضلع کشت زدهم مرتبه مذکور و بر نهم ششم است و از اعظم قدر سیم بطلمیوس از آن
قدر دوم آورده است و نهم بر دیگر ضلع است از مرتبه مستطیل که مقابل ضلع اول
باشد و بر آخر هفتم است که گویا که نزدیک کن دنبال باشد از اصف قدر سیم و بطلمیوس
مطلقا از سیم آورده و نوزدهم هم برین ضلع است از مرتبه مستطیل و بر قیاس است
و از اعظم قدر سیم است و بطلمیوس از قدر دوم آورده و در بعضی ازین چهار
که بر مرتبه اند در کتاب بطلمیوس خطائی است در طول یاد عرض هم نقش بآن موجب
بر کعبه نه جان می آید که بر آسمان او و سیم و دهم و سیزدهم دو کواکب یکدیگر نزدیک
از اصف قدر سیم بر پای چپ اند آن دو کواکب دوازدهم و سیزدهم که بر دست چپ اند و این

دوم

دو سیم اند که مستقیم تر است و دهم بر باطن چپ است یعنی اندرون رگه و بطلمیوس از آن
چهارم آورده و شاید که اصف قدر سیم نهند از آن کواکب روشن که بر سر الجانی عیار است
است که بر شیب و او را سلطان از سیم آورده و سیم و دهم و سیزدهم دو کواکب یکدیگر نزدیک
اند بر پای راست از اصف قدر سیم مانند آن دو کواکب دوازدهم و سیزدهم که بر دست چپ اند
بر پای راست از اصف اند که شمال نزدیک تر است و سیم برین دنبال است بعد از دهم
که بر نزدیکی بن دنبال است و سیم ششم بر میان دنبال است و سیم و دهم بر طرف دنبال
است و این هر سه که بر دنبال اند از قدر دوم اند و عرب آن چهار کواکب در روشن را که بر
شکل مرتبه است مستطیل اند و این سه کواکب دنبال است نبات نقش جز اند از آن چهار کواکب
بر مرتبه اند و آن نبات نهم و دهم و سیزدهم است و از نبات آن کواکب که بر طرف دنبال
است قاصد خود اند و آنرا که بر میان دنبال است عناق و آنرا که برین دنبال است جبار
و بالا عناق کواکب که در دست ملاحظه او که عرب از سیم جز اند و بعضی گفته است و صلیف
و نقش برین جز اند و بطلمیوس او را یاد کرده است و دهم است آن کواکب که بر نهم چپ باو
استحسان کند و در شکل گویند از سیم و سیزدهم و سیزدهم یعنی من صفا باو می نامد و دهم
مبن می نماید و آن شش کواکب را که بر سر قدر اند بر قدری دوازدهم از یک قدر اند
و آن دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم که بر پای راست اند قطرات طلا حو اند یعنی
جستخواه آنرا هر دو از آن یک قطره است که نباتی در درنگ است آنرا گویند
که در موضع شش نه می آید و قطره اول که بر پای راست است شش صاف و صاف
است و هر دو آن سمت رگه روشن است یکی بر دنبال است و دیگری
آن سمت رگه بنیم و در بالا هر دو اند و عرب آنرا الله و میان مله و قطره اول
هم چندان بعد است که بعد میان دو قطره عرب گویند میسر دنبال است برین
زاد آنرا بر معید اند و بجهتند و بعضی قطرات را قطرات یعنی رو با مکان
و قراین حین دوز و قرین هم خوانند و آن هفت کواکب را که بر دنبال گردان
است سیزدهم و در کعبه و صورت اند و آن هفتم و دهم و سیزدهم و چهاردهم

دستم و سیم و سیزدهم است

و پنجم است و در وقت کوکب کوکبی برسم دایره و جلد را سر بر نیات افشند و خوانند
 و آنست که آنرا که برابر و چپها و گوش و سر بر نیات افشند و خوانند
 اهلوان و عجب گویند اهلوان جوان چون از نزدیک بدین جستن که در نیات افشند و خوانند
 و آنرا آن وقت که کوکب که حوالی صورت و نه از صورت اند اول و دریم از آن جمله میان آن
 کوکب اند که بر طرف نیات است یعنی قایده و میان فقره اول که بر پای راست است
 از آن دو کوکب اول از دوم باز بر راست و روشنی تر است از قدر سیم است و در
 کعبه الاسد خوانند و دوم که از تواریخ است از قدر سیم است و هر دو میان طبع قایده
 اند و شش باقی در قدر فقره سیم اند که بر دست چپ نیم دهم از آن جلد روشن تر است
 و از قدر چهارم است و در سیم و چهارم و ششم است و سه باقی از قدر ششم است و در سیم
 از این سیم و چهارم از قدر چهارم آورده است و چهار باقی از آن سیم و ششم و ششم
 و ششم است از قدر ششم که از ششم است و آنرا که کوکب خفی نام کرده است و ششم از این
 کوکب آن کوکب حوزد است که میان ایشان فقره است و میان ذراع میسر و اسد
 و فقره و ایلز است و سیم و چهارم از جمله طبا اند و باقی که خفی اند اول و طبا اند
 و میان کوکب نوزدهم که بر خف است از کوکب نفش و میان میث و دوم که بر
 اندرون دیکه است که آنرا با بیض خوانند کوکبی است که از آنرا هر دو سو خف و شرف
 از قدر چهارم که بطریق سوس ذکر شده است و میان فقره اول و دوم و میان نفش
 کوکبی چند است که با کوکب سیم و دوم که بر با بیض است به شکل مستدیر اند و در سیم
 ترین همه کوکب با بیض است و باقی از قدر سیم و ششم اند و ذکر هیچ کدام نکرده است
 الا کوکب با بیض است و باقی از قدر سیم و ششم اند و ذکر هیچ کدام نکرده است الا
 کوکب با بیض است که گفته اند و در میان نفش و فقره کوکب بسیار اند
 مستقدم بر ایشان که بعضی از آن از قدر سیم و ششم اند و میان دو کوکب اول که
 خارج صورت اند یعنی آنکه در پیش کبد است و میان دو کوکب که بر با بیض است
 کوکبی از اسد و قدر سیم و دیکه کوکب دوم خارج صورت نزد دیگر است و در اندرون

کوکبی است

کوکبی که با کوکب سیم و ششم به شکل مثلثی است و کوکبی است و هم که با ایشان به شکل
 مثلثی است مستخرج از اوید است و در جنوب ظاهر قاید دو کوکب اند از قدر ششم
 که میان ایشان یکجیم دیدار از رای مشترک باشد و میان قاید و میان نزد دیگر است
 این دو کوکب با و بعد از رای باغ و هر دو بر لو مقدم اند و او یعنی قاید در میانشان
 است و در این جلد هیچ نایده است هم خفن میان کوکب صورت و کوکب دیگر
 ایشان که کوکب دیگر است بعد از بسیار از قدر سیم و ششم و آنچه خفی است و هر دو تر از
 قدر شش که از حوزی نهایت است و هر که از آنرا عرب از طبا و اول و طبا شمرند
 اینست و در کبر صورت دت اکبر بر کبر پسند

الشمس



صورت خبا که خبا که بر آسمان بینند

المغرب

الشمس

الجنوب

المشرق

مردن کوکب در بار

کواکب تنبعی از دهها

کواکب تنبعی یک است از صورت و اگر در آن کوکب خارج شود از آن صورت
 اندواید از صورت از چهار کوکب است که بر صورت است میان فرقین و
 واقع شکل بر تنبعی از آن چهار کوکب است که بر تنبعی است که سترترین
 موضعی است از صورت بر منقطع شود و سبوی جنوب آید و بر دو کوکب است
 که میان فرقین و میان آن چهار کوکب بر سر اند بگذرد و بر دو کوکب روشن که میان
 فرقین و ذنب است اگر بگذرد و کوکب نقل بر طرف زبان صورت است از فرقین
 و بطریق از چهارم آورده است و بعد از آن چهار کوکب بگذرد بر سر اند بر شکل
 منحنی از آن کوکب دوم صورت نیز بر آن است از قدر چهارم و سیم بر چشم است
 اندکی روشن تر است از اصف و سیم است و چهارم بر موضع شش است از اصف و
 چهارم و سیم بر چکا و صورت است و روشن ترین در چهار است و بطریق از آن
 قدر سیم آورده است و شش که از اصف و سیم و سیم از آن نور فرقین که سترترین
 و بعد از این چهار بر سه کوکب صاف کشید است بر گردن صورت و آن ششم و هفتم
 و هشتم است اما ششم نشان مالیه است از دیگران و هفتم در میان است
 و هفتم بجنوب مالیه است و هر سه خط مستقیم اند در پس این کوکب هم است و آن
 سه کوکب بر شکل مشغنی شده است که بر اسفلت کوکب نهم به نوا که کوکب قادی
 پنج در چهار از قدر سیم اند و بطریق از چهارم آورده است و از نزدیک آن مشغنی عطف
 به در چهار کوکب بگذرد که بر شکل ربعی است مستطیل منحنی اندکی از آن کوکب هم
 است بجانب جنوب است از اصف و سیم است و از اصف و سیم است و از اصف و سیم است
 آورده و از آن سیم از سیم منقطع است در جانب شمال و از قدر چهارم است و در آن سیم
 در شمال است از اصف و سیم و از اصف و سیم است و از اصف و سیم است و از اصف و سیم است
 از اصف و سیم است از اصف و سیم است و از اصف و سیم است و از اصف و سیم است
 اندکی از یکدیگر دور و از آن دو که بر خط مقدم اند پس از این خطی و بگذرد از آن کوکب چهارم

بگذرد و آن برکنار برقی مذکور است نزدیک مضرب تالی و از اعظم قدیم است و از اینجا
کوکب بگذرد که با چهار دم بر شکل شدنی است که سه شش جهات است که نزدیک است به پنج
مذکور و از این دو باز هم است که مقدم است و در آن تالی است و در دم از اعظم
چشم اند و در عرض یکی از این دو خطی است در حدود ربع براسان باشد و است که بر که
می آید پس عطفی دیگر بر ده و دو کوکب یکدیگر نزدیک بگذرد و آن یکدم و نو زده است
از ایشان مجزوم جنوبی است و بالا هر دو کوکبی است که تالی ایشان است و با ایشان شکل
است بعد از آن تالی فان کوکب سه شش است و کوکب مقدم است و در سه از قدر چهار
اند و از ایشان انکه نو زده است از دو کوکب اول ششانی است از اعظم این قدر است
و این صورت به شش شش است که نزدیک شود و دو کوکب تا یکدیگر رود و از قدر شش و
از ایشان انکه به مقدم نزدیک است کوکب یکیت و یکم است و دیگر که بعد از دست کوکب
است پس کوکبی پیش رسد از قدر سیم و آن کوکب است و چهارم است پس کوکبی
رسد و آن است و سیم است و از قدر پنج است پس کوکبی رسد تا یکدیگر از قدر پنج
و آن است و دویم پس کوکبی پیش رسد از قدر سیم و آن است و پنج است و همان
و چهارم و است و پنج که هر دو روشن اند و بعد از آن که در یکی پنج و از این دو کوکب میان
فرقندین اند و میان آن چهار کوکب بر سر اند که هر دو فرقندین بر تن باشند و کوکب
همه باشند و هر که که فرقندین بر بر باشند و این دو کوکب بر تن باشند و است و دو
و است پس که تاریک اند در میان این دو کوکب اند و بعد از است و پنج کوکبی است
انکه از دوازده یکتر و آن بیست و ششم است و از قدر چهارم است و او و آن کوکب روشن
و دو کوکب تاریک هر پنج بر خطی انکه خطی مستقیم باشد پس اند که عطفی ده و دو کوکب است
و مقدم بگذرد و تا بسبب انکه عطفی این کوکب با است و پنج و است شش بر شکل شدنی متفرع از دوازده
شو و است شش بر دوازده مستقیم است و این کوکب از اصغر قدیم است و در طالع
عرضش در حدود خطی است و بر اسان بر جهان است که بر که می افتد پس عطفی دیگر
و کوکب است و نه بگذرد و آن کوکبی است و در از است و مقدم از اصغر قدیم و بعد از

کوکب است و ششم است نزدیک با و از اعظم قدیم و بطریق اولی از قدر چهارم است و از
پس کوکب پس کوکب است و سیم رسد و آن کوکب روشن است و از اصغر قدیم و بعد از
و است و ششم مقدار چهار در ربع باشد ششم دیدار و آن کوکب برین و نشان است پس
کوکب سیم و یکم رسد و او هم از اصغر قدیم است و پیش از کوکب سیم که در فرام
پنج ششم دیدار و این کوکب بر طرف نشان است و این چهار کوکب یعنی است و در طالع
و سیم و سیم و یکم بر یکدیگر اند و میان فرقندین و نشان است اکبر و غیره کوکب
اول را که بر طرف نشان است و آن خطی خوانند و آن چهار کوکب را که بر سر اند و آن
دویم و سیم و چهارم و پنج اند و در میان خواهد کوکبی پس از دست عرب از انکه خطی خوانند و
بطریق دیگر و آن که در دو کوکب روشن را که میان فرقندین و عواید اند و آن است و چهارم
و است و پنج اند و این و حریف و عواید خوانند و آن دو کوکب تاریک است که پیش از
زین اند یعنی است و است و یکم اطفا زین خوانند و عواید میان زین و در طالع
است پس عربان دو کوکب روشن را که تاریک شده اند که خطی در بر بودن یکم کرده
اند و پنج که شش و عواید را که شش داده شش کرده اند که هر سر بر یک افکنده اند و
نگاه می دارند که در یک و در هم او را انکه امیدند و کوکب چهارم را که در هر دو
مستطیل است یا با نوزدهم و شش از دم که هر سه بر شکل شدنی اند و یکبار خوانند
و از بعضی از اصحاب انوار باز گویند که گفته است و یکبار پس ششانی است و طو لانی
و بموجب این صفت در این موضع و یکبار خوانند از آن دو کوکب روشن پنج که میان
ضلع تالی اند از پنج مستطیل و آن هم و سیزدهم اند از صورت تا کوکب نوزدهم یعنی آن
کوکب که از آن دو کوکب یکدیگر نزدیک که بعد از سه کوکب تاریک اند روشن تر و شمال
نزدیکتر است چنانکه گفتیم و است و مقدم را که برین و نشان است و پنج خوانند یعنی گفتیم
و اصحاب انکه استخذه اند که در این موضع صورت اند و آن است و کوکب صورت را
نشانند اند پس کوکبی از نشان از عرب باز گفته اند که انکه تاریک است شش خوانند
خفای عینی بای و برین زنان و بر سر عواید خوانند و قومی دیگر گفته اند و این

فردین و نبات غرض کوکبی است که آنرا مار خوانند و بآن از چهار کوکب جز آنکه در میان
 فردین و دنیا و آب الکتر اند و آن است و معنی و معیت و نور و سی ام و سی و یکم اند که
 بر دنیا باشد و در طریق سماح و طلق گفته اند که سر این فارم چون سر خطی است بی آنکه
 آن کوکب را شناخته اند و می گویند که در این چهار کوکب دو ست و دنیا و چند کوکب دیگر
 است و صورت شش اینست صورت شش چنانکه بر کمر بنشیند

الشمس



مهر و شمس

بانه جدول کوکب شش

کوکب بقای سر و انرا ملتهب خوانند

پایزه کوکب از غرض صورت است و دو کوکب خارج و این صورت میان عظم ستر است
 از کوکب شش و میان صورت ذات الکری که آنرا کوکب خضیب یا حوتند بر پشت
 ناله و میان کوکب خضیب و میان کوکب روشن که بر دنیا و حجام است که آنرا در ف
 خوانند و هر صورت که در شعیر بر کمر است کوکب اول از صورت بیای است
 اعظم قدر خیم و بطریق از چهارم آورده است و در کمر بر پای است از قدر چهارم که کم
 به یوی است است از اعظم قدر چهارم و شاید که از اضعف قدر سیم شد و بطریق
 مطلق از چهارم آورده است و این کوکب با دو کوکب باقی شکل شش است و در آن کوکب
 سه شش کوکب دهیم بر پای است و کوکب چهارم بر کمر است است از قدر سیم که کم

بابا در فنی راست است از چهارم و ششم زیر فنی راست است از قدر چهارم و ششم
 کوکبی جز در سمت بر سیم از قدر ششم که بر بهیوی راست است و با چهارم که بر شنبک راست
 بر شکل ششگونی است باشد و هفتم بر بازو است از اعظم قدر چهارم که بر بهیوی راست
 بودیم که بر پای چپ است بر شکل ششگونی اند که اندکی از طولانی و سر ششگونی آن کوکب باشد که
 پای چپ باشد و هفتم جنوبی راست از سه کوکب که بر سر اند و از قدر ششم است و دهم میانین این
 کوکب است از قدر چهارم است و یازدهم شمالی ترین این سه کوکب است و با سوسنی
 دارد و از قدر ششم است و بطریق از غم خورده است و این سه کوکب هم نزدیک یکدیگر
 که اندک تقوسی دارد و هر سه مانین مجسمه کبر که اندک و بطریق هر سه را رها نکند
 و اما آن دو کوکب خارج صورت او که میان آن سه کوکب که بر ملا اند یعنی کوکب
 روشن که بر شنبک این است و از آن قدر بزرگ است و دهم در سبک است که بر کمانه از
 اعظم قدر چهارم میان او و آن کوکب روشن که بر میان کلاه است که ششم دیدار کوکبی
 باشد و اما از عرب و او آنها مختلف آورده اند که کوکب سیم بر بهیوی راست است چهارم
 که بر شنبک راست است و بعضی گفته اند که از او کوکب فرق خوانند و بعضی گفته اند که
 قرن خوانند و قرن سرو باشد گفته اند که آنی که سر کاوی است و این دو کوکب
 سروی او اند و آنی از این سه نیست و سید اینست که کوکبی دیگر یافته است میان آن
 کوکب که عرب است از آن قدر خوانند و وضع او با این دو کوکب مانند وضع فرجه بین بازو و
 سوزیاد و سروی کاو و چون آنی که گوش زفته است فرق بصحیف با فرق آنی
 و این شله است و حقیقت آنست که این دو کوکب را نام فرق بسبب افتراق کرده اند که میان
 ایشان هست چون فرق بر که موضع فرجه بین بر زیر سر میان موی که در دو
 بین فرجه چند بسیار که کوکب باشند که میان ایشان افتراق بخاکه بود که اسم جنس را
 اسم علم یکی از آنها آن جنس کنند که جناسک را بسبب جنسی که در آسمان دارد
 ساک خوانند و بسیار که کوکب را هم بنامی دیگر خوانند و ساک خوانند و بعضی انورا
 در جهت آنکه از این بر فرق می باید کرد آن خوانند بسیار که کوکب از بسیار دیگر است

کوکبی

که این نام خوانند با آنکه در معنی اشتراک دارند و هر کوکب هفتم است که بر سیم صورت دارد
 و میان دو کوکب فرق است از قدر ششم و ششم که بر فنی راست است اند بر بازو
 فراخ اند از کوکب که میان دو کوکب فرق باشند و میان آن سه کوکب که بر فنی
 راست و با چهارم و هفتم جنین میان این سه مختلف که بر فنی است و میان دهم
 و عرب این دوازده را دیکت خوانند و بطریق بر فنی تنق از کوکب و دیر و جزو کوکب
 در فنی را یاد کرده است و آن کوکب را که بر پای چپ است را می خوانند یعنی ششانی و میان
 هر دو پای بر سیم کوکب جزو است اندک پای چپ را دیکت از آن کوکب را می خوانند یعنی
 سک ششانی و بر فنی صورت بسیار که جزو است از بعضی از قدر چهارم و ششم و کوکب
 دهم که بر پای چپ است که کوکب سیم پیوند که بر بهیوی راست است بسطی از کوکب
 که اندک جنی دارد و آن کوکب هم از آن قدر ششم اند و نزدیک با صغیر هم که هیچ از آن یاد نگواه
 اند و میان دو فرجه صورت میان هر دو پای چپ است در حیات ششگونی کوکب بسیار
 جزو عرب جمله این کوکب را ش خوانند یا انعام یعنی کوسفندان و صورت ملقب

اینست صورت و قیافه و مس جانکه بر کوه بنهند

المغرب

صورت قفاوس حاکمه را ستان بلیستند

المغرب



۱۵



الشمس

المغرب

۱۵

المشرق

جدول کواکب قفاوس حاکمه بر بادیم بر اخذ در محسب علی

کواکب عدا و افراصیاح و نقار و حارس الی مال نیز خوانند
 بیست و دو کواکب فی صورت سمیت و کلی خارج از صورت و آن صورت مرغی است عصای در دست
 راست او در موضع انی میان فکر و نبات فغنی گری است سکوب اوله دهم و سیم بر دس چپ صورت
 کی مالف ونب وپ الکر واریکی از افاده خوانند و اول سفاده نزدیک ترست و دوم صانی است و سیم دورتر
 و هر سه از اعظم قدر محکم اند و بطلیوس مطلقا از قدیم آورده و این سه کواکب روشن تر اند از آن سه کواکب
 کی مرکز در شبیه اند و ایشان از قدر چهارم آورده است و کواکب چهارم بر فقیه صورت است اما از قدیم در نجوم برین
 چپ است از قدر سیم و ششم بر موضع سر است میان دو منکب انکی از ایشان بشمالی ایست از اعظم قدر چهارم دهم
 بر منکب راست است از آن چپ کی فکر است هم از اعظم قدر چهارم و ششم بر نیم بالا عصا است از اعظم قدر
 چهارم و بطلیوس مطلقا از قدر چهارم آورده و این کواکب با ششم کی بر سر است و با هفتم کی بر منکب راست است
 بر شکل مشقی منفرج زاویه اند و کواکب ششم و هفتم منفرج است و هفتم انکی از دهم شمالی تر است و از دهم
 و هجدهم بر قدر است صورت الحاقی علی رکب است و میان دهم و ششم کی از اعظم قدر چهارم و بطلیوس
 مطلقا از دهم آورده و در او با ششم کی بر نیم بالا عصا است و با ششم کی بر منکب راست است بر خطی اند و است
 اما میان کواکب فکر و میان کواکب ششم کی بر سر است و هفتم و کواکب متعلق اند به
 س از دهم بر منکب این است و میان کواکب فکر و دهم کی بر سر است و از اعظم قدر هفتم و دهم بر منکب
 چهارم آورده است و با دهم جنوبی ترست و هم از دهم است و دوازدهم بر طرف دست است
 از دهم و بر دهم و چهارم بر دهم جایی است و این از ساعد است اند از دهم و پنج و از این

از نقشه مذکور هیچ از بن جوده یاد کرده است و صورت های هر یک که نیست
صورت النجاشی علی که کینه چنانکه از کرم بیاید



صورت فلک

صورت جلاقی علی که کینه چنانکه بر آسمان بیاید

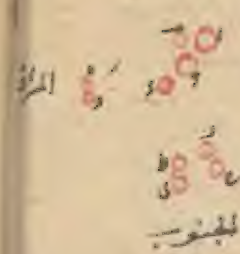


کواکب را و او را استیلا و او را زین و صبح و مغرب و وسط خفا و نیز گویند
دو کواکب اول آن کواکب روشن و مشهور است از قدر اول که بر اسطرلاب نقش کنند و او را
سرو واقع خوانند و دوم آن کواکب شمالی است از دو کواکب که در بی او اند و با او بر شکل
و سیم آن کواکب جنوبی است از مثلث و این هر دو از یک قدر چهارم اند و چهارم آنست که
تابع سیم است از قدر چهارم و پنجم شمالی ترین است از آن دو کواکب شمالی یکدیگر نزدیک
که از بی دوم اند و بطریقین مطلقا از چهارم آورده است و هفتم شمالی ترین است از آن دو
کواکب یکدیگر نزدیک که مقدم اند از آن چهار کواکب که بر جنوب سیم و چهارم اند و
قدر سیم است و بطریقین مطلقا از بی قدر آورده است و هشتم جنوبی ترین است از این
دو کواکب مقدم و از اصغر قدر چهارم است و نهم هفتم مقداری بدست یابد و نهم شمالی
ترین آن دو کواکب یکدیگر نزدیک است که نهم هفتم و هشتم اند و از قدر سیم است و نهم
آن جنوبی است که ماضی از اصغر قدر پنجم و بطریقین از اصغر چهارم آورده و در طول این
کواکب هم خطی است چه در محیط طول و از طول نهم بدو دقیقه کمتر است چنان
اقتضا کند که در پیش نهم باشد و او اندک از و متاخر است و میان این دو کواکب میان
نیم و ششم که شمالی اند کواکبی است از قدر پنجم در پس کواکب چهارم که بر استقامت چهارم
و سیم است و بطریقین را و دنیا آورده و بر بعضی کرات یافته ام که او را بر این موضع که هست
نقش کرده اند بدو هم و هم نقش نکرده و عرب کواکب اول که از سرو واقع خوانند
یعنی یکی مانند که بالها یا خود گرفته باشد بوقت فرو آمدن و بالها و او کواکب
دوم و سیم اند که با او چون مثلثی اند و عوام اردیکیا بهر خواهند و در پس کواکب
چند تار یک است عربی را اطفا هر خوانند و هفتم و نهم که روشن اند آن اسطرلاب
از کواکب نجافی علی کتب پیوسته اند و از خط استواری اند و باشد که سرو واقع با قلب
عقرب هفتاد و نهم خوانند یعنی د و هفتاد از جهت آنکه در بسیار مواضع با هم
طلوع کنند و صورت استیلاقی است و در بعضی نسخهای دیده ام که صورت سلخه یعنی

صورت شلباق چنانکه
برایمان بدست
آید

صورت شلباق چنانکه بر کوه
بدست
آید

نورانی و قریب به نورانی
در این صورت
است



المشرق

المغرب

کواکب طایر و المیزان و جاجه خوانند
هفته کواکب از نشتر صورت و دو کواکب خارج از صورت و بنشیند کواکب این صورت
بر بخواند و مجرم را برهنه قطع کرده اند و میان مجرم بزرگ و نشتر واقع شعبه از
مجرم است که مانند کند از نزدیک آن کواکب روشن که بر سینه این صورت است
تا نزدیک آن کواکب که بر منقارش است و سر کردن و سینه این صورت و میان
این شعبه است از مجرم برای این شعبه در برابر اصل مجرم می شود تا رقیق تر شود
اینجا که بگویند که بر دینا اتفاق است پس از اینجا بگذرد و کشف شود اینجا که هیچ
کواکب که بر سینه بالادراست خوانند و از صورت حوا خارج اند بعد از آن زمین
باز شود اینجا که بدو کواکب رسد که بر دست راست خوانند و آن ستاره تاریک
که بر دست راست او است و آن هم است از کواکب حوا و دیگر با کشف باز شود اینجا
که بخورده سیم رسد از به نال عقرب که مضاعف است و اینجا این شعبه منقطع
شود و اینجا مجرم و تابا باشد بعد از آن یکی باز شود و کواکب اول و طایران
کواکب روشن است که بر دهن او است در پس کواکب نشتر واقع و بطلیوس او را
مطلقا از قدر سیم آورده است و از اصغر این قدر است و این کواکب را بر اسطرلاب
نقش کنند و مقدار الدجاجه خوانند و دووم از بساوست و بر سر است
و بشمار مایل از کواکب متعارف است و بعد از آن مقدار کوی باشت و بطلیوس او را
از قدر پنج آورده و بنشینم نزدیکتر است و سیم از کواکب متعارف بقدر پنج کز بنشینم
دیدار و در باشد از قدر پنج است و بطلیوس را از کواکب چهارم آورده و چهارم
در سیم است بر سینه صورت بر کنار شعبه مجرم بعد میان هر دو زیادت از سه
کزی باشد بنشینم دیدار و از اعظم قدر سیم است و بطلیوس مطلقا از این قدر شمرده
و این هر چهار بر خطی راست مانا اند و کواکب سیم کوی روشن است که برین دنباله است
از قدر دو و م بر اسطرلاب نقش کنند و او را در دنب الدجاجه خوانند بر کنار مجرم برد

صورت حاجه چنانكه بزرگه پلینند

المغرب

الشمال

الجنوب

المشرق

صورت حاجه چنانكه بزرگه پلینند

صورت حاجه چنانكه بزرگه پلینند

المغرب

الشمال

الجنوب

المشرق



کوکب ثالث الکبری

این صفت از ثبات بر سرش است که اگر کسی را بایه بر سرش چون بایه بر سرش بران کرسی نهادند
 با سر از اجاف و کند شستن ازین صفت بر نفس و حرمت در سر کوکب کی بر سرش نهادند و کوکب ازین صفت
 اول بر سرش است هر روز مجروح فاس کاه او یکی از جنوب طر دقد چهارم و اندکی و شش و شش و شش
 کوکب اول است و بر سینه است و در نفس مجروح از قدر سیم میان او و کوکب اول که در کزنی باشد
 نبود سیم در سر و دم است بر موضع کزانی که شمال مایلین و ط جنوب از جنوب و از قدر چهارم
 است میان او و کوکب دوم که در کزنی باشد و چهارم در سر است و از آن و
 شمال مایلین و بر ط شمال است از مجروح بر خند صورت از کزنی سیم میان او و سیم
 کزنی و نیم باشد بچشم دیدار و این چهار کوکب بان مانند کی بر استقامت یکدیگر و پس از آن
 استقامت منعطف شود و کوکب پنجم بر سدی میان مجروح است از سر جنوب و بر ط
 و کزنی صورت است از قدر سیم میان او و چهارم مقدار دو کزنی بر سر او و منعطف شود
 بجانب شرق و کوکب ششم بر سدی بر ساق است و بر کاه و شالی مجروح است در سر و بچشم و
 بعد میان هر دو سه کزنی بچشم دیدار از قدر چهارم است و هفتم بر سر او است از سر
 ششم و بعد از آن از او هم بقدر سه کزنی و از مجروح خارج است و از صغر قدر چهارم است
 و بطریق مطلق ازین قدر آورده و این کوکب ششم و پنجم بر استقامت است و
 هفتم بر از کزنی چپ است و در طرف جنوبی از مجروح و از دوم و سیم جنوب مایلین است بقدر
 دو کزنی و زیادت و از صغر قدر چهارم است و بطریق مطلق ازین قدر آورده و هفتم در
 این هفتم است در ربع جنوبی از مجروح میان هفتم و پنجم و پنجم و پنجم است و از قدر پنجم
 است میان او و کوکب کی بر کزنی است بقدر کزنی باشد و این چهار کوکب هفتم
 و پنجم و ششم بر استقامتی اندکی درونی اندک خنجر باشد و مجروح را در هفتم و پنجم قطع کرده اند
 و ششم از این چهار ربع طرف شمالی است و هفتم بر طرف جنوبی و پنجم بر ساق است
 است و کوکب چهارم است از قدر ششم در ربع جنوبی مجروح و پنجم حلقه کوکب بیرون میان

دان کوی کوی کی بر است بعد از ای مری باشد باز هم بر ای مری است در وسط
 شمالی که در آن چهار کوی که بر خندت شمالی و مایه تر است بعد از کوی و از آنجا که
 و در آن ده میان ده و از ده است میان مسدود میانه عروه از قدریم و از آن کوی که
 بر خطی اندیشیه مستقیم الی از آن چهار کوی بر سر و تر اند بجانب شمال و سیم در کوی که
 در وسط از قدر شش میان ده که تار یک است و بر ساعد است و میان این کوی که
 روشن در میان مسدود است و از هر دو اندکی شمالی از دیگر است و بر کنار مسدود است و
 در کوی که تار یک است نزدیک تر بعد میان از ایشان که از کوی باشد و عریض
 سازگان روشن از این کوی که گفت خضیب خوانند یعنی دست خضاب کرده و آن
 دست راست تریا است که از اکثر دست چار تریا یک تریا سطحی از کوی که بر آن اند
 و کوی که بر آن است و بر چتر کوی که مسک از آن لعل بخورد و در کوی که بر آن است و بر چتر
 بر عریض باین سطحی که در آن تریا که در آن یکشیده باشد نقشه کرده اند و این
 سازگان روشن را بگشتان خضاب کرده و کوی که از این جلد و از ده است که بر چتر
 میان مسدود است و بر سطحی که از کوی که خضیب خوانند و شام الی آن یعنی کوهان
 ماده شتر نیز خوانند و بیک است که در پیش از سازگان سه کوی که است که بر
 دست راست صورت مرآه مسدود است که او را اندر و میانه خوانند و بطلیوس از آن
 را با دیگر سازگان صورت یاد کرده است و نزدیک کوی که شمالی از آن سه کوی که
 دیگر است که ایشان هم به سزا فیه خوانند و از این کوی که سطحی کوی که تار یک تریا و با آن
 کوی که روشن میوند که بر میان مسدود است و او را بنام خوانند چنانکه کوی که از آن
 کوهان بشعبه است اما میان کوهان و از آنجا میا لاشده مانند کردن شتر تا اینجا که
 بیوسته است و یک مانند است که در آن ماده شتری خیفه لاغریان بدین کردن خر و سوز
 کوی که از آن کوی که بر صورت است بر نیز کردن ناقه است و از آن کوی که بر
 تر تا آن کوی است و بر بیوسته است بر پشت ناقه اند و بر کوهان او و در ده

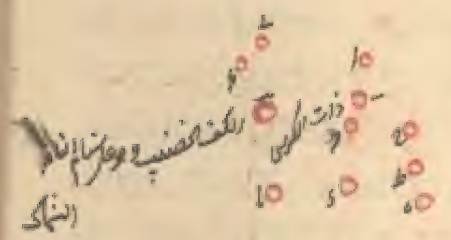
که در میان مسدود است و ششم کی بر شا و قی و ذات الکرسی است بر کف ناقه است
 و بر نیز دنبال او و در نیز ششم و هج کی بر کب است الحظ سحائات یعنی صیغ شکل کی بر
 دست صورت مسک از آن لعل است و از موضع واقع سازگان ناقه و کوی که از
 پای است مرآه مسدود است و در ستا و اند پس بر بعبه صورت مذکور و یک شبیه است
 بصورت ناقه و بطلیوس از کوی که بر کردن ناقه است هیچ کدام یاد نکرده است و
 از کوی که با آن سه کی بر دست اند و میانه اند شبیه شده است بر ناقه می یاد نکرده
 و هم چنین در جانب شمالی از کوی که هفتم کی بر طرف با و ذات الکرسی است بعد در کوی
 و نیم در کوی که هم تریا میانه اند و در چهارم کی میان هر دو و ششم و نهار که از کوی که
 جانب جنوبی ایشان کوی که از آن قدر ششم کی از کوی که جنوبی ترین آن دو کوی
 بعد از کوی دور تر است و از هر سه را شقامت یکدگر اند و بطلیوس از یاد نکرده است
 و کوی که ذات الکرسی در پس این سه کوی که اند و اینست صورت ذات الکرسی

صورت ذات الکرسی چنانکه بر کرده چندی



صورت ذات الکرم چنانکه بر آسمان بینند

المغرب



المغرب

المشرق

باقی جدول

کواکب بر شش و از این احوال اسان افول خوانند

و ان صورت مودی است بر پای چلیباده و پای رکت بر دشته و رکت راست با الله
 سر رده و بر ست جبر غولی و همدست کارکش میان ثریا و کواکب ذات الکرم سانه
 و ان بیت خوش کواکب از غرض صورت سه کواکب از حوال صورت خارج از او
 کواکب و لان لطفه سحابی است کی بیارده میماند و بر ان فاقه است جهانک در صفت
 ذات الکرم کفر تانه و او بر طرف رکت صورت است و دوم بر طرف همین رکت است
 و در رطل از جانب بیا و بر بعد و اگر ششم و نه از اذه در چهارم و سیم بر شش
 رکت است از اصغر قد سیم در زیر دوم بقدر اکثر و نیز در دیگر کواکب در غرض از غرضه
 و چهارم بر کواکب است در پیش سیم بقدر و کز و نیم از اصغر قد در چهارم و پنجم
 مطلقا از غرضه را آورده و این بر سر از لطفه مایل کنونیان و چهارم بر صدم مقدم است
 و پنجم کواکب خود است بر سر صورت از قدیم عاقل طرف غرضه از غرضه و میان هر دو
 مکتب و از کواکب و از غرضه تر و ششم میان هر دو مکتب تازین کنونی مایل از غرضه

باقی جدول است

خارج است و بر مقدم و از قدر چهارم است میانه کوکب چهارم کی بر یک است و میان
 آن کوکب روشن که بر هلاوت و یک کوکب روشن که نزدیک تر است و هفتم آن کوکب روشن
 است که بر هلاوت است از پس ششم و خارج جوده است ساس که از غری و هشتم و چهارم
 بر خط است راست از قدر دوم و این کوکب بر اسطرلاب نقش کن و او را بر حسب برت روشن
 خوانده و هفتم و نهم و دهم هم برین هلاوت است از جنوب آن کوکب روشن که برین هلاوت
 و از این آن مقدم ششم است و نهم میانی است و بعد از قدر چهارم آن دهم نالی است و
 از قدر سیم است خارج جوده عاقل که از غری است و این بر یک دیگر نزدیک است و میان
 کوکب روشن کی بر هلاوت و میان آن که با نزه یک تر است از پس سه کوکب
 که از نزه بر شش و یازدهم بر غری است از پس آن سه کوکب کی بر هلاوت از قدر
 چهارم و از ششم کی بالا کوکب روشن برکت است بخوب مایل بقدر دوم و از قدر
 کوکی روشن سرخ است از اصغر قدر دوم و بطریق مطلق از این قدر آورده بر سر غول
 و از ناله هم بقدره و بر جنوب مایل است و او را بر اسطرلاب نقش کنند و آن غول خوانده
 و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم بر سر غولند اما سیزدهم از کوکب روشن
 یکم از او یک که بر جنوب و شرق مایل است و از اصغر قدر چهارم است و بطریق مطلق از این
 قدر آورده و اما چهاردهم بر سیزدهم مقدم است و از اعظم قدر چهارم است و بطریق مطلق
 از این قدر آورده میان او و آن کوکب روشن مقدار که برکت در جنوب و پانزدهم از
 چهاردهم مایل بشمال است بقدره و به نزه و مقدم هر چهار است کی بر سر غول و از
 قدر چهارم است و شانزدهم بر در که است صورت است در پس آن کوکب روشن
 بهلاوت و او از این پنج کوکب مجموع کی در پس کوکب روشن از شمالی تر است و بجانب غری و مایل
 قدر چهارم است و نهم و دهم بالا که است در پیش نهم بقدر که از میان نزه است و میان
 آن کوکب روشن کی بر هلاوت است و دهم مایل تر است و در میان جوده است و از قدر
 چهارم و نهم و دهم مقدم آن دو که یک یک دیگر نزدیک است که از نزه نهم و دهم غول نزه و پیش
 از نزه نهم و در جنوب قدر نهم است و از قدر چهارم است

از قدر

و نوزدهم نالی است و نزدیک است بر و میانه بر و قطع قدریم که بر سر غول از قدر چهارم است
 و بر و بر بعضی که برکت است یعنی از نزه و سزا و از هر چهار کوکب که برین کی از مجموع
 اند و یک که نزه و یک و بیستم در پس این چهارم است و از نوزدهم در جنوب مقدار که نزه
 و از قدر پنجم است و بر عقد شش است است و در وقت غری از جوده و یک سیم بر کوکب
 راست است از پس ششم بقدر بالا و در پیش شش و جنوب مایل و از قدر پنجم است بر که از غری
 جوده و یک دوم بر قدر است خارج جوده در پس آن سزا و روشن کی بر سر غول
 است بقدر چهارم و از قدر چهارم است و در میان کوکب روشن کی بر هلاوت است
 است و میانه نزه و یک سیم خارج جوده است بر که برکت است و دوم کی بر قدر
 است بر بعد که نهم و نهم یک سیم و ناله و از قدر سیم است و او با آن دو کوکب روشن
 کی یکی بر هلاوت است است و دیگر بر سر غول بر شکل مثلش بر زک است و یک و چهارده
 از پس یک جنوب و بجانب نزه مایل است بمقدار دو که بر شش است است از قدر چهارم
 و یک سیم مقدم و کوکب کی بر مایل است و او بر موضع باشد است از اصغر
 قدر سیم و یک سیم نالی کوکب مذکور است و میانه بر و دهم مقدار که نزه باشد
 و هم از اصغر قدر سیم است و این نزه یک تر از پس کوکب نزه و میانه این دو کوکب
 و نزه و هیچ کوکب نیست و این پنج کوکب از پس است و دوم نهم است از جوده خارج اند
 و مقدم بر او و این است از سه کوکب خارج صورت کی بطریق مطلق آورده است
 اول در پس کوکب سیم است که بر که برکت است و در میان او و کوکب سیم است
 و یکم است که بر که برکت است است و بر است نهم و از اصغر قدر سیم است و بطریق
 مطلق از نزه قدر آورده و او با آن کوکب که بر که برکت است است نزدیک تر است بقدر
 مقدار یک که نهم و دهم و دهم آن کوکب است کی از آن چهار کوکب مجموع کی بر که
 و ما بعضی است از نزه مایل است میانه او و نزه و کی برین که از نهم و دهم
 و از اصغر قدر سیم است و بطریق مطلق از نزه قدر آورده و سیم آن کوکب است کی در پس
 آن چهار کوکب بر سر غول است میانه او و آن کوکب روشن کی بر سر غول است که از نزه و نزه

وکوب یازدهم کی مقدم چهارگاه است میسر برده است و بر استقامت ایشان و پیش
 بر دو کین و طبعی بسا و را از کواکب خورشید است و از در پنج است و عریض
 سطر را از کواکب که بگذرد و بان سحابی که بر طرف دست راست است و کوب دوم کی بر طرف
 راست است و سیم کی بر پشت راست است و ششم کی بر دوش راست است و بر بدلو راست
 است و نهم و دهم کی هم بر بدلو اند و سیم کی بر کعبه است دست و تمام کی بر سر قیاس
 دست و ششم کی در سیم کی بر سر چاه اند و ثریا نیز میکند با کوب دوازدهم کی بر پشت اند
 ثریا کرده اند بر تن کشیده از آن ثریا و باین ترستان کواکب در دوش یا کی بر پشت اند و کف خوانند
 و طالع سحر را کی بر طرف دست بر شوش است مقدم و دوم را کی بر طرف دست است سیم کی بر کعبه است
 است و ششم در دوش یا کی بر بدلو است و ششم کی بر بدلو است و بعضی می گویند و در طرف و نهم را
 که بر بدلو است و کوفه طرف یعنی ثریا و طرف و دهم و بیست و دوم را عقد یعنی یازده و بیست و چهارم را کی بر
 جبل است و ششم یعنی بر دوش و آن ده کوب یکدیگر نزدیک را کی نزدیک ثریا اند و حلقه یعنی موضع
 ردا از دوش و در از موهله سحر است و گفته اند که آن ده کوب در دوش کی ثریا نیز میکند بر پشت است
 و عاقی کوکی است میسر ثریا و این ده کوب و این موهله که اند بر بدلو ثریا و این ده کوب سیم کی بر کعبه است
 که از در ششگاه توان شمرده و آنجا کوکی مجع ناریک سخت خورده است ملاصق ثریا کی از افره و ششم
 تواند بود و موضع عاقی نیست مگر کسی آن موضع عاقی را کی میسر ده کوب نه کوب و ثریا است
 عاقی خوانده و صورت اینست

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

صورت بر شاو مس چانک

کواکب مسک الاغند والعان نرکونید

وان صورت هر یک بر این است ده در پس حامل بر لعل نرین و کواکب و کواکب
کوه است کواکب این صورت چهارده است اول آن روشن تر از بقیه و کواکب متعارف کی بر شش
اند و از قدر چهارم است و در هر انشای خورشید است از آن و ده زیاده از بر شش
و دوم از قدر هم است و طلیوس هم از قدر چهارم شمرده و سیم آن کواکب روشن بزرگ است
کی شکست جبهه بر کناره شرف از همه از قدر اول و او را بر سطح کواکب روشن کند و عیون
و چهارم بر یک است ده کواکب روشن است از قدر ده کی در پس هم روشن بزرگ است شش
و پنجم بر مرقی است است از قدر هم و طلیوس از چهارم آورده و او مصطفی بر نرین
کواکب خرد است علامتی و میانه هر دو میانه چهارم بستم و نوار زیاد سازد و در شش و ششم
در پس هم است از سوس و شرف و بعد از کمر و از قدر هم است و طلیوس از اعظم چهارم آورده
و هفتم بر مرقی است از عیون و باطل جنوب زیاده از کمر از قدر چهارم است و ششم
مقدم آن دو کواکب بیکدیگر نزدیک است کی بر معجم جبهه است و تمام جنوب بر شش از آن
بر دو میانه هر دو ششم و نوار کمتر از پس میانه هر دو از قدر چهارم اند و میانه شش از
و معجم مقدار کمر شش ششم و نوار و هر دو از هفتم جنوب باطل اند و این سه کواکب بر میانه خود
اند و در هر کواکب است بر کناره عین از همه از اصف قدر هم و از ششم و نهم کی متعارف
از جنوب باطل است مقدار چهارم از ششم و نوار و این دو کواکب عیون عیون و بر آن است
و یازدهم کواکب روشن بزرگ است در پس هم و بر کعب ر است است از قدر هم و طلیوس

از اعظم قدر هم آورده و آنکس از چهارم کی بر شش این است و او را از قدر دوم آورده
بزرگ شش است و این کواکب بیست و یازدهم بر طرف سه و شمالی نور است و میانه هر دو صورت
شش است بعد از آن ده در جانب مشرق و بیست و یازدهم بر شش از ششم و نهم کی بیکدیگر نزدیک
اند و معجم جبهه و در هر کواکب از یازدهم شش باطل است مقدار کمر و نهم بستم و نوار با
یازدهم و پنجم کی مصطفی است و بر مرقی است است بر خط ر است و از قدر ششم است
و بر مرقی ر است و طلیوس از قدر ششم شمرده و کعب بر مرقی است کی بر مرقی است
و شش و نهم و شش و نهم است و از شش باطل بعد از شش است و طلیوس از پنجم
و هم در طول هم در مرقی است و در کتاب طلیوس در مرقی است و در طول از در جبهه و نوار هم
بشش آورده پس آن کی در پس است و شش بر شش است و بر مرقی است و از قدر هم و ششم
و نوار شش از بعد از آن ده از یازدهم شش و شش است و از شش باطل است و او بر مرقی است
از نوار مرقی غیر سر سوزن است از بر ر است و او را چهارم هم را طلیوس است در نرین بر شش
از قدر ششم و کعب طول و عرض هر دو شش باطل آورده و نوار کی بر شش است و بر مرقی است
بر مرقی است و بر طول و عرض هر دو شش باطل آورده و نوار کی بر شش است و بر مرقی است
یازدهم و کواکب بر مرقی است از شش بر شش از کمر و نوار کی بر شش است و بر مرقی است
بزرگ و نوار کی بر شش است و بر مرقی است و از شش باطل است و او را چهارم هم را طلیوس است
و معجم جبهه کواکب بر شش است بعضی از شش کی از کمر و نوار و در مرقی است و او را شش است
و سورت اگر در شش و کواکب است از شش و نوار و نوار است و نوار باطل کی بر شش است
کواکب روشن نیست و نوار کواکب از شش آورده اند هر دو شش و نوار کی بر شش است و بر مرقی است
و او را نوار است و نوار کواکب است کی بر نوار شش از پس و نوار هم و نوار است که او میانه
کواکب شش است از قدر ششم کی بر شش است و نوار شش است و نوار شش است و نوار شش است
و دو کواکب نزدیک کی بر شش است و نوار شش است و نوار شش است و نوار شش است
البرکات بر شش است عیون عیون و نوار شش است و نوار شش است و نوار شش است
کواکب بیکدیگر نزدیک کی بر معجم جبهه است و نوار شش است و نوار شش است و نوار شش است

عت از خود اند بفرزوان و بعضی عتیق را متر خود اند و قیبل از یار نیز خوانند و بر
 بسیار مواضع با شتر یا هم برای و با اسب یا بود و سبب گفته اند قوت و العتیق
 بمقدار باقی الضرایف فوق الختم لا یتصلع منبر است که گویند خزان یا آب است
 در دق که عتیق مانند رقیب معاوان که در پس است آن است و نیز با شتر و محاط است آن است
 همیشه بر زیر بریدن آید و هر دو که در دست با شتر که است بر خاستن نیز از بر و نیز در
 دو دق شده اند کسی که رقیب دیگر می شود و در عتیق شتر یا هم خوانند و گویند چهارم را که بر کلب
 است است و هم و یا زده را که بر هر دو کلبه از ابع عتیق و اعلای طبع است نهاده و خوانند
 و اصحاب کتب آنرا در استاد حکایات از عرب یاد گفته اند که میانه عالق شتر یا و عتیق و دو کلبه است
 در زیر جره که است از طرف و بر جیس خوانند و آنچه هیچ دو کلبه نیست که هم که بر کتب است این
 صورت و یکیم که بر کلبه راست است از صورت حامل در اسنول و بر پیش عترة و غیره
 است بقدر دو که در جهان نموده اند که از آن دو که نام مرصفت است و کدام
 بر جیس را که این دو کلبه مرصفت و بر پیش استند و دو کلبه دیگر است
 نام دیگر یک هم نزد یک که میزنایند و کمتر از پیشی
 بر شتر یا عالق و عترة که بر است آن بهر دو
 مساویست و بطریق کرایه آن
 نموده از جهت آنکه از راه اند
 شتر که از خارج اند و صورت
 همک لایحه است ۵

صورت حمل لایحه چنانکه بر کتب بدینند

صورت همک لایحه چنانکه بر همان پینند

اشمال

۸

المشرق

المغرب

العصوق
شکبه الزمان
میدان

کعبه الزمان

المشركه و للوزن الشال

الجنوب

میدول کوکب

عبارت اولی و اولی

کوکب جوا و جی در معنی فاراقتا و بار
و آن صورت هر دو است که در کوکب هر دو است و چهار است از نفس صورت
و چنانچه در صورت است که بطریق اولی کرده و آنرا خارج صورت نام نهاده کرده و آنرا در آن
سر صورت و کعبه و از آنجا با صورت در جانب جنوب شرقی و کوکب جنوبی و کوکب اولی بر سر
مرد است و در پیش هر دو و در پیش و آنرا و با هر دو و در پیش و آنرا و با هر دو و در پیش
سر که در پیش این کوکب است و آنرا بر خط قاعده و این کوکب را بر خط لا یجش کنند و در آنجا
خوشت و کوکب بر سر جانی است در پیش و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا
و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا و آنرا
درست و کوکب دوم مقدم آن دو کوکب است که در آن از صورت و رسم است

و بطلیحوس از چهارم آورده مطلق و سیم تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است
نزدیک بودم و بعد از آن که از قدر چهارم است و چهارم مقدم آن کوکب است که بر یک خط است
قدر چهارم و چپ سیم تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و بطلیحوس مطلق از قدر
آورده و با صغیر سیم نزدیک تر است و ششم بر طرف چپ است در زیر یک چپ
از جانب جنوب و از قدر چهارم است و ششم مقدم آن دو کوکب روشن یکدیگر نزدیک است
که بر یک خط است در زیر کوکب ششم که بر طرف چپ است بر جانب جنوب آنجا که را بگفته است
و ششم تا میانه آن دو کوکب است که ششم از صغیر قدر قدرت میان
بر دو ششم و یازده و هر دو در میان آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن
شماره آنرا از ششم تا یازده و هر دو در میان آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن
است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
راست است در زیر یک است بر جانب جنوب بعد از آن که قدر که میان دو کوکب است
بر جانب جنوب و آنکه ششم تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
کوکب دیگر است هم از قدر او که میان هر دو مقدار است که در میان بطلیحوس که او کرده و
دو قدر چنانکه از آن دو کوکب یکدیگر نزدیک است که بر طرف راست است و بر یک خط است
آنجا که را بگفته است و از اعظم قدر چهارم است و با دو قدر ششم تا میانه آن دو کوکب است
از قدر ششم است و بطلیحوس هم را که روشن تر و جنوبی تر است مقدم گشته و از صغیر چهارم
نماده و یازدهم را تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
بر کنار قطعه دوم از جبهه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
از جبهه از قدر سیم و یک و سیم بر یک خط است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
قدر چهارم و بطلیحوس را تا اعظم از قدر آورده و بعد از آن که از آن کوکب چهارم و او
بر میان قطعه از جبهه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
و بطلیحوس را از مطلق قدر چهارم آورده و از صغیر این قدر است بل اعظم قدر ششم نزدیک است
و با آن هر دو تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است

(نکته)

شمال و از صغیر قدر چهارم است و بطلیحوس را از مطلق قدر آورده و بعد از آن که از آن کوکب چهارم
و از دیگران شمال و از قدر سیم و یازدهم تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
و از آن کوکب تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
او محاسن باشد فلان پای است و بعد از آن که از قدر سیم و یازدهم تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
روشن است از قدر سیم و یازدهم تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
هر دو قدر که میان هر دو یازدهم است و او بر شمال کوکب بدن عقرب است و میان آن دو کوکب است
را که کوکب است از قدر ششم که مقدم نزدیک است و بعد از میان او مقدم کوکب باشد
و آنکه کوکب تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
بر خطی مستقیم هر سه از قدر ششم تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
جنوبی ترین است و در این دو کوکب است که نزدیک کوکب شمالی تر است از کوکب
جبهه العقرب و سیم و یازدهم تا میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
است و چهارم است که از او مقدار که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
هم از قدر ششم و در بر این او سیم و چهارم است که از او مقدار که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
و در بر این او سیم و چهارم است که از او مقدار که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
و از خط است در جنوب میانه آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
میاید و هر دو بر طرف شمال از کوکب بدن عقرب و بطلیحوس این آخرین را از قدر چهارم
آورده و اما از آن که کوکب است از اول آن کوکب شمالی است از سه کوکب که
بر خطی مستقیم اند در بر این دو کوکب که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
و با اول نزدیک است و سیم جنوبی ترین است و بعد از آن که از او مقدار که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
و چهارم در بر این او سیم و چهارم است که از او مقدار که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
از آن کوکب که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
و از دیگرین کوکب و از این چهارم تا او مقدار که بر یک خط است و میان آن دو کوکب است
و ملحق او کوکب خرد است و این هر سه از قدر چهارم اند و میان ششم که بر طرف چپ است و میان

ان دو که بودست جد است کوکبی است از قدر ششم بعد از کوکبی که در جدول مذکور است
 کوکب بر ساعد است و در کرب کوکب نکرده اند و میان دو و منکب کوکبی است از قدر ششم که منکب
 این نزدیکی است و انرا که منکب مایل بر کرم ذکر او نکرده کوکب حسیه و حسیه
 و اما کوکب صورت ما در جدول است و ایند از جنوب فله می گذرد و جنوب شرق
 می شود و اندک خنجر یا آن دو کوکب یکدیگر نزدیک رسد که بر کتب جنوب خوانند
 پس آن دو کوکب روشن که بر دو رکنه خوانند و بعد از آن به کوکب کی بر منکبی
 طولانی اند در قطعه که جدا است از حجه بزرگ بر شمال و شرق که در تابان
 کوکب یکدیگر نزدیک رسد که بر کتب راست خوانند پس اندکی با شمال که در کوکب
 کوکب و بعد از آن بر کرب رسد که در پس اوست پس کوکبی دیگر که باره نیک
 از دو در است و آن کوکب طرف دنیا صورت است و کوکب اول بر طرف شرق
 از قدر چهارم و دو و بر موضع سوراخ بنی و بطریق بر او از مطلق چهارم
 آورده و از اصغر این قدر است و نیم بر طرف میان چشم و کوشی است که از
 صدغ خوانند و چهارم برین کردن است و بطریق بر این هر دو را از قدر ششم
 آورده است مطلق و هر دو از اصغر این قدر اند و انرا برین کردن است از کتب
 روشن تر است و این چهار کوکب بر شکل هر یکی اند اندکی طولانی و پنجم
 در میان این چهار است بر دهن از قدر پنجم و بطریق بر این چهارم آورده
 و منکب بالا در دم است که بر سوراخ بنی است از او به شمال طالع و او بر
 ترین کوکبی است از کوکب این صورت بفرکه و او از اصغر قدر چهارم است
 و بطریق مطلق از این قدر آورده پس از کوکب چهارم که برین کردن است
 منعطف شود تا به مقام رسد و او کوکبی روشن است از اصغر قدر ششم
 و بطریق مطلق از سیم آورده و از چهارم جنوب مایل است بر دات
 از د و کوکب چشم دیدار و در میان چهارم و کوکب کوکبی دیگر است از قدر
 پنجم که بطریق بر او نکرده و بعد از چهارم در جنوب قدر کرب باشد پس حجه

این

چون

بشود و بعد از میل گذر اندکی باید و کرب رسد یا کرب که در انکه شالی تراست از قدر
 چهارم است و هفتم اوست و جنوب ترا قدر سیم و او هم است و در هم از
 متاخ است و جنوب مایل و بعد از آن از هم مقدار کرب چشم دیدار و از اصغر
 قدر سیم است و بطریق مطلق آورده و از این کوکب نه روشن تر است
 و او بر ساعد این نقش کنند و عنق الحیه خوانند و هفتم و نیم و در خط اند
 اندکی خمیده چنانکه اگر از هفتم خطی راست بدیم کشند میان هفتم و نیم یکدیگر
 و هفتم با شمال افتد و نیم که در روشن تر است با جنوب پس در خط جنوبی
 شرق منعطف شود مقدار د و کوکب تا بیا در دم رسد و آن کوکب منعطف است از
 قدر چهارم و در بالای او کوکبی خود ملائق او کوکب منعطف شده پس در جانب
 شمال و شرق منعطف شود تا آن دو کوکب یکدیگر نزدیک رسد که بر دات
 حوا است و از اینجا کوکب دوازدهم و میان آن دو کوکب است حجه خوانند
 کوکب روشن که بر کرب راست خوانند و بر کرب نزدیک است و از قدر سیم است
 از هر دو رکنه خوانند و پس از دوازدهم رسد و او از دگر راست شمال مایل تا مقدار
 کرب و جنوبی زیاد است و از قدر چهارم پس منعطف شود بسوی جنوب تا به چهارم
 رسد و او در رت سیزدهم مایل بر بعدی کمتر از د و کوکب از اعظم قدر چهارم است پس
 دیگر از منعطف شود در شمال مقدار کرب و جنوبی تا بیا در دم رسد که هم از قدر چهارم
 است و این هر سه کوکب که در پس کوکب روشن اند که بر کرب است حوا است و شکل منکبی
 منکب و میان آن کوکب برایش کوکب سیزدهم مایل و چهاردهم و پانزدهم بر قاع و جمله
 در میان قطعه دوم حجه اند و بعد از آن از دهم بران دو کوکب یکدیگر که بر دات است حوا است
 حوا اند در جانب شمال و شرق پس منعطف شود در شمال تا کوکب شانزدهم رسد و بعد او
 از د و کوکب بر دات است حوا اند زیاد است از د و کوکب تا به میان آن کوکب است

است و میان آن چهار کوکب که خارج صورت حوا اند و برین د کوکب که بر منکب اند
 و او با کوکب نیم حوا کی بر مرقع این است و با اند در پیش مرقع این است که بطلیموس
 ذکوان و نکره بر شکل مثلثی اند که بقایم الزاویه مانند و کوکب مرقع بر زاویه قائمه افتد
 پس در چنان شب شمال و مشرق منعطف شود تا با کوکب هفتم رسد و از آن اعظم
 قدر چهارم است بدین شانزدهم دو کوکب نیم حوا برین دنبال است و او با کوکب
 و با کوکب شمالی از آن دو کوکب که بر مرقع است حوا اند بر شکل مثلثی قائم الزاویه
 اند و شانزدهم بر زاویه قائمه افتد پس هم شمال و مشرق میل کند و در مشرق
 کوکب یقرب در آن فرجه که میان هر دو مجر و باشد تا با کوکب هفتم رسد که بر طرف دنبال
 است و از قدر چهارم است و میان هفتم و هفتم در آن فرجه میان هر دو مجر
 کوکب بسیار است بعضی از قدر ششم که در آن نکره اند و عرب کوکب چهارم را
 که برین کردن حید است و سیم را که میان حلیم و کوکب است و هر دو با آن کوکب
 که بر منکب اند و بر منکب و بر عضد و مرقع راست حوا می بسته اند از خط نسق
 شامی شمر اند و هفتم و هشتم و چهارم و هفتم را از کوکب حید و هفتم و هشتم را از
 حوا که بر دست جیب اند اینجا که ما را بگفته است و در آن هم از صورت جیب و در آن
 و نوزدهم از حوا که بر روشن و بر و بر که اند و سیزدهم که بر ساق راست است
 و جمل صف کشیده اند بر سطری اندکی خمیده که بر نکره شود اینجا که با آن چهار کوکب
 مجتمع رسد که برای راست حواست این سطر را نسق میانی خوانند و این نسق را
 میانی از آن سبک که کوکب او در جانبین فرو شود و نسق اول را شامی هم با این
 سبب خوانند که کوکب او در جانبین شام فرو شود و کوکب نسق شامی از نوزدهم
 بن کردن حید آغاز کند و بر دست جیب حوا می بسته اند و هفتم و هفتم و
 بکنند تا با آن دو کوکب روشن جنوبی رسد که از صورت شیلیاق هفتم و نهم اند
 و آن باره آسمان که میان هر دو نسق افتد روضه خوانند یعنی مرقع و کوکب که میان

هر دو نسق که در روضه باشند انعام خوانند یعنی کوسفندان و بر اسرار حوا را را می خوانند
 یعنی شبان و بر اسرار حوا را کوکب را می خوانند شبان و در کوکب حوا را که مقدم آن
 دو کوکب که بر منکب است اند و کوکب را می خوانند و از خط کوکب که در میان دو نسق
 اند از خط بطلیموس یاد کرده است آن کوکب که بالا بر با زوی راست حوا است که او را
 خارج صورت چهارم است و بر مرقع و کوکب که بر منکب حوا است که او را
 و آنکه بر مرقع حوا است و آن دو کوکب که بر منکب است و آن دو کوکب که بر منکب حوا است
 و است و سیزدهم و چهارم و با نوزدهم از کوکب حید و شانزدهم کوکب حید در مشرق
 روضه است و از خط بطلیموس یاد کرده است از خط حید در مشرق روضه است که آن کوکب
 که از کوکب خارج صورت حوا می باشد از او راست است و استعدا که بر جنوب مایل است و آن دو کوکب که
 میان سه جایی اند و میان آن دو کوکب که بر منکب حوا است و آن کوکب که از مرقع حوا مقدار کوکب
 جنوبی مرقع مایل است و آن کوکب که میان دو منکب حوا است و منکب راست و جنوب مایل راست
 و آن کوکب مقدم بر کوکب بر مرقع است و آن چهار کوکب مجتمع کی از دست جیب حوا جنوب
 مایل اند و آن کوکب مفرد که با این چهار کوکب و زیادت از کوکب از شبان دور تر و در روضه بسیار
 کوکب دیگر است از عدد هر بیرون است اما چون از او در شش خانه خارج اند و کوکب ایشان نکره

صورت حوا و حید اینست

المغرب

من غسق كبد وهو ابتداء النجوم
عق كبد

منه خمسة نجوم
من النجوم

المشرق

المغرب

صود وجوا وحده جنانك
براسان يمشند

اصدار النجوم

الشمس

الشمس

الشمس

منه خمسة نجوم

المشرق

المشرق



بسم الله الرحمن الرحيم

مکتبہ

المشرق

نصرتهم

المغرب

بہار وں کو اکسہم

و آن نه کوکب است از نفس صورت و شش کوکب خارج صورت و از جمله
شهر است که از اسطرلاب است خوانند اول تالی است آن کوکب را که جنوبی
تر است از سه کوکب شهر و بعد از آن او و بچشم دیدار کردی باشد و از قدر
ششم است و بطریق او را از قدر چهارم آورده و او بر سر عقاب است
و در هم آن کوکب است که از سه کوکب شهر جنوبی تر است و بر گردن
است از اصغر قدر سیم است و بطریق او مطلقا از قدر اول آورده
و سیم آن کوکب روشن شهر است که با سطرلاب نقش کنند و او را
سطرلاب خوانند و از اعظم قدر دوم باشد بر میان دو منکب است و چهارم
تالی کوکب سیم است که روشن است و با نزدیک است میان هر دو
بچشم دیدار مقدار بدستی باشد از قدر سیم است و بطریق او از اصغر قدر
سیم آورده و سیم ثانی ترین است از آن سه کوکب شهر و بر منکب

جب است و از قدر سیم و ششم تا بیستم است بر بعد کوی بر سبک ملوک اندک و کثرت
 الساقین مانند که سر او کوب بر روشن باشد و ایشان هر دو در پیش و اند
 و از هر یکی تا او و کز بعد است و از قدر ششم اند و بطریق هر دو از
 بیستم او به و شمالی تر ایشان هفتم و بیست و یک است و چندی تر هفتم است
 و او اندکی دور تر است از کوب زوین از آنکه کوب هفتم و میان هفتم
 و هشتم بچشم دیدار مقدار کوی باشد و نیم در پیش آن سر کوب بیست و یک
 و از ایشان بسطایل و بر کنار حجره و کثرت است بعد او از بیست و یک
 آن سر کوب است مقدار بیست و یک باشد و او در پیش مقدار چهارم است
 و بایل از جنوب می نام و میان ایشان است آن موضع رقیق از حجره
 کثرت و این کوب بر دینا عقاب است و از قدر سیم است و است
 از آن شش کوب که خارج صورت اند اول کوب متقدم است از آن دو
 که در جنوب آن کوب تا یک اند که بر سر صورت است و او از کوب
 جنوبی از آن کوب مشهور هم در جلالت جنوب است مقدار سیم و نیم و
 دوم تا بیست و یک است بر بعد و کز و نیم از او و هر دو از قدر سیم اند و
 اول که متقدم است از قدر سیم است و بطریق سیم مطلقا از بیست و یک
 و سیم در پیش اول است مقدار سیم کز و از آن قدر سیم است و بطریق سیم
 از اعظم چهارم او به با آنکه از کوب اول که از مطلق سیم او به در روشن
 تر است و او بر میان حجره بزرگ است و چهارم میان اول و سیم است و
 از ایشان بجنوب بایل و سیم و اول و دوم بر خطی راست تا اند و این
 کوب یعنی چهارم بر جنوب سیم و اول است از آن قدر چهارم و بطریق سیم
 از قدر سیم ششم و بیست و یک چهارم است و جنوب بایل بر بعد سیم کز و

از قدر

از قدر سیم است و ششم در پیش چهارم است بر بعد سیم کز و او بر حجره بزرگ است
 از آن قدر سیم و بیست و یک مطلقا از سیم او به و عرض آن کوب
 صف کشیده را بسطایل بر خوانند بان سبب که نشر واقع باز او است و چون
 واقع را که بایل افرو افکنده دارد واقع خوانند این نشر را که بایل کشیده
 دارد و بسطایل خوانند یعنی بیداری می بود و کوب چهارم و ششم را از بیست و یک
 که خارج اند بطریق خوانند یعنی شتر مرغان و از ایشان میان شتر طایر و
 میان تمام صادر اند و تمام شتر مرغ با و عوام سر کوب شتر طایر را از آن
 خوانند از جهت که راستی کواکبی بر مثال ایشان و میان او کوب روشن
 که بر دینا عقاب است و آنکه بر مقدار چهارم است در موضع رقیق از حجره
 صورت با طبع است که کواکبی از کوب دینا آغاز کند و در شمال و مغرب
 برود پس منعطف شود و سوی مشرق درین با طبع پس با جنوب و مشرق
 منعطف شود با طبع سجای برسد که بر شمال آن دو کوب است که بر سوافارینند
 و میان لطف و سوافار و کز باشد و لطف بر کنار شرقی با طبع و کوب دینا
 عقاب بر کنار غربی و سر با طبع بجانب سر غایر است و بیست و یک با جانب شمال
 و کواکبی از قدرهای چهارم و سیم و ششم و بیست و یک از سیم و از بیست و یک جز کوب
 دینا و عقاب را بطریق سیم نیامده و میان لطف و سوافار نیز کوبی است از
 قدر ششم که ذکر او هم نکرده و از نزدیک کوب ششم از آن شش خارج از
 عقاب سطر کواکب در جانب غرب نبوده در آن وجه از آن حجره بزرگتر که
 کوب ششم در وی است و اول آن سطر کواکب ششم مذکور نزدیکتر است
 از و بر بعد کوی باشد و دوم از اول بر بعد سیم کز و سیم بر کنار غربی حجره است و از
 دوم بر بعد باید از کوی و اول از آن قدر چهارم است و دوم از قدر ششم

و سیم از قدر ششم و ذرات سطر تقویم است و در ریش این چهار کوکب در جنوب
 در وجه که پیش ازین فرجه است در مجرای بزرگتر سطر کوکب است از ایشان دو
 عاشر مجرای و از قدر پنجم میان ایشان مدتی و یکی در پیش ایشان روشن از
 قدر چهارم میان او و هر یک از ایشان کمتر از یکی و در پیش این کوکب صفره کوکب است
 بایل مجنوب و در ریش قدر ششم و نیم از قدر ششم که ذکر هیچ ازین جمله نکرده است و
 در این کوکب دوم از شش کوکب خارج مذکور کوکب بسیار است میان او و آن
 کوکب که در دست جیب که ظاهر باشد و ایشان را سطر مدعی خوانند یعنی از آن
 کوکب از قدر ششم است و در کل هم از آن جمله نکرده و صورت عقاب است

صورت عقاب که در
 سطر است



صورت کوکب

کوکب در ریش

و در لغین از حیوانات است و کوکب این صورت ده است مجموع در پس سطر این کوکب
 اول کوکب روشن است که بر دنیا است از اعظم قدر چهارم و بطلین و از اقصی
 سیم آورده و این کوکب واسطه بود گفتند ذیل لغین خوانند و دوم کوکب
 شمالی است از آن دو کوکب که تالی کوکب اول اند و از قدر ششم است و سیم
 کوکب جنوبی است از همان دو کوکب و هم از قدر ششم است و چهارم جنوبی
 است از آن دو کوکب متقدم از جمله ریش که ششم است و پنجم شمالی همان

دو کوب است و ششم جنوبی است از آن دو کوب از معین و هفتم شمالی همان دو
 کوب است و او هر چهار را از اصفه در سیم اند و هشتم در پیش چهارم است
 از قدر ششم و میان هر دو هجتم و دوازدهم بدست با و نهم کوبه مقدم است
 از آن دو کوب تاریک که میان ذنب الدلفین اند و میان نزدیکترین کوبی از معین
 با و دهم همان دو کوب است و هر از قدر ششم اند و عرش آنها کوب
 را که بر شکل معین اند و آن چهارم و پنجم و ششم و هفتم است قصود خوانند و
 عوام همین چهار را اصل یثرب خوانند و صورت دلفین اینست
 صورت دلفین چنانکه بر گره پندند

المشرق



نکته طالع الفریس

و آن چهار کوب است در سوح دلفین دو بید یک نزدیک که میان ایشان مقدار
 بدستی باشد و بر دهان و هر دو بر سر اند میان ایشان مقدار کوبی
 و دهم تا اول است و از قدر ششم است و سیم کوبه مقدم است از دو
 کوب شمالی بید که نزدیک کوب بر دهان اند و چهارم تا سیم است و هر دو
 از اصفه قدر پنجم اند و بطریق سحر مقلد ظاهر چهار را از کوب نهاده و از
 دو کوب دهان نادر و کوب سر مقدار دو کوب بعد باشد هجتم دیداری
 چنانکه بر گره پندند

صورت قطعه الفریس اینست



وان بخت کوب است چنان حال بر صورت اسبی که سر و دست
 دارد و تنی تا آخر پشت و کمر و پای ندارد کوب اول بر ناله و ست و هم او
 بر سر راه سلسله است مشترک میان هر دو از اصف قند و هم است او بار
 اسطرلاب نقش کنند و سره الفری خوانند یا بر اسطرلاب خوانند و دوم بر متن
 اوست در آخر پشت و هم بر اسطرلاب نقش کنند و جناح الفری خوانند را
 قند و هم است در جنب کوب اول و میان هر دو و بخت دیدار یک نیز بالا است
 و سیم کوب شمالی است از آن دو کوب که در پیش اول و دوم اند و بر منگ و است
 اینجا که دست از نو برون آید میان او و اول مقدار یک نیز بالا باشد
 و هم از اصف قند و هم است و بر اسطرلاب نقش و منگ الفری خوانند و چهارم
 آن کوب روشن جنوبی است از همان دو کوب هر دو بر تن صورت دارند
 که بر پشت است اینجا که بر نودن باشند میان او سیم بیشتر از یک نیز بالا باشد
 هم از اصف قند و هم است بر اسطرلاب نقش کنند و بر متن الفری خوانند و این
 چهار کوب بر شکل بری بزرگ اند و بخت کوب شمالی است از آن دو کوب که یکدیگر
 نزدیک که در میان فرج است یا بل بیان گویند که کوب سیم است و ششم کوب چهارم

است

است از همان دو کوب هر دو بر تن صورت اند از قند چهارم میان هر دو و بخت دیدار
 مقدار بدست باشد و شمالی آن دو کوب است که بر یک راست اند و از قند سیم
 است و ششم جنوبی همان دو است و از قند پنجم است میان هر دو مقدار بدست
 باشد و پنجم کوب مقدم از آن دو کوب یکدیگر نزدیک که در پیش کوب سیم
 روشن اند و هم کوب تالی است از همان دو کوب و او کوب سیم که روشن است
 نزدیک تر است و هر دو بر سینه صورت اند از آن قند چهارم و بطریق مطلقا
 ازین قند آورده و یاد هم مقدم آن دو کوب یکدیگر نزدیک است که بر نودن
 اند از اصف قند سیم و بطریق مطلقا از سیم آورده و در میان کوب تالی همان
 دو کوب و از اصف قند چهارم است و بطریق مطلقا از چهارم آورده و میان
 هر دو و بخت دیدار که از کوبی باشد و هر دو در پیش کوب چهارم اند یعنی متن الفری
 و سیم جنوبی شمالی ترین آن دو کوب تا یک یکدیگر نزدیک است که بر پشت است
 اند و چهارم جنوبی ترین همان دو کوب است و هر دو از اصف قند سیم اند و بقدر
 ششم نزدیک و بطریق مطلقا از سیم آورده و میان هر دو و بخت دیدار که بر نودن
 از کوبی و میان شمالی ترین و آن دو کوب که بر نودن اند زیاد از کوبی باشد
 و از اصف قند شمالی ترین آن کوب یکدیگر نزدیک است که بر سر اند از اصف قند
 سیم است و بطریق مطلقا از سیم آورده و میان از اصف قند سیم و در پیش
 کوب است از اصف قند پنجم است و بطریق مطلقا از چهارم آورده و هر دو در پیش
 آن دو کوب نودن اند و در پیش این دو کوب سر کوبی روشن است از نشان
 اند که شمالی تر از قند سیم کی بر لب است در میان چهار کوب که بر قطع
 فرس اند بعد از آن دو کوب که زیاد از سیم که و هیچی در بر طرفه است راست است
 در پیش هفتم و ششم که بر یک راست اند و از نشان اند که شمالی تر است و او

هفتم

باشد و از کوب هفتم است بر اسطرلاب نقش کنند و هم از کوب چهارم باشد

صوت فریاد جانکه بر آسمان بلند

المغرب

قصر الزور

بصره

ک

ط

بصره

البحر

سمرقند

المشرق

ک

اموخت

المشرق

و او ستاره دروغ است و جنوبی ترین سه کوکب است که بر میان صورت انداز
 پس آن سه کوکب که بر منکب اندواز اصغر قدر دوم است و بطلیوس بر مطلقا
 از سیم آورده با آنکه او روشن تر است از جنوبی فرغ دوم یعنی جناح الفرس که
 او را از دوم آورده و نشاید که این کوکب را یعنی دوازدهم با کوکب اول ازین
 صورت که بر میان دو منکب است از یک قدر غمزه اند و این کوکب را بر اسطرلاب
 نقش کنند و جنب السلسله و طبق الحوت خوانند و سیزدهم کوکب او سطرلاب
 از سه کوکب مذکور میان او و واقع قدر و کر باشد از قدر چهارم و چهاردهم
 شمالی ترین همان سه کوکبست و بر هر دو است و از اصغر قدر چهارم است
 و بطلیوس مطلقا از آن قدر آورده میان او و سیزدهم نرادت آن کوکب باشد
 و این هر سه کوکب را بطلیوس گفته است بر باله از آنرا و پانزدهم کوکبی که
 است که بر پای جیب است از قدر سیم بر اسطرلاب نقش کنند و بر جل السلسله
 خوانند و ستاره بی بی است است از قدر چهارم و بطلیوس او را از اعظم
 قدر آورده و هفدهم در جنوب و از دهم و از جنوب با آن قدر کزی از اعظم قدر
 چهارم است و بطلیوس مطلقا و هزدهم کوکب شمالی است از کوکب بی که نزدیک
 که میان دوازدهم و پانزدهم یعنی میان جنب السلسله اند و بر جل نزدیکتر اند
 و از اعظم قدر چهارم است و نوزدهم جنوبی آن دو کوکبست و از قدر چهارم است
 و هر دو بر مادی یعنی اندرون که جنب اند میان هر دو و بیستم دیدار دینی است
 و بیستم بر دیگر است است باله هفدهم که بر پای راست مقدار کزی و نیم با جانب
 جنوب و غروب در هر کدین ناکه از قدر سیم و بیست و یکم میان هفدهم و بیست
 بیستم که بر دیگر است و از هر دو و اندکی جنوب یا بیشتر و هزدهم نزدیکتر بر کنار
 دامن است از اصغر قدر سیم و بطلیوس مطلقا آورده از سیم با آنکه بشلم

و او را المرأة القم تر بعد خوانند و آن بیست و سه کوکب است از نفس
 بیرون از کوکبی که بر سر صورت است و بر ناف فرس اعظم و آن کوکب اول است
 فرس و شمالی فرغ ثانی باشد و کوکب فرس که کز کرده آمد و کوکب اول ازین
 صورت است که بر میان دو کوکبست منکبست و او کوکبی روشن است و در میان
 دو کوکب دیگر است که هر سه کوکب ثانی مراند و از اصغر قدر سیم است و بطلیوس
 مطلقا از سیم آورده و دوم شمالی ترین سه کوکب مذکور است و بر منکب راست است
 از قدر چهارم بعد از اول نرادت از کزی و سیم جنوبی ترین همان سه کوکبست
 و بر منکب چپ است و از قدر چهارم بعد از اول کم از کزی و میان هر دو
 دو کوکب باشد و چهارم جنوبی ترین آن سه کوکب که بر بازو راست اند و بیست و یکم
 ترین است و بعد از چهارم کم از کزی باشد و هر دو از اصغر قدر چهارم اند
 و بطلیوس مطلقا از سیم آورده و این سه کوکب از سه کوکب اول شمالی تر اند
 و حقیق کوکب جنوبی است از آن سه کوکب که بر دست راست اند و هشتم او
 ایشان است و نهم شمالی ترین و میان هفتم و هشتم بدستی باشد و میان هشتم
 و نهم کزی و این هر سه با کوکبی که بطلیوس بر ذکر او نکرده بر سطرلاب اند و چنانکه
 در کتاب ذات الکری گفته اند و این هر سه کوکب از اعظم قدر چهارم اند و بطلیوس
 مطلقا از چهارم آورده و دهم بر بازوی جیب است در جانب جنوب از آن سه
 بر هر دو منکب اند و از اصغر قدر چهارم است و مطلقا آورده است و سیم
 با آنکه از قدر کوکب دست راست است و یازدهم بر مادی جیب است از اعظم
 قدر سیم و بطلیوس بر از چهارم آورده و او از دهم که بر بازو جیب است و بیست
 و بیست و یکم تر است بر بعد کزی و زیادتی چیزی و دوازدهم بر هر دو جیب است

نزدیکتر است و مست و دوم میان هفتم است و میان هفتم و نوزدهم که کم
اند و ریاضی که بسیارند و او هم برکنار دامن است و از هفتم و نهم و یازدهم
مطلقاً از هم آورده و او هم بنشینم نزدیکتر است و بیست و نهم که کمی فرود است
در چنان سه کوب بچشم انداز سه کوب باشد و از هم و در چهارم است و بطریق
از نهم و بیست و نهم آورده اما عریض دو سطر یافته اند از کواکب که محیط اند و
ماه می بزرگ در زیر سینه نافر بعضی از کواکب این صورت و بعضی از کواکب
صورت ماهی شماری از آن دو ماهی که بطریق در قسم و از هم از بروج آورده
و ابتداء هر دو سطر از نزدیک لطفه سما است ملاصق کواکب چهارم از این صورت
که بالا از آن است و هر دو از یک دیگر دوری شوند بر شکل خلقت ماهی تا عیان ماهی
رسد پس یکدیگر نزدیک می شوند تا آنجا که نهایت ماهی شماری بطریق بر ماه رسد
اما سطر مقدم ازین دو سطر مذکور چون از لطفه بیرون آید کواکب خود بگذرد
نزدیک بلطفه که بطریق سرخ کواکب نکرده و بران سه کوب که زیر سر مرادند
و منکب و میان هر دو منکب بگذرد یعنی اول و دوم و بیست و یک از کواکب صورت
و بر دم که بر مازوی جبهه و بر یازدهم که بر مرقع جبهه است بگذرد پس بر سطر مقدم
از سطر که شماری مذکور بگذرد تا بدینال و هر دو سطر دوم از نزدیک لطفه بیرون
آید بران سه کوب که بالا از آنند یعنی چهارم و بیست و دوم و وارد دم که بر
بزرگ است بر جنب صورت بگذرد و بر جنب متاخر از سطر که شماری بگذرد تا بدینال
با سطر اول رسد و چون این ماهی بزرگ است عریض از آن نام نهاده و می کنند
قرع وضع شکم این ماهی نزول کند باین سبب منزل اخرا از متاخر لطفه
حوت و بر شانه نام نهاده و کوبد و وارد دم را که نیز بزرگ است و بر جنب سینه
مسلطه بالا از آن چون بر موضع شکم ماهی افتاده است جماعتی از موالفان کتب

اولا باشد اشته اند که عرب این کوب بزرگ را بطن الحوت خوانند و قمر برین کوب
نزول کند و نه چنان است که قمر بر کوب از حوت و نه بطن حوت نرسد
بل عبارات ایشان بگذرد و اما کوب یازدهم که روشن است و بر پای جبهه
از عرب روایت کرده اند که او را عنق الارض و بعضی دیگر گفته اند که عنق
آن کوب روشن است که بر اسافل القول است از صورت بر شانه و سینه کف
عنق کوبی روشن که در بالای او تا شایم و در کوب که در نیست که او را
هم شبیه است بفسر واقع و اینجا هم کوب برین صفت نیست الا بر اسافل القول و
کوب حقیم روشن که بر جنب جامل بر اسافل القول است یعنی مرقع الزبای یا بانو و این
صورت یعنی جمل المسلسله الی سر که او را عنق می خوانند و باید و از دم که
او را بطن الحوت می خوانند و کوب اول که روشن است و بر میان دو منکب است
از صورت حراره و با شماری فرغ اول و شماری فرغ دوم جمله نزدیک لطفه اند که بزرگ
تقویم دارد و این صورت را مسلسله از آن جمله خوانند که هر دو دست کشیده
دارد دست راست در جانب شمال که بر سر نهاده است و دست چپ بسوی جنوب
هست حکم شماری از دو سطر که بطریق سرخ در بروج آورده است و صورت سطر

صورت سطر حراره
بر سر نهاده است

صورت همراه المسلسله حاکم بر آسمان بدینست

العرب

دو کوکب در افق



المسلسله

دو کوکب در افق

و اینجا ماهی یکروزه بر سرش ناله نغمه توان کرد از وسط کوکب که از آن دو کوکب متعارف
که بر میان آن که جیب مسلسله اند یعنی هر دو دم و نو دم بیرون آید و از یکدیگر دور
دور میشوند پس بر میان ماهی پس یکدیگر نزدیک میشوند تا لطف سیاهی که بر
مسم تر است یعنی کوکب اول بر شایسته که در دست راست او است هم نشاند
و آن دو کوکب متعارف بود و هر ماهی باشند و لطف بود بنال او وسط مقدم از آن
دو وسط از شایسته ترین آن دو کوکب متعارف یعنی هر دو دم بیرون آید و بر کوکبی تاریک
که بر دهان مرآت است یعنی پست و دم یکروزه پس بدان دو کوکب که نزدیک مرآت
اند یعنی شایسته دم و همدیگر پس بر دو کوکب تاریک که بطریق سرخ گواش آن نکرده
تا لطف رسد و وسط تالی از کوکب جنوبی از آن دو کوکب متعارف یعنی نو دم بیرون
آید و کوکبی تاریک میان او و عناق یعنی بازو دم که بر پای جیب همراه است بگذرد
پس برسد کوکب تاریک که بر خطی مقوس اند بگذرد و بطریق سرخ که کام ازین
جبار کوکب تاریک ذکر کرده پس بر کوکبی تاریک که در زیر لطفه است بگذرد
تا با لطف رسد و موقع عناق درین سکه مانند موقع جیب المسلسله است در آن سکه
یعنی جوت و این سکه ماهی بهتر از آن ماند و سر جوت بنال است و دینال از
بجنوب و سر این سکه بجنوب است و دینال از شمال صورتش اینست

المغرب



المغرب

موضع الزمان

المغرب

وكوكب بيت وسيم كدريش لان سه كوكب دست راست مرادة يعني سرافند
برلبا سبي جيكراست كه بصورت اسب همزمانند از فرس اعظم و نزديك او
كوكب خرد است كه بسبب او مضطرب شده است و از نزديك ان كوكب خرد سطر
كوكب بايد و بر روی و سرا و بگذرد تا صورت سر تمام شود و بر لبش و بگذرد

برنقونی



برنقونی با نكده ماخذ تقویمی کردن است تا بگوئی رسد برین پشت وان هر دم
كوكب فرس اعظم است كه بر طرف دست راست است است بر لب كوكب رسد كه بر
كفل او باشد پس بگذرد كه بر اصل دنبال است وان بنیم كوكب فرس اعظم
كه بر طرف دست چپ است پس بر د و كوكب بگذرد یکی بر میان دنبال و دیگری
در طرف دنبال باشد و این در سر كوكب دلفین باشد و از كوكب بتسیم
مذكور كه بر لب این اسب است سطر جیكو بیرون آید و بر جلق بر شود
تا صورت سر تمام شود و باز كرده بر گردن و سینه بگذرد تا بگوئی رسد
كه بر منكب افتد وان هفتم فرس اعظم باشد كه شمال و كوكب است كه بر
كعبه راست و اند و از اینجا بگوئی رسد كه بر شكم افتد و از وجوه و تر
شود پس بگوئی كه بر موضع خضید افتد وان نور دم كوكب فرس اعظم باشد
كه بر كعبه چپ است و شمالی فرع اول كه بر منكب فرس اعظم است بر لب
این فرس افتد وان دو كوكب كه بر سینه فرس اعظم اند بر دیگر دست افتد
و دو كوكب متقارن تا ریه میان محفل فرس اعظم افتد و میان انك بر
دنبال است یعنی بر طرف دست چپ فرس اعظم بر د و پای این اسب افتد



المنقب

کواکب مثلث

وان چهار کواکب میان کواکب سیمه وان کواکب روشن که بر داس القول است و هم چنین میان شرطین وان کواکب روشن که بر پای جبه صورت مسطریه است و بر شکل مثلثی طولانی اند کواکب اول بر سر مثلث است انقدر سیم و او را بر نقش کنند و بر سر مثلث خوانند و سه کواکب باقی بر قاعده اند بر مقدار یک کواکب بعد از کواکب متر اهر یک از دو طرف قاعده مقدار هر دو بالا قیاسند و کواکب دوم شمالی ترین آن سه کواکب است و هم از قدر سیم است و سیم کواکب اوسط است از آن سه کواکب و از اصغر قدر سیم است و بطریق سورا از چهارم آورده و کواکب چهارم جنوبی ترین آن سه کواکب است و از اصغر قدر سیم است و بطریق سورا از چهارم آورده و او مضیق جد در پیش او کواکبی است ملاصق با او از قدر سیم که بطریق سورا کواکب آورده و او صید بر یک نزدیک است سیم که بر وسط قاعده است و شمالی قاعده از جنوبی روشن تر است و غرب اول را که بر سر مثلث است با دوم که شمالی قاعده است با سیم خوانند و درجات ایشان در طول اردر شرطین بیشتر است و با آن هم بیشتر از شرطین طلوع می کنند از جهت آنکه عرض ایشان در شمال بیشتر است از عرض شرطین و باین سبب اصحاب کتب انوا پیدا شده اند که قمر در برود با سیم نزل کند و شرطین نرسد و این غلطیست چه ایشان در پیش شرطین باشند تا چون توسط التماس رسند اندک اندک از شرطین باز سیم می افتد و بعد از آن غروب کنند پس صواب جناب باشد که گویند هرگاه بود که سیم بگذرد از شرطین بگذرد و منزل با سیمین کنند و صورت مثلث اینست

کواکب اول با سیم رسد و بعد از آن با سیم از غرب بازگشتند اندک با بود

صورت مثلث چنانکه بر کوه بینند
صورت مثلث چنانکه بر آسمان بینند



تمام صورت های شمالی و آن بیست یک صورت است
وبالله التوفیق

صورتهای بروج و اوزده گانه

و چون از ذکر صورتهای نیمه شمالی از کوه و عدد کوکب هر صورت و موقع ایشان
از صورت و موضعش از فلک البروج قایم بطول و عرض و انحرافها و انحراف کوکب
بر مذبح بختان و مذبح عرب فارغ شدیم بدو صورتها را در ده گانه که نزدیک
است بدایره که بر میان بروج میگذرد و آن منطقه بروج است که مایل است
از معدل النهار و راه افتاب و ماه و کوکب محکمانه متحرکه است یعنی صورتهای
که بروج دوازده گانه را بنام آن صورتهای تعریف می کنند در برخی را بنام
صورتی و موقع هر کوکی از صورت و موضعش بحسب بروج کار ما از فلک البروج
و عرض و انحرافها و اعتبار هر دو مذبح یاد کنیم و ابتدا بصورت بروج اول
کنیم و آن صورت محل است

کوکب شمال

و آن سیزده کوکب است از نفس صورت و هم حاره از صورت و پیش این صورت
در جانب مغرب است و پس او در جانب مشرق و او باز پس میگرد و در مقابل او
بالا است و است و کوکب اول آن کوکب جنوبیست از دو کوکب روشن یکدیگر
نزدیک بر سر و اندر و هم آن کوکب شمالیست از همان دو کوکب و میان هر دو نیم
دیدار و هر کوکی باشد هر دو از قدر سیم اند و اول که جنوبی است از اصغر
از قدر است و بطلمیوس مطلقا از سیم آورده و هر دو کوکب بر جنوب کوکب
مثبت اند و در پس کوکب مثبت و دوم و مثبت و سیم از سکنین که بر خط خطی
که بر ده و سه که متصل است آیند و کوکب سیم شمالی از آن دو کوکب است که از پس
این دو کوکب باشند از اصغر قدر سیم است و بطلمیوس مطلقا از سیم آورده و
چهارم کوکب جنوبی همان دو کوکب است و از اصغر قدر چهارم است و بطلمیوس
از چهارم آورده میان هر دو نیم دیدار کوکی باشد و هر دو بر خط صورت یعنی
یعنی و اندیم کنیم که صورت بجانب مشرق میگذرد و میان سیم و دوم مقدار دو کوکب

الخط
مقدار که از عالم من کل خط
و بعد از خط که از عالم من کل خط
و بعد از خط که از عالم من کل خط

باشد و میان چهارم و اول مقدار سه کوکب و پنجم بر جنوب کوکب اول است و از مغرب
نزدیکتر و بر کردن است از قدر سیم میان او و اول که بر سر است یک تو از کوکی باشد
و ششم بر پشت است اینجا که میان د و سرون و خط قطن خوانند و در پس آن دو
کوکب که بر خط اند از قدر ششم میان او و چهارم که جنوبی دو کوکب خط است دو
کوکب باشد و میان او و شمالی همان دو کوکب زیاد است از سه کوکب و هفتم بر آخر پشت
است اینجا که اصل دینه باشد در پس ششم که بر قطن است و از و جنوب مایل از قدر
نجم است و بعد از ششم دو کوکب و هشتم مقدم آن سه کوکب است که بر دینه است
در جبهه شریا و در پس هفتم و از و جنوب مایل بعد از آن یک کوکب و نهم میان همان
سه کوکب و شمالی ترین ایشان از با ششم در شمال و مشرق زیادت از نیم کوکب باشد
دهم تا جل سه کوکب است میان او و نهم دو کوکب باشد و هر بر خطی منفرج زاویه
اند و نهم بر زاویه منفرجه است و هر سه از قدر چهارم اند و زیاده دو کوکب است
که کوکی با و ملاحق است و بطلمیوس مذکور آن کوکب و زیاده بر جنوب کوکب هفتم
است که بر آخر پشت است و مغرب مایل و هر دو بر پشت هفتم است یعنی مقدم کوکب
دینه و با هر دو یعنی هفتم و هشتم بر خطی مثلثی است میان او و هفتم که بر قطن
است زیادت از کوکی باشد و میان او و هشتم زیادت از کوکی و نیم و از قدر نیم است
بر قدر بای میخواست و دو از دم بر جنوب یازدهم است و از و مغرب مایل بر
بعد زیادت از کوکی و او بالا معانی این پای است از قدر نیم و سیزدهم بر پای
و از جنوب و از دم است و از و جنوب مایل و بعد از آن زیادت از کوکی از قدر
چهارم است و این سه کوکب یعنی یازدهم و دو از دم و سیزدهم بر خطی راست مانا اند
جهانی از شمال و مشرق و جنوب و مغرب و دو از دم بر موضع انصاف خط است
با هفتم که بر قطن است بر خطی اند که کوکی اندک تقو بس باشد و حد او از آن
مشرق باشد و بعد میان هر دو کوکب از این چهار قدر کوکی و اما آن سه که خارج خطی

نصف
از خط
از خط
از خط

اول آن کوکب روشن است که بر شمال و کوکب سرو است و از آن کوکب رسم است میان
او و شمال آن دو کوکب دو کمان باشد و از آن اسطرلاب نقش کنند و ناطح خوانند و
او بر شمال کوکب سیم است که تا بیک است و بر خط حمل است و نزدیک است با و میان
هر دو مقدار کوی باشد و سبب این قریب است که بطلیموس را از این خبر باز گفته
که او این کوکب را نیز بر خط حمل نهاده است و دوم جنوب ترین آن دو کوکب که تا بیک چهارم
کوکب اند و دور از کوکب اول و بیا که کوکب ششم و هفتم که بر خط واصل دینه بعد
از هفتم در شمال زیاده است که باشد و از قدر چهارم است و سیم شمالی ترین دو کوکب
دو کوکب میان او و دوم کوی باشد از قدر پنجم است و چهارم شمالی ترین دو کوکب
متقدم است از همان چهار کوکب مذکور و بر جنوب سیم است و در پیش رو بر بعد
کروا و قدر پنجم است و سیم بر جنوب چهارم است و در پیش او نزدیک با و میان
هر دو یکم از این سیم است و او با و سیم بر مثلثی متساوی الاضلاع است و از آن
قدر پنجم است و بطلیموس مطلقاً از این آفریده و میان کوکب سیم که متقدم این چهار کوکب
و میان کوکب مثلث کوکب سیاد است بعضی از قدر ششم که ذکر آن نکرده اند و در
کوکب و از خارج که او را ناطح خوانند و کوکب اند ما اندان دو کوکب که بر خط اند
قدر بیک از ایشان جنوبی تر است بر شمال آن دو کوکب که در سروان میان او و شمال
ترین ایشان زیاده است از کوی باشد و بعد هر یکی از ایشان از ناطح زیاده است
و میان هر دو کوی نیم باشد و بطلیموس در کوی ایشان نکرده و نزدیک کوکب خرد است
چنانکه کوکب ملاحظه است از قدر ششم و ذکر او هم نکرده و بر من حمل کرده است
از قدر ششم که ذکر ایشان نکرده و اما از عرب روایتها در بعضی از این کوکب مختلف
است بعضی آن دو کوکب سرو یعنی اول و دوم شرطین و شرط گفته اند و از آن
اول است از مقدار ماه و شرط نشان باشد و این بان سبب اول نظر است
که این برج اول اقسام دارد که گفته است و نامش در وقت رسیدن به لغتها

مذکور

حاکم کرده اند و چون کوکب سیم که تا بیک است و بر جنوب اول و نزدیک با و این کوکب
مذکور اضافه کنند هر سه را اشراف خوانند و ناطح یعنی سروان و بعضی دیگر گفته
اند کوکب دوم از دو کوکب سرو که روشن تر است با کوکب اول خارج صورت که آن
او را بر خط نهاده شرطین است و بعد میان شرطین مساوی جداست میان قدر
و چون کوکب اول را از دو کوکب سرو که جنوبی تر است با ایشان اضافه کنند اشراف
و ناطح شوند و کوکب اول خارج صورت را ناطح خوانند و کوکب هفتم را که بر اصل دینه
با هشتم که متقدم سه کوکب دینه است و بیا از هم که تا بیک است و بر خط است و
سه بر شکلی مثلثی اند نزدیک متساوی الاضلاع که بر موضع سیم حمل اند بطین خوانند
و آن منزل و هم قمر است و قوی از آن تقارن کیتا نوانداشته اند که بطین آن چهار
کوکب خارج صورت است که در پس ناطح است و باین سبب حکایت باز گفته اند بطین
برین منکب باشند و بان منکب بر یا خواسته اند چه نزدیک ایشان منکب ثریا
کوکب است و سیم و سیم و ششم حامل این الغول اند که برای او اند و این چهار
کوکب از صورت حمل و بر اند و بان سبب ایشان را خارج صورت خوانند و بر خطین
تصغیر از آن گفته اند که بعضی حمل بقیاس باطن صوت که شکمهای بزرگست خردند
و من بر چند که از عمل حراتیان دیده ام که کوکب الیه یعنی دینه را بطین نوشته
و از این چهار کوکب خارج صورت آن دو که تا اند بر پای غول اند و صورت غول
از آن کوکب روشن که بر سر غول است و در صورت حامل این الغول گفته اند تا آن
تا این دو ستاره پیوسته است بد و سطر از کوکب تا بیک خمیده که هر سطر یکی
آید تا بان پای که با جابا است و بعضی از آن کوکب از قدر ششم اند و بطلیموس
پروین سه کوکب که بر سر اند و این دو کوکب که برای اند ذکر کوکبی دیگر نکرده است
صورت حمل نیست

صورت هر صای که بر که بدیند

الشرف

۵۰
۵۰
۵۰

۵۰

۵۰
۵۰
۵۰

۵۰
۵۰
۵۰

صورت

۵۰
۵۰
۵۰

صورت حمل جاثجه بر آسمان باشند



در این صورت

مذول که در صورت حمل

در این صورت

وان صورت کاوی است که پس نیمه او با مغرب و جنوب دارد و پیش نیمه او با مشرق دارد و او را کفل و دپای بنیت و چنانست که کوئی از سر می نبرد سرش به جلوی او است و سر او از سوی مشرق و کوئی می رود و است از نفس صورت بیرون آن کوئی که بر طرف سر وی حالت کران کوئی با پای راست متصل به سمت مشرق است و باز در کوئی خارج صورت و کوئی اول شمالی ترین آن چهار کوئی صفت کشیده است که بر استقامت یکدیگر اند و موضع قطع از چهارم بر جنوب ثریا از دور و میان ثریا و ایشان هیچ کوئی نیست از آن قدر است که الا انچه پوشیده و ناپیدا باشد و بعد از او در توان یافت و دوم اولست نزد یک با و هم از قدر چهارم و نیم بر جنوب دوم نزدیک با و هم از قدر اعظم چهارم و چهارم کوئی مذکور است بر جنوب نیم نزدیک با و هم از اعظم قدر چهارم است و ملاحظه این هر دو کوئی را مطلقا از چهارم آورده و هر دو مقدار در کوئی اند بر خطی که اندک خمیده است و پشت خم با مشرق دارد و نیم کوئی تا یک است در میان چهار کوئی که بر یکت راست است از قدر ششم میان او و شمالی ترین آن چهار کوئی مقدار در کوئی نیم باشد و ششم در سیم است و از فواصل ایشان مشرق بعد کمتر از دو کوئی و از قدر ششم و هفتم و در که دست راست است بر جنوب ششم یا در مشرق از قدر چهارم بعد تر از ششم مقدار سه کوئی باشد و ششم بر کعب راست همین دست است و بر جنوب هفتم است در پس نیم و از اعظم قدر چهارم است و ملاحظه بر مطلق از چهارم آورده و این چهار

کوکب پنجم و ششم و هفتم و هشتم بر روی مستطیل اند بر چهار کوکب قطع دوم مقدم
 و آن هم و ششم است که بشا اول مایل اند و در متاخر و جنوب مایل و آن هفتم و هشتم است
 و میان هفتم و هشتم نزاد از کوکب پنجم و میان پنجم و هشتم بقدر چهارم و نیم بر کوکب
 جیست بر شال هفتم مایل غیره و با هفتم و هشتم بر استقامت است با اندک خمی و
 خم با شال و مغرب دارد از قدر چهارم است میان او و هفتم برایت از سه کن باشد
 و او جنوبی آن کوکب بزرگست که بر چشم جنوبی است و هم بر ساعد است و جنوب
 بر جنوب پنجم و در بر هفتم از قدر چهارم بعد از آن هم در جنوب نزاد از کوکب باشد
 و یازدهم بر موضع غیره یعنی سوراخ جنوبی از روی او است آن کوکب که بر موضع زایه
 است و آن کوکب که بر شکل حرف ال است و از اصفه قدر سیم است و دوازدهم
 میان یازدهم و میان آن کوکب که بر طرف شمالی است از شکل ال هم از اصفه قدر سیم
 و سیزدهم میان یازدهم و میان آن کوکب بزرگ که بر طرف جنوبی است از شکل ال هم
 از اصفه قدر سیم است و چهاردهم آن کوکب بر دشن سرخ بزرگست که بر طرف جنوب
 شکل ال است و بر چشم جیست و او را بر اسطراب نقش کنند و میان او و
 دبران خوانند و از قدر اول است و یازدهم بر طرف شمالی صورت ال است و چشم
 راست است از اصفه قدر سیم و شانزدهم کوکبی است که در بر دبران است و کوکب
 که ترازو کند است میان هر دو و از قدر پنجم است و بطلمیوس از چهارم آورده
 او را دبران و یاسیر و یازدهم که بر استقامت دبران افتد بر خطی است که
 اندک خمی دارد و بیست و یکم با جنوب است و هفتم و هفتم و هفتم و هفتم سه کوکب است
 که بر خطی خمیده اند و بیست و یکم با مشرق دارد و تابع شانزدهم است و از قدر پنجم است
 و هزدهم و سطر جان سر کوکب است از قدر پنجم است و بعد از آن هفتم و در شمال
 مقدار و نیک کوی باشد و این هر دو بر میان قرن جنوبی اند و بر سر و کا و که
 با جنوبی ادو میان هزدهم و شانزدهم یک کوی نیم باشد و اما شمالی ترین این سه
 کوکب مذکور کوکب دوم است از یازدهم کوکب خارج صورت چنانکه گفته آمد و

و نوزدهم بر قرن جنوبی است بر سوهفتم و هزدهم بعد از هزدهم زیاد تا از
 د و نیک کوی باشد و از قدر سیم است و بیست و یکم در بر یازدهم که در چشم شمالی باشد و
 شال شانزدهم غیره مایل بعد از آن یازدهم و کوکب نیم باشد و از قدر چهارم است
 و در عرضش در کتاب بطلمیوس خطای است چه من او را بر هزدهم که ها چنان بریده ام
 که نزدیک شانزدهم نقش کرده اند و از کتاب حسان و اجیاست که بعد از او و جنوب
 طول و عرض شش و نیک کوی باشد و بر اسان مقدار دو کوی بعد از او و این بر بر روی
 شمالی است و کوکب بر بر سر و جنوبی افتد و با شانزدهم یک کوی نیم بر اسان
 مشاهده است و هشت و یکم و بیست و یکم و دو کوکب یکدیگر نزدیک اند بر گوش شمال
 بر شال یازدهم که بر چشم شمالی است و از ایشان دو آنکه شرقی است بیست و یکم است و
 آنکه غربی است بیست و یکم و از قدر چهارم اند و بطلمیوس بر آن هم آورده و در عرض
 بیست و یکم در کتاب بطلمیوس خطای است چه او گفته است بر جنوب بیست و یکم
 است و بر اسان هم چنان است و عرضش در کتاب از عرض بیست و یکم در شال بیشتر است
 و ایست که کمتر بود و هر دو با یازدهم که بر چشم شمالی است و با بیست و یکم بر بر سر
 شمالی است بر شکل مثلثی اند که عیسای اساقفین مانند که سر مثلث این دو کوکب یکدیگر
 نزدیک باشند و میان ایشان و یازدهم مقدار دو کوی باشد و میان ایشان و بیست
 زیاد تر از دو کوی باشد و با نیک کوی و قاعده که میان یازدهم و بیست باشد فراختر
 از هر ضلعی است قدر پنجم و بیست و سیم و بیست چهارم دو کوکب از میان شال و یازدهم
 که بر چشم شمالی است بر استقامت ایشان و آنکه بفرایند یک قوس است بیست و سیم است
 و از قدر سیم است و او با آن دو کوکب یکدیگر نزدیک که بر گوش شمالی اند و با بیست و یکم
 بر بر سر شمالی است بر استقامت است و خطی مستقیم که با او کوکب بیست و یکم از میان
 آن دو کوکب متقارب بگذرد و بیست و چهارم میان بیست و سیم و یازدهم است و
 از هر دو و مقاسوای و از قدر سیم است و در طولش با عرضش در خطی خطای است چه
 که محاسبان میان آن دو کوکب متقارب یکدیگر بر گوش شمالی اند و میان کوکب بیست و سیم

برافتد بر استقامت ایشان و براسان میان هشت و سیم و میان یازدهم است و بر استقامت
ایشان و بیست و ششم جنوبی ترین آن دو کوکب که بر ضلع مقدم اند از چهار کوکب که بر طرف
اند بر برتر او بیست و ششم شمالی ترین همان دو کوکب است و هر دو بر شمالی است و سیم
و از چهار کوکب که در آن ایشان برتر اند یک تر اند میان بر او هر یکی از ایشان قدر سه کوکب
و میان ایشان یک گز باشد و ایشان بر جنوب آن دو کوکب اند که بر پای هسک راس
القول اند یعنی عاقب الزبوا و میان ایشان کوکب است از هشت و نهم که بر طلیوس بر خرا و کوکب
و بیست و هفتم جنوبی ترین ضلع ثانی است از همان چهار کوکب و بر شمال آن دو کوکب متعارف است
که بر طرف شمال اند و بیست و هفتم شمالی ترین هم بر ضلع است و این هر دو کوکب با آن دو کوکب
متعارف که بر کوش شمالی اند و با آن دو هم که بر جنوب شمالی است بر استقامت اند و این چهار کوکب
کردن بر شکل بر بیست و شصت و سیم و هر چهار از قدر نیم اند و میان ضلع مقدم
و ضلع ثانی از این چهار مقدار دو گز باشد و بیست و نهم شمالی ضلع مقدم نفس ثانی است
و سیم جنوبی همین ضلع است و هر یک بر طرف ثانی قرار است اینجا که هفت از هشت بر ضلع
او کمتر باشد و می رود هم خارج است از دور چنانکه شمال از بر او از این چهار کوکب یکی
از قدر چهار دست و آن سیم و ده است و باقی از قدر نیم است و کوکب برتر باشد از این چهار
کوکب که با این کوکب و یک دیگر هفت نزدیک اند و این چهار در قدر از باقی بزرگتر اند
برای داد ایشان اقتصاد کرده اند و ترک باقی کرده اند و اما آن یازده کوکب خارج
صورت اول است که بر جنوب کوکب هفتم است که بر کعبه راست است و آن چهار کوکب
قطع از دور اند و با جنوبی ترین ایشان و با کوکب هفتم عدد کوکب بر شکل مثلثی است
بعد از آن جنوبی ترین چهار کوکب قطع نزدیک است که بر ایشان از هشت نه زادت از چهار
گز و از قدر چهارم است و دوم بر شمالی هفتم و هفتم است که بر طرف جنوبی اند
میان او و هفتم در شمال بقدره و نشت گری باشد از قدر نیم و سیم در پس دوم است
بر بعد یک گز و نیم از قدر نیم و چهارم در پس سیم است بر بعد یک گز و نیم و در پیش سیم است
که بر طرف قرن جنوبی است میان هر دو زادت از گری باشد از قدر نیم و این هر دو کوکب

میان دو سر و اند بر خطی هفت و نهم که از نزدیک دوم بر طرف این بنا سیم و ده بر طرف قرن
جنوبی است و پنجم بر جنوب نهم است که بر طرف قرن جنوبی است بر بعد زادت از گری از
قدر نیم و با چهارم که خارج هفتم است و با نهم که بر طرف قرن جنوبی است بر شکل مثلثی است
سبیه عتس و الساقین که سر او کوکب نهم است و قاعده فراع بر از ضلعها است و قاعده
بر جنوبی هفتم است و از و با بر طرف قرن هر دو زادت از بدستی و او نیک و نیک و نیک است
و از آن قدر شش گانه خارج است و بر طلیوس از قدر نیم آورده و در پس او کوکب است
زادت از گری از هفتم و نهم که کوکب و نهم و هفتم بر شمال چهارم است میان آن دو
کوکب که بر طرف هر دو قرن اند و بر طرف قرن جنوبی و با نهم و چهارم که خارج صریح
بر شکل مثلثی است شبیه عتس و الساقین هر ضلعی زادت از گری و از قدر نیم است
و هفتم در شمال و هفتم در هفتم است بر بعد نزدیک بگری از قدر نیم و با هفتم و چهارم
بر ضلعی است اند که هفتم و بیست و نهم با جنوب دارد و از آن دو کوکب روشن که بر طرف
قرن اند بر طرف شمال است بعد از آن طرف قرن شمالی دو گز باشد و میان او و طرف قرن
جنوبی که از سه گز باشد و نهم در پس هفتم است بر بعد گری و با هفتم و آن کوکب که
بر طرف قرن شمالی است بر استقامت است و از قدر نیم است و دوم در شمال و هفتم
از نهم بر زادت از نیک که از قدر نیم است و با نهم و آن کوکب که بر طرف قرن شمالی است
بر مثلثی است شبیه عتس و الساقین اند و طولانی و سر مثلث کوکب طرف قرن است
و یازدهم در پس نهم و ده است بعد از آن نهم یک تر از نیک که از نهم کمتر از نیک که از نهم
قدر نیم است و در طول او و هر ضلع از این کوکب که میان هفتم و یازدهم است خطی است
چه در کوه مخالف است که بر اسان باشند و میان جنوبی این چهار کوکب که بر موضع
قطع اند و میان هفتم از هفتم دو کوکب است بر اسان ایشان از قدر ششم که بر طلیوس
یاد نکرده و بر جنوب هفتم نزدیک او کوکب است از قدر ششم که ذکر نکرده و
میان هفتم و ده کوکب است از قدر ششم بر استی ایشان که بعد از هفتم مقدار
دو نیک که باشد ذکر نکرده و میان ده و از دم که بر روی است و یازدهم که بر نیم

صورت نورحائکه برکوه بینند
المشرق



صورت نورحائکه برآسمان بینند

المشرق



Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, covering the left page of the manuscript. The text is arranged in approximately 20 horizontal lines, though it is significantly faded and difficult to decipher. The ink is light brown, and the paper shows signs of age and wear.

بسم الله الرحمن الرحيم

کواکب توابع

وان هرزه کوکب است از صورت صورت و هفت کوکب خارج از صورت صورت و صورت
مردم است که سرها را ایشان و دیگر کوکب ایشان در شمال و مشرق مجره است و
باها ایشان که انصوری جنوب و مغرب است بر نفس مجره است و این دو صورت شکل
دو مردم اندسته در کن یکدیگر کرده باشند و کوکب هر دو صورت با هم ایستاده
کوکب اول مقدم آن دو کوکب روشن است که بعد از نور در شمال طلوع کند و هر یکی از ایشان
بر سر یکی از دو صورت است ایشان نزدیک دست سجده با کبر اندک اخراجات
نزدیک خورشید و است و این کوکب اول بر سر توابع مقدم است و از قدر دوم است ^{اسطلاب}
نقش کنند و از مقدم الذراعین و از اسلوا و خواتم و دوم تابع اول است
و بر سر توابع تالی است و از اندکی جنوب یا یلتر میان هر دو و یکدیگر دیدار نماید و از
دو کوکب شده و هم از قدر دوم است و سیم بر ساعت توابع مقدم است و در
اول و در از بر بعد از کوکب از اعظم قدر چهارم است و بطلیوس بر مطلقا از چهارم
آورده و چهارم از سیم شرق و جنوب مایل است بقدر دو کوکب و در پیش اول
بر بعد و کوکب از قدر چهارم است و بر بازو همین دست و سیم تابع چهارم و از کوکب
مایل بقدر کوکب و نیم و اندک زیادتی و بر میان دو کوکب است و از قدر چهارم و سیم
تابع هم است و مایل جنوب هر یک دو کوکب دوم که روشن است و بر منکب است
توابع مقدم و از قدر چهارم و یادم و اول بر شکل مثلثی متساوی الساقین است که
سر مثلث اول باشد که روشن است و میان او و کوکب دوم زیادتی از یک کوکب باشد و
هفتم بر جنوب دوم است بر منکب است توابع تالی از کوکب چهارم و بطلیوس بر مطلقا
از چهارم آورده میان او و کوکب دوم مقدار یک کوکب باشد و میان او و سیم
و شرق کمتر از یک کوکب باشد و با سیم و پنج و چهارم و سیم در یک صفا است از
مشرق و جنوب بر جانب مغرب و شمال بر جنوب آن دو کوکب روشن که بر سرها هر دو
اند و سیم از آن خط ایشان اندکی مایلتر است از دیگران و هفتم بر مایل است توابع مقدم

است در

است و بر پیش شش میان ایشان در جانب مغرب و جنوب یک کوکب دوم باشد و از اصغر قدر هفتم
است و بطلیوس بر مطلقا آورده و او با سیم دوم که روشن است بر استقامت است و اما انهم
بطلیوس بر مایل تالی نهاده و یکدیگر طول و عرضی که او در جدول نهاد باید که میان شش و
هفتم باشند و از میان اندکی مغرب و جنوب یا یلتر میان او و هر یکی از ایشان قدیم تر باشد
و از قدر سیم آورده و در این موقع که او گفته جمع کوکب است بر مایل صورت و نور یک کوکب
از اعظم قدر سیم بر میان دو منکب که میان می نماید که سیم او است و کوکب باشد و در کتاب
خطا باشد که کوکب میان عرض بر مایل باید و او بر میان دو منکب است ملحق و سیم بر
جیب توابع مقدم است بر جنوب سیم و مایل مغرب از میان او و سیم در جانب مغرب و جنوب
مقدار چهار کوکب باشد از اصغر قدر سیم است و بطلیوس بر مطلقا از سیم آورده و او با چهارم
و اول خطی خنثی است و سیم با سیم دارد و با جانب شمال و مغرب و یادم در جانب
توابع تالی است بر جنوب هفتم و با سیم و هفتم بر شکل مثلثی متساوی الساقین است از آن
طول و عرض مثلث کوکب یازدهم باشد و هر یکی از ساقها مثلث سه کوکب باشد و از قدر سیم
و سیم با سیم و هفتم بر شکل مثلثی متساوی الساقین است و خطی که از کوکب دوم کشند
که روشن است میان هفتم و سیم یکدیگر و دو از قدر بالا که جیب توابع تالی است در پیش
یازدهم و مایل جنوب میان او و یازدهم در جانب جنوب و هر یک مغرب یکدیگر از قدر کوکب باشد از
اعظم قدر چهارم است و بطلیوس بر سیم آورده و سیم بر جنوب یازدهم است و در
دوازدهم و با ایشان بر شکل مثلثی متساوی الساقین که اندکی طولانی باشد و سر مثلث
این کوکب باشد و هر ساقی مقدار دو کوکب و او بر مایل یعنی اندر مروت که جیب توابع
است و یادم و از قدر دوم بر خطی مستقیم شکل است از اصغر قدر سیم و بطلیوس بر مطلقا
از سیم آورده و چهارم در پیش پای جیب توابع مقدم است از کوکب چهارم و یازدهم
تابع چهارم است بر پای جیب توابع مقدم میان او و چهارم مقدار دو کوکب کوی باشد
و ایشان هر دو در پیش مایلتر از دیگر کوکب چهارم متساوی میان یازدهم و دوم در مغرب
و اندکی مایل جنوب مقدار دو کوکب و سیم باشد و از کوکب چهارم است و سیم از قدر

بر جنوب دم است برای راست توام متقدم اندا منفر قدیم و بطریق بر از ابر قدیم
 آورده و با دم و از دم و شکل خطی طوری است که بر مثلث کوکب دم باشد و او در
 باز دم است بر جانب جنوب بعد از آن روزی باشد و میان او و دم مقدار
 سه گز باشد و هفتم در پیش از دم است و از و بخوبی مایل برای جیب توام تالی است
 میان او و شانزدهم در جنوب و مشرق که باشد و از قدیم است و هفتم در پیش
 هفتم است و مایل از و بخوبی و برای راست توام تالی است و میان او و هفتم در
 و مشرق که از دم و گز باشد و از قدیم است و او در چهارم است و او در چهارم است و او در
 باز دم و شانزدهم و هفتم و هفتم بر خطی مستقیم اندا از مغرب و شمال و مشرق و جنوب
 و در مثلث شرقی اندا از مجروحان خط از نزدیک ما از دم بجانب مغرب را گردد و با چهارم
 و او با این چهارم کوکب بر شکل چوکی شود و مثلث هفت کوکب خارج از صورت اول در
 پیش چهارم است که در پیش ای جیب توام متقدم است از اصغر قدیم چهارم و بطریق
 مطلقا ازین قدر آورده و بقدر هم نزدیک است میان او و چهارم از دم زیاد از کوکب
 باشد و دم بر شمالی اول است در پیش دم که بر کعبه جیب توام متقدم باشد میان او و
 در جانب شمال مقدار سه گز باشد میان او و دم که بر کعبه است همان کوکب باشد از اصغر
 قدیم چهارم است و بطریق از اعظم این قدر آورده و نیم بر پیش و او دم است که با
 که جیب توام تالی آن اصغر قدیم میان او و دم و از دم نزدیک کوکب باشد و او
 میان دم و او دم است و او دم نزدیک و از میان بخوبی مایل میان او و دم
 در جنوب و مشرق مقدار و گز باشد و چهارم و نیم و ششم بر خطی مستقیم اندا در پیش
 و سیزدهم بر جنوب هفتم که بر مثلث راست توام تالی است و چهارم ازیشان تالی است
 بعد از هفتم هفتم هفتم که باشد و دم در میان و ششم جنوبی است و هفتم از اصغر
 قدیم از بطریق مطلقا از قدیم آورده و هر چه مقدار دو گز و نیم باشد که
 باشد و دم دیدار و میانین کوکب ششم جنوبی است نزدیک توام تالی است و از ششم
 که جنوبی است تا سیزدهم که با او با این جیب توام تالی است مقدار دو گز باشد

بطریق

و بطریق گفته هر سه بر خطی مستقیم اندا و بر اسان هم چنین اندا اما بر که کوکب نیم
 از ششم و چهارم مغرب بل بر این دلیل است بر این طریقی که در جدول آورده خط است و
 هفتم تا جاب این که کوکب است از اصغر قدیم چهارم و بطریق مطلقا آورده و ازین قدر میان او
 و آن کوکب چهارم شمالی که کوکب مذکور است در شرق و جنوب که نزدیک باخ و این چهارم
 میان غیضا و میان کوکب دم که بر ششم تالی است از اصغر و کوکب دوم نزدیک باخ و در عرض
 این کوکب نیز هفتم خطی است و او تالی این که کوکب است هم بر استقامت در شمال و در که
 با چهارم و نیم بر شکل مثلثی که گفته است او کوکب روشن است و او از آن کوکب مذکور
 یک گز است و آنجا هیچ کوکب دیگر نیست از قدیم چهارم و نه از قدیم چهارم از اصغر قدیم که هفتم
 نزدیک باخ و اما از مغرب و او نماید آن دو کوکب روشن که بر سر دو توام اندا که گفته
 بر سر و این کرده اند که کوکب را از اصغر قدیم و از اصغر قدیم و مسوطه از آن کوکب
 که در پیش و یک گز است که از اصغر قدیم و از آن است که غیضا که آن دو کوکب
 اولی و گفته این ذراع بر تمام هم خوانند و مثل فسمه ذراع مقبوضه باخ و مسوطه و نزدیک ذراع
 مقبوضه کوکب بود باخ که از انقطاع خوانند یعنی تا خطی و بعد گفته باخ این ذراع مسوطه است
 و شعر ششم که از دو کوکب اولی و هر یک از ذراع مقبوضه باخ و کوکب ذراع نزدیک
 آن انقطاع است و هر یک از این ذراع مقبوضه است و مسوطه آن ذراع است که غیضا
 از است و مثل قرآن ذراع باخ که از اصغر قدیم و مسوطه که از است مثل آن
 و هر یک از این جماعت است از مقدار آن خود کرده اند و هم کس از این کوکب در بعد
 عرب شش فتم این دو کوکب روشن که بر سر توام اندا بر خطی عرب ذراع مسوطه اندا
 عرض یک گز و نیم که از اصغر قدیم است ششم در و کوکب است در شمال و عرض آن کوکب
 که از دیگر ذراع بنقطه از ذراع یک گز است چهارم در و است میان هر دو در عرض
 نیست در باخ کس و جیب که از اصغر قدیم این ذراع است و دیگر ذراع باخ که از این کس است

است و دم

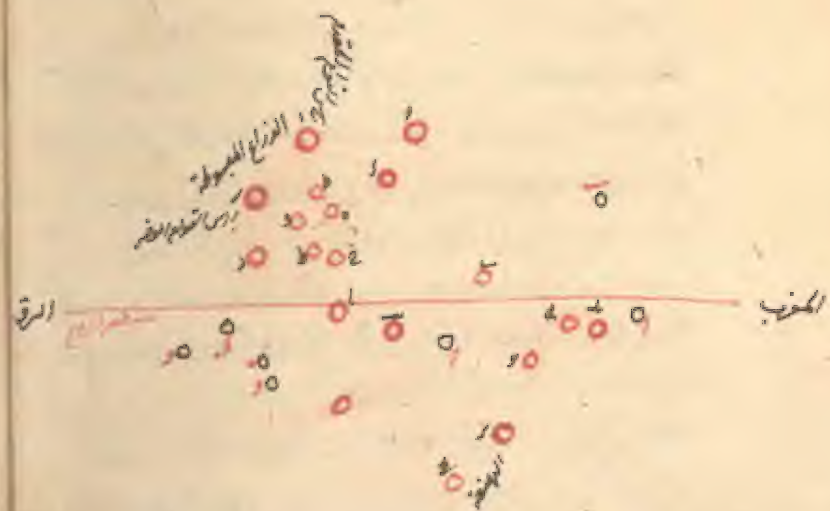
برد یک ذراع مقدم است این سبیل را محسوسه گفته اند و قریب این ذراع منزل
 کند چه هرگاه که در نهایت عرض شمالی باشد میان او و این ذراع یک درجه و کسری باشد
 و هرگاه که در نهایت عرض جنوبی باشد میان او و این ذراع قریب ۵ درجه باشد و آنچه
 گفته اند قریب این ذراع که منزل قمر است گویند است که اگر از اطراف خوانند
 نزدیک این ذراع است و آن دو کوکب است از قدر حجم که بطلیموس کوکبان نام کرده
 یکی نزدیک کوکب اول است با استقامت هر دو کوکب ذراع بعد از آن کوکب اول مقدار بزرگی
 و دیگر در هبلو کوکب دوم است در جانب مغرب بعد از آن و زیادت از بزرگی و اینست
 منزل هفت قمر و در هبلو ذراع دیگر که متبقی است و نه در حواله او هیچ کوکب نیست
 و کوکب هفتم و هجدهم را که برد و پای توام اند هفت خوانند و آن منزل ششم قمر
 و ایشان را همان و در خوانند و گفته اند یک ملسان است و دیگری نیز قمر
 و یا نزد هم که برد و پای توام مقدم اند و در پیش پای او بخا خوانند یعنی شش خوانند
 و گفته اند قمر اینجا نزول کند و این جایز است چه ایشان بزرگ البروج نزدیکتر است
 و قریب ایشان بگذرد و هجدهم و نهم نرسد و گفته اند هفدهم شانزدهم و هجدهم
 که یکی برای توام مقدم است و دیگری برای توام تالی و برین تقدیر با نهم و چهاردهم
 که بر یک قدم توام مقدم اند با آنکه در پیش ایشان است خارج صورت بخا خوانند
 و گفته اند بخا خوانی آن سه کوکب است که بر سر جوار است و جنوب هجدهم که برای توام
 است سه کوکب اند بر یک خط از قدر حجم که میان شمال ایشان و میان کوکب هجدهم
 مغرب و جنوب مقدار یک کوفیم باشد و میان کوکب وسط و شمال ازین سه کوکب
 هم کوفیم باشد و میان جنوب و وسط دو کوکب باشد جنوب و مغرب و بطلیموس
 ذکر این کوکب کرده و این کوکب با کوکب یاها توامین بر خط مقوس اند و در پیش
 جوار و هفت در میان قمر است بر موضع قبضه گاه و قریب روایت کرده که از آن
 کان جز خوانند که بان بر ذراع اسدی می زنند و صورت توامین اینست

صورت توامین

صورت توامین حاکم بر کن پستند

صورت توأمین حمایه بر آسمان می‌بینند

الشمى



کواکب سرطان و ثمنه

وان نه کوکبت از نفس صورت و چهار کوکب خارج از صورت و بیست صورت با شرق
و شمال دارد و پس او با مغرب و جنوب در پس توابعین کوکب اول لفظه منبع شکل است
که چهار کوکب یکدیگر نزدیک و محیط اند و لفظه در میان هر چهار و از آن در پیش لفظه
وجود در پس او اند و هم شمالی ترین آن دو کوکبت که در پیش لفظه اند از اصف و قدر چهارم
و سیم جنوبی ترین همان دو است و هم از اصف و قدر چهارم است و قدر سیم نزدیک تر و
همه و یعنی دوم و سیم کوی باشد بچشم دیدار و میان لفظه و کوکب دوم کمتر از کوی
میان لفظه و کوکب سیم که جنوبی است بیشتر از کوی باشد و چهارم شمالی ترین آن دو کوکبت
که در پس لفظه اند هم از قدر چهارم است و بطریق و از اعظم چهارم آن در میان هر دو
بل که نزدیکیم باشد و ششم در پس هم است و از جنوبی یابل بر زبان یعنی سر و جنوبی
و از قدر چهارم است و از نیم در شرق و جنوب زیادت از دویست کوی دور است
و او بر شمال کوکب سر شجاع است و هفتم بر شمال لفظه و چهار کوکب محیط با و است و
بالطه و قفر بیشین از قفلات سه کانه که بر دست و پای دب اکبر اند بر شمالیت
است و لفظه نزدیکتر است و هم او میان آن چهار کوکبت که بطریق محیط اند و میان
کواکب خارج صورت دب اکبر و بعد از آن در و یکسان باشند و در پیش کوکب خارج
مذکور است و از قدر چهارم است و بر زبان یعنی سر و شمالی است میان او کوکب
چهارم که شمالی و کوکبت که تالی لفظه اند در جانب شمال همان قدر باشد که میان ششم
و سیم که جنوبی همان دو کوکبت در جانب و ششم در پیش دوم و سیم است که متقدم
لفظه اند و ایشان بر شکل مثلثی اند که طولانی است که سر مثلث کوکب هشتم باشد
و او برای جوهر شمالی است از اصف و قدر پنجم و بطریق مطلقا از قدر سیم آن در و
ششم نزدیکتر است میان او و لفظه مقدار چهار کوی باشد و پنجم تالی جوهر جنوبی است
بر جنوبی آن دو کوکبت سیم از چهار کوکب محیط لفظه و او با لفظه و با هفتم که بر زبان
شمالی است بر استقامت است و از قدر چهارم است و بعد از آن لفظه زیادت از بعد

هفتم است از لفظه و عرض او که در جدول آورده اند خطا است چه بر که به لفظه نزدیکتر
از هفتم یافتند بر لسان دور تر از و است و اما از چهار کوکب خارج از صورت اول
در پس کوکب ششم است که بر زبان از جنوبی است و از شمالی با لسان اصف و قدر چهارم
و بطریق مطلقا آن در و بعد از ششم در شرق و شمال مقدار دو کوکب است و او میان
نیم است که جنوبی و کوکب تالی لفظه است و میان ششم و ایشان متاخر یا شرقی اند که
تاخیری و در طولی در محیط خطای است چه بر که بخلاف آن آید که بر لسان است
و دوم بر جنوبی آن در و متاخر و در پس ششم است هم بر سمت او از اصف و قدر چهارم
و بطریق مطلقا آن در و بر بعد کوی است از ششم و طوالت هم خطا است چه بر لسان
نه جاست که بر که یافتند و سیم در پس چهارم یعنی شمال و کوکب تالی لفظه است بعد
سه که در شمال و شرقی از و از قدر سیم است و چهارم بر شمال سیم است بر بعد
از کوی از و در شمال و هم از قدر پنجم است و با هفتم که بر زبان شمالی است و با سیم
استقامت است و در طولی چهارم با سیم خطای است چه بر استقامت هفتم اند
در لسان و بر که با او بر شکل مثلثی یافتند و عرب لفظه را نثره خوانند و آن
منزل هشتم قرار است و آن دو کوکب را که تالی او اند منفرج یعنی و متفرج است چه نثره
نکته اند محظوظ او است یعنی موضع مخاط از پیش چنی و این دو کوکب د و س و پنج
چنی و بعضی لفظه را با هر دو کوکب الا س و خوانند یعنی و هن و لفظه را الهه یعنی
ملازمه و در محیطی یافتیم که لفظه را معلف خوانند و آن دو کوکب را حار و این
و رکبت و روایات عرب ندیده ام که این نامها هم میان خوانده اند و کوکب دوم
خارج صورت را که در پس ششم است که بر زبان از جنوبی است با یک کوکب از آن
چهار که بر لسان اند فرخ خوانند یعنی و چیم اسد بر مندرج عرب و آن منزل هم
فرات و اول خارج صورت با کوکبی خرد در سطر که نزدیک بچشم جنوبی اند
اشعار خوانند یعنی مژها و صورت سرطان انیت

صورت سرطان حاکم بر کرم پنهان

الشمس



صورت سرطان حاکم بر آسمان بیست

الشمس



کواکب اسد

فان ست و هفت کواکب است از صورت و هشت خواجه از صورت کواکب اول از آن چهار
کواکب است که بر سر اند و بر طرف مشرق است یعنی سوراخ یعنی از قد چهارم و دوم در شب
اولست و جنوب باطل و در و است هم از قد چهارم حدیث از اول در جنوب و مشرق
یکم و نیم و سیم شمالی ترین و کواکب باقی است از چهار کواکب از اصغر قد سیم است
و بطلیموس مطلقا از سیم آورده و چهارم جنوبی ترین همان دو کواکب است از اکبر قد سیم

و میان این دو کوکب گزی باشد و این چهار کوکب بر جنوب قفله میان این است از قفلات
 سکه که بر اطراف قوام جدا گزیده و نیم شالی ترین چهار کوکب که بر خط اند در چهار
 کوکب سر و گردن است از قدر سیم در سید و کوکب آخر که بر سر اند و خطی که از کوکب
 اول کشند که بر خط است عیان به دو کوکب بر یک زده و ششم و جنوب سیم است تا آخر
 از و در مشرق از قدر دوم است و هم بر گردن است بعد از از نیم گزی و نیم باشد و هفتم
 بر جنوب سیم است از کوکب متقدم بر و در مغرب از قدر سیم است و هم بر گردن است
 بعد از از ششم دو کوکب باشد و هفتم آن کوکب روشن بزرگ است که جنوبی ترین این چهار
 کوکب است بر موضع دل است از قدر اول و او را ملکی خوانند و بر اسطرلاب نشتر کنند
 و قبل از اسد کوکب در میان او و هفتم زیادت از دو کوکب باشد و یاس و نیم بر جنوب این
 کوکب بزرگ است که بر دل است و از قدر اول است و متاخر است بر موضع سینه است میان
 ملکی از گزی باشد از قدر چهارم است و هم در پیش قفله اسد است بعد از گزی
 از قدر سیم و یازدهم در پیش و هم بر بعد گزی و نیم بزرگ است است و از قدر ششم
 و بطلبوس از پنج آورده و دو وارد هم بر جنوب یازدهم است و در پیش و بر طرف
 راست است از قدر ششم بعد از یازدهم در مغرب و جنوب مقدار دو کوکب و در پیش
 کوکب دوم خارج سرطان است که از اطراف خوانند و از جمله اشعار چنین است
 و سیزدهم در سید وارد هم است هم بر جنوب یازدهم و بر کف جلیه است میان او و
 زیادت از گزی باشد و میان او و خطی از قدر چهارم مقدار زیادت از گزی باشد و میان او
 و یازدهم مقدار دو کوکب باشد و از اکثر قدر چهارم و بطلبوس و مطلقا آورده و چهارم
 بر جنوب و قبل از اسد است و در سید سیزدهم بر راستی او از قدر چهارم بر کف
 میان او و قبل از اسد مقدار دو کوکب و میان او و سیزدهم در مشرق زیادت از دو کوکب و
 بر جنوب سیم است از کوکب در پیش او و یازدهم و کوکب قبل بر خطی خنده است و نیم در
 میان است از لیسان متاخر و قبل از یازدهم و یازدهم در پیش قفله اسد است از
 دور بر خط جلیه است بعد از از قفله سید که باشد و از قدر چهارم است و شانزدهم

اولی

کوکب خود است بر سیم از قدر سیم بر شمال یازدهم از گزی در پیش او و یازدهم در شمال
 مغرب زیادت از دو کوکب و او را قبل از اسد و یازدهم بر سیم و مثالی و هفتم و هفتم
 دو کوکب اند در پیش یازدهم بر سیم از قدر ششم و مثالی و هفتم است میان او و شانزدهم
 گزی و نیم باشد و میان هفتم که جنوبی تر است و شانزدهم زیادت از دو کوکب باشد
 و میان این دو کوکب زیادت از گزی و نیم و میان هفتم و یازدهم که بر خط است
 و طول هفتم خط است و سیم بر گردن نه چنان می آید که بر آسمان هست و نوزدهم و ششم
 دو کوکب اند و میان دو سرون که از اقطار خوانند و نوزدهم در پیش است و از
 اعظم غایب است و بطلبوس مطلقا از سیم آورده و بیستم یازدهم است و از قدر دوم است
 بر اسطرلاب نشتر کنند و او را ظاهر از اسد خوانند میان او و نوزدهم زیادت
 از گزی باشد و بیستم و یکم گفته است با بیست و دوم بر حرقه است یعنی بر سرون جنوب
 بیستم که در و ششم است و از قدر سیم است و بر آسمان میان بیستم و بیست و دوم
 کوکب نیست که بهر اوزاد را که کشد و او را بالار قطن است در چنان از سیم که در
 است مقدار گزی و از قدر پنج و اما بیست و دوم بر حرقه است چنانکه که گفته اند و از
 سیم او بیستم روشن که بر قطن است و گزی و نیم باشد و او بر جنوب بیستم است از گزی
 از و متاخر بر مشرق سید و بیست و سیم در پیش بیست و دوم است و بر موضع خنجر است
 از اضر قدر سیم و بطلبوس مطلقا آن در بعد از از بیست و دوم در مشرق و جنوب
 ملکی از سید که باشد و بیست چهارم بر هر دو و مابین است در جنوب سیم و سیم و اندک
 متاخر سید مشرق و بعد از از زیادت از دو کوکب باشد از اکثر قدر چهارم است و بطلبوس
 مطلقا آورده و بیست و سیم و جنوب بیست چهارم است بر بعد چهارم از و و برای
 از قدر چهارم و بیست و ششم در پیش است و نیم است و میان او و شمال بعد از از قدر دو کوکب
 و نیم از قدر پنج است و بر یک برای است و بیست و هفتم کوکب روشن بزرگ است بر دینال
 از قدر اول و در بیستم روشن که بر قطن است و او را اسطرلاب نشتر کنند و از
 و صره خوانند و چون تا لیکن بیستم که روشن است و بر قطن است و بیست و دوم

بر حرق است و بخت و سیم که بر موی خد است و بخت و چهارم که بر هر دو و ما بقرب است
 بر موی اندک که موی و بال چهار کوب است و در جایی که از افوار سر خوانند و
 در پیرایان برده و ما ندانند که دوری فرار از یکدیگر بشود و دوری این کواکب
 است و کواکب فرار سر و شش تراوین کواکب اند و میان جنوبی ترین این کواکب چهار کوب
 و میان بخت و بخت و ششم که بر هر دو و یای اند کواکب بسیار است بعضی از قدر
 ششم که دیگر ایشان نگوده و اما هست کواکب خارج اول از ایشان مقدم دو کوب
 تا بیک است از قدر پنجم که بر بخت اند میان شمالی ترین آن چهار کوب که بر کرم و
 در لاند و میان بخت و شش که بر قفل است و ما یابند از ایشان شمال اند یک میلی
 و دوم تا همان دو کوب است و هم از قدر پنجم است میان هر دو و زادت از کوی
 باشد و هر دو بر قفل اول اند که در پیش اهل است از قدر ششم که
 بر قوام دت اکبر اند و سیم شمالی ترین همان سه کوب است که در برج بلند و غالب
 که با آن نزدیک نافه در پیش بخت و چهارم است که بر ما یابین است و از
 قدر چهارم است و بطریق مطلق از جهان آورده و او میان هر دو که بر ششم
 است و میان بخت و چهارم است بر راستی هر دو و اندک چیزی از ایشان شمال
 مایلتر بعد از آن بخت و چهارم قدر و کوب و چهارم بر جنوب نزدیک با و بعد
 زادت از پنجم کز و از قدر پنجم است و او اوسط این سه کوب است و پنجم جنوبی ترین
 این سه کوب است جنوب چهارم بر بعد کوی از و هم از قدر پنجم است و ششم شمالی
 ترین این کواکب است که میان دت بالا سر اند و میان آن کوب روشن خارج از ب
 اکبر که او را کبد الاس خوانند بر موی شصت و هفتم بر جنوب این کواکب ششم
 از هفتم از بر هفتم و این سه کوب بر شکل مثلثی قائم الزویه اند و هفتم بر او قائم
 است و بطریق این تراخی مثلثی شمرده و ضمیمه نام نهاده و ایشان هر سه از
 قدر پنجم اند و میان ایشان کواکب بسیار است مجتمع که از ایشان شمرده از
 انبوهی و خردی که کواکب نباشند و از اهل بخت و عزم کواکب

دوم را که بر موی است و نام چهارم سرطان طرف خوانند و آن کواکب که بر موی
 سر اند اشعار یعنی نه و این سیم و از هر دو و صدهد دو کوب که در طرف نهاده اند بخت
 خردی چشمه ها می شود و هر دو سرطان گفته ایم که طرف منزلت هم قدر باشد و آن چهار
 کوب که بر کرم و در لاند و پنجم خوانند یعنی پنجاهی می شود آن منزلت هم قدر است
 و بخت را که بر قفل و روشن است و بخت و دوم که بر حرق است و بر
 خوانند و نزدیک سیر و دوشا و میان شانها را و باشند و اینها از هم خراش
 خوانند و کوبند و هر دو و نورده که بر نزدیک بخت اند بان موی کشاده
 تشبیه کرده اند که بر میان دو شان و شیو باشد سبیلین موضع را از نورده
 و آن منزلت از هم قمر است و بخت و هفتم را که بر دت بالا است قبا لاسد
 خوانند یعنی علامت ضمیمه شیر و او را صرفه یز خوانند و آنجه منزلت و از هم
 قمر است و بوقت طلوع بشو اطلوع اقیاب که از تابستان کم شود بر بیان
 سبیل و صرفه خوانند و هم چنین وقت سقوط او و طلوع فرج اول که
 رقیب او است پیش از اقیاب هر از مستان کم شود و آن سه کوب خارج صورت
 منقش ششم و هفتم و هشتم که بطریق بر ضمیمه خوانند بان ستارگان خرد هم نزدیک
 که در میان ایشان است هلیه خوانند و آن موی سر دت بالا باشد و سبب است
 که از نزدیک صرفه سهری از کواکب مقنن که در آن چها باشد بیرون آید و بهر یک
 مانند تجزینی باشد دت بالا بر در آن وقت که برداشته باشد بر سر دت بالا
 را قنصیب او و آن سه کوب مذکور با کواکب خرد یکدیگر نزدیک که در میان ایشان
 موی های که بر سر دت بالا باشد هم چنانکه بر سر دت بالا موی دشتی باشد و از هم
 هلیه خوانند و آن بعد از هرات سه دانه باشد که بر دست و یای دت اکبر اند و هم
 آن کواکب مجتمع را سنبله خوانند و بسیار مردم از اهل ایلانوا هم گفته اند که بر
 و سنبله از چنان کواکب خوانند که ما ندانند خوشه اند از بسیاری

چهار کوب
 که در
 میان
 ایشان
 است

صورت اسدچنانکه برکوه بنهند



صورت ۲

صورت اسدچنانکه بر آسمان بنهند



کواکب غزراوان سنبله است

و آن پست و نشر کواکب است از نشن صورت و شش کواکب خارج از صورت و صورت
 از است شش و جنوبی و غیره یعنی آن کواکب و شش که بر دنیا است و پایش
 دوز با آنکه هر دو کف میزان اند و اول و دوم از کواکب و بر جنوبی و غیره اند از و آنکه
 متاخر با حوت شرق و از قن هم اند و اول آنست که جنوبی است و دوم آنکه شمالی است
 میان ایشان و صفره مجسم دیدار چون بر میان آسمان باشد مقدار چهار کواکب باشند
 و میان اول و دوم که ترا زکری و هر دو بر تارک مرا اند و نیم و چهارم در پس اول و دوم
 و مانند ایشان و روی اند و اندکی از میان شمالی و ترازیشان نیم است که شمالی
 تراست و چهارم آنکه جنوبی است میان ایشان زیادت از زکری باشد و میان اول
 و دوم و میان این دو کواکب مقدار دو کوه و دوم از قن نیم اند و نیم کواکب و شش
 از قن نیم برین کواکب و بطریق سومی کوبه بر این جناح یعنی بال است و او کواکب و طست
 از حوا که یکی از میان قمر است و بر جنوب آن دو کواکب روی و ایشان بر خطی است
 مانا و ششده پس هم است بر بعد از آن و نیم جلا دوم از قن نیم است و او کواکب دوم
 منزل عوا است و بر هر دو کواکب و برین جناح جلا دوم و هفتم در پیشم
 و اندک از و بینا با بل و هم بر هر دو کواکب است و کواکب نیم منزل عوا است بر موضع زاویه

چون عوایدی مانند کبر بر شکل لام آگشتند بعد از آنکه قدر چهارم از کبر باشد و هم از قدر
سیم است و هشتم در پی هفتم است بعد از آنکه از قدر چهارم است و سیم در پی هفتم است
و اولی است از قدر ششم و بطلمیوس از قدر پنجم آورده و پنجم در پی هفتم است و اندک
از جنوب مایل در پیش سماک اعزل و از قدر چهارم است و با هفتم و هفتم بر خطی است
اندک خمیده و هفتم مقدم این سه کوکبت و پنجم تالی و هشتم که کمتر است در میان
و از ایشان اندک بمایل و در پیش هفتم است و او کوکبی روشن است از قدر سیم و
بر هلو است است و کوکب چهارم از منزل عقابیان او و هفتم بجم دیدار چهارم
باشد و با نهم و دوازدهم دو کوکب تارک اند بر حناج راست در پیش و مایل
از شمال و با او بر خطی راست مانا و از ایشان مقدم یازدهم و او بمایل است
و از اصغر پنجم است و بطلمیوس مطلقا از پنجم آورده و دوازدهم جنوب مایل تر است
و از اصغر پنجم و میان یازدهم و دهم است و یازدهم نزدیکتر از قدر ششم است و میان هفتم و دهم
بجم دیدار زیادت از کوکبی و نزدیک یازدهم کوکبی است از قدر ششم که بطلمیوس
ذکر و نکرده و در پی هفتم و کوکب سیزدهم است که ایشان بر شکل مثلثی اندک
طولانی است که سر مثلث سیزدهم باشد و آن دو کوکب که در پیش اند از هر جهت قلند
و از آن قدر سیم است و کوکب پنجم است از منزل عواید و بطلمیوس او را از اصغر سیم
شمرده و میان او و کوکب شمالی از همان دو کوکب زیادت از دو کوکب و دهم و هفتم بر خطی
اندک خمیده است و بطلمیوس او را مقدم عواید خوانده و عواید که بر شکل کافی است
منزل سیزدهم است از منازل قمر و چهارم در پی سیم است و او کوکبی روشن است
از اصغر قدر اول بر اسطرلاب نقش کنند و سماک اعزل خوانند و منزل چهارم
از منازل قمر و یازدهم کوکبی است برابر اعزل در جانب شمال از اصغر قدر سیم و بطلمیوس
مطلقا از سیم آورده و از سیزدهم که از اصغر سیم شمرده خرد تراست میان او
و سماک بجم دیدار نیز بالایی باشد و او میان هر دو سماک اندک در پیش

ایشان

ایشان و با اعزل نزدیکتر است و سنا نزد هم میان اعزل و یازدهم است و بعد از
و اندک از ایشان باز پس تو و بطلمیوس او را از قدر پنجم آورده اما از اصغر آن
قدر است و ششم نزدیکتر و او شمالی ضلع مقدم است از هر جهت که بر خطی است
و هفتم جنوبی همان ضلع است در پس سماک و از شمال مایل بعد از سماک
قدر کروی از قدر ششم است و هفتم در پس هفتم است و او شمالی ضلع تالی است
از ربع مذکور و با هفتم که تارک و با سماک مانا است بعد از هفتم
زیادت از کروی و بطلمیوس او را از اصغر قدر چهارم شمرده و از اصغر قدر پنجم است
و با سنا نزد هم و با سماک بر شکل مثلثی است که سر مثلث سماک باشد و این دو
بر قاعده و هفتم بر ضلع جنوبی از مثلث و میان سنا نزد هم و هفتم که از
دو کوکب باشد و نوزدهم جنوبی ضلع تالی است از ربع مذکور و در پس سماک است
و مایل از جنوب از اصغر قدر پنجم و بطلمیوس مطلقا از پنجم آورده و ششم
نزدیکتر است میان او و سماک در جنوب و شرق یک کروی باشد میان او
و هفتم هم چنین و او با سماک و هفتم بر شکل مثلثی متساوی الساقین
که سر مثلث این کوکب باشد و عرضی که کتاب بطلمیوس خطا است که در آنجا
نه چنان است که بر کوه حیافته در جانب شمال سماک می افتد و او از سماک
بر اسکان مایل جنوب است و بیستم در پس سماک است بر خطی که در جانب
مشرق از اصغر قدر پنجم و بطلمیوس مطلقا از پنجم آورده و ششم نزدیکتر است
میان او و سماک در جنوب و شرق یک کروی میان او و هفتم که بر جنوبی است
است از و شرق مایل و با هفتم و با سماک بر شکل مثلثی طولانی است که سر مثلث سماک
باشد و میان هفتم و سنا نزد هم قریب دو کوکب باشد و بطلمیوس او را بر کوکب
فاده و او بر موضع رجب است و بیست یکم در پس یازدهم است بر بعد و کوکب
در شرق و از قدر پنجم است و با یازدهم و هفتم بر شکل مثلثی متساوی الساقین
که سر مثلث هفتم باشد و او بر موضع خنجر است است و بیست و دوم

صورت عذرا چنانکه بر کرم بدینند



صورت عذرا چنانکه بر آسمان پدید



کواکب میزان

و ان هست کواکب از نفس صورت میان کواکب اند و کواکب عقرب و نه کواکب
خارج از صورت کواکب و جنوب و کواکب و شش است که از انبا فی العقرب یعنی سر عقرب
عقرب بخوانند و او بر کفه جنوب میزان است که قدر سیم و بطلمیوس از قدر و او آورده و او
بزرگتر از انبا و او هر دو در یک باصغر یعنی جدی نیست که هر دو را از اصغر قدر سیم
و نیز فایده که او را با فایده العقرب در یک قدر دهند و دوم کواکب خرد است در پیش
ان کواکب و شش و از انبا و انبا و انبا و انبا و مقدار کوی از اصغر قدر سیم و بطلمیوس
مطلقا از نیم آورده و بنشینم نزدیک تر است و او هم برین گفته است از میزان و سیم ان
کواکب و شش است که شالی و کواکب و انبا فی العقرب است و بر کفه شمال میزان است که از
انرا عظم قدر سیم و بطلمیوس از دوم آورده و چهارم کواکب خرد است در پیش سیم و او
انرا که جنوب مایل و میان این سیم روشن و میان بنشینم است که برای راست
عند است از انبا و انبا و انبا و او با این کواکب سیم روشن انرا که نزدیک تر است و او
بر کفه شمالی است و از اصغر قدر سیم است و بطلمیوس مطلقا از نیم آورده و با انکه بنشینم
و پنج در پیش کواکب اول است که روشن و از قدر چهارم است میان هر دو و چنانچه در کوهیم
باشد و در هر شش از محیطی روشن در شمال یک درجه و چهار دقیقه آورده اند و بر کوهیم

۱۰۰

از هشت برق مایل است بعد از آن از زاویه شرقی باشد و نیم شمال و دم است و از
در جهت شرق و شمال زیاد است از پنج کوزه و دو کوئی با او بر منقش است و ایستاقین
است و لاف اندک و شش کوب سیم باشد و منقش شمالی مثلث اندک دراز تر
باشد و کوب اول خارج از صورت که تاریکست میان این دو کوب است و کوب سیم
بکوب سیم نزدیک تر است و این سه کوب یعنی هشتم از کوب صورت دوم و سیم
خارج از صورت بر خطی راست مانده و وسط ایشان که دوم خارج صورتی است
اندک بغرب و جنوب مایل تر است و چهارم در پیش شمالی و کوب اوسط کوب چهارم
عقرب است از قدر ششم و با ایشان بر منقش بعد از اهر یکی از ایشان بمقدار کوی
نیم و او بر جنوب هشتم صورت است که بر طرف زیاده شمالی است و اندکی از وسط قیام الیتر
و پنجم در پنجم صورت است میان او و میان هشتم صورت بر دو و بر منقش است و هم
از قدر ششم است و بطریق بر از هم آورده و ششم در پیش اوسط کوب چهارم است از
قدر چهارم و با شش کوب چهارم و جنوب ایشان بر منقش است و ایستاقین است که شش
این کوب باشد بعد از اهر یکی از دو کوب چهارم و بعد از سه کوب باشد پنجم دیدار و
بر جنوب پنجم صورت است از اصف قدیم و بطریق مطلقا از سیم آورده بعد از
از پنجم در جنوب مقدار سه کوب باشد و هشتم و نهم دو کوب یکدیگر نزدیک اند
هر دو از قدر چهارم بر جنوب کوب ششم خارج از صورت اما هشتم است که شمالی
تر است و نهم اندک جنوبی تر است و بعد میان ایشان قدر کوی باشد و در بین این
دو کوب جنوبی کوب چهارم است و آن کوب بر جانب جنوبی است از کوب چهارم و با
برای نهم در پیش ایشان آن دو کوب یکدیگر نزدیک است که بر دست سیم است
و از ایشان بخبر مایل اند و عرب اول و سیم را که بر دو گفته اند و سن ترا
دو زبان، عقرب خوانند یعنی و سرو او و آن منزل شان در دم قمر است و بعضی
گفته اند ایشان را زبان از آن جهت خوانده اند که از یک دیگر منقطع اند یعنی دور

و نیز دفع باشد و اما اکیلی که منزل خدمت است روایات عرب در دو مختلف است گفته اند اکیلی سه کوکب جبهه عقرب است و این خط طالع هرات بدو وجه یکی آنکه اکیلی که تاج باشد یا آنچه بنام تاج بود بر پیشانی باشد بل بالا سر باشد و وجه دوم آنکه کوکب اول از بالا که جنوبی است در چهل و دو دقیقه عقرب است و عرضش در شمال چهل دقیقه و کوکب دوم که شمالی است در چهار درجه و پنجاه و دو دقیقه عقرب است و عرضش در شمال هشت درجه و پنجاه دقیقه عقرب باشد و اوسط کوکب جبهه در هجده درجه و بیست و دو دقیقه عقرب است پس از میان زبانها اوسط کوکب جبهه در هجده درجه و بیست و دو دقیقه باشد و درجه درجه و سی و پنج دقیقه و قلبا لعقرب در هشت و پنج درجه و بیست و دو دقیقه عقرب است میان اوسط کوکب جبهه و قلبا لعقرب هفت درجه باشد و در هر چه وقت سیر قمر با نژده درجه و سی و پنج دقیقه نباشد و نه هفت درجه و قومی دیگر روایت کرده اند که اکیلی سه کوکب در پیش کوکب جبهه و اولک هشت از کوکب صورت و ششم و هشتم از خارج صورت کرده اند و این سه کوکب بر تقویمی اند مانند تقویمی کوکب جبهه الا که بعد میان کوکب هشم صورت و ششم خارج صورت نه است از بعد میان ششم خارج صورت و ششم خارج صورت و قومی دیگر روایت کرده اند که اکیلی پنج کوکب است و اشارت هشم کوکب صورت و ششم خارج صورت کرده اند و کوکبی از قدر ششم که بطریق دیگر او نکرده و او بر جنوب ششم خارج صورت است در پیش جنوبی کوکب جبهه و هشم و نهم خارج صورت و این هر چه هم بر تقویمی اند و بر جمله اقوال بانکه سه کوکب است و اولک است که آن سه کوکب هشم صورت و ششم خارج صورت و آن که بطریق دیگر نکرده ناسه کوکب باشند بر تقویمی شبیه بر تقویمی کوکب و ششم خارج صورت در میان تقویمی باشد و این تقویمی هم بر ترتیب کوکب جبهه باشد و بالا هر یکی از کوکب جبهه یکی از کوکب اکیلی باشد کوکب اوسط اکیلی یعنی ششم خارج صورت در سیزده درجه و پنجاه و دو دقیقه عقرب است و عرضش در جنوب یک درجه و سی و پنج دقیقه پس در وسط میان هر دو زبانها و یا نژده درجه

برق چون در نهایت عرض شمالی بود میان هر دو کوکب زبانها نیکو در آن چهار دقیقه بود و هر چه

برق دقیقه باشد و از وقت قلبا لعقرب یا نژده درجه و پنجم و این هر دو بر تقویمی باشد و عقدا را نیز از آن تقویمی که بعد از آن باشد و صورت دیگران است

صورت میزان

صورت میزان چنانکه بر کمره بیستد

الشمس



صورت میزان چنانکه بر آسمان بیستد

الشمس

المغرب

المشرق

الجنوب

کواکب عظمی

و ان بهشت و یکت کوکبت از نفس صورت و سه کوکب خارج صورت و آن صورت مشهور است
 و کوکب اول شمالی آن کوکب چپه عقرب است و دوم اوسط همان کوکب است بعد از آن
 هر دو مقدار دو کوز باشد و سیم جنوبی همان کوکب است میان او و دوم زیادت
 از دو کوز باشد و آن کوکب روشن اند بر صغری که در سر اندک تقویسی باشد و پشت فوس
 با جانب مغرب بود و بر سه از قدر سیم اند و چهارم بر جنوب کوکب سیم است از اصغر قدر
 سیم و بطریق مطلقا از سیم آورده و او با عظم چهارم نزدیکتر است و او هم بر صغری کوکب
 چپه است میان او و سیم مقدار دو کوز باشد و او بیک از جایها صورت است و پنجم
 شمالی ترین آن دو کوکب است که باول نزدیک اند یعنی شمالی چپه و از قدر چهارم
 است و ششم جنوبی ترین دو کوکب است و او بر جنوب کوکب اول است نزدیک با و هم
 از قدر چهارم است و هفتم متقدم آن کوکب روشن سرخ است که بر بدن
 عقرب است میان او و کوکب روشن مقدار کوی باشد و او از اصغر قدر سیم
 است و بطریق مطلقا از سیم آورده و هشتم آن کوکب روشن سرخ است
 کی در پیش قدم است از قدر دوم است و بر اسطرلاب نقش کنند و او را قلب العقرب
 خوانند و او منزل هزدهم فرست و نهم آن کوکب است که در پس قلب است
 و از او اندک جنوبی مایل بر عقرب است هر دو زیادت از کوز باشد و از قدر سیم
 و دهم متقدم آن دو کوکب تاریک است که بر جنوب یغتم اند و اندک در پیش او میانی
 و یغتم مقدار دو کوز باشد و یازدهم نالی همان دو کوکب است و دهم نزدیکتر است
 بعدش از دهم در مشرق کمتر از کوز باشد و هر دو از اصغر قدر سیم اند و بطریق مطلقا
 از یغتم آورده او ایشان بر جایها و بسین صورت اند و دوازدهم نالی نهم است
 و از او جنوبی مایل در خوزه اول دنبال است یعنی سیم اول و از قدر سیم
 است بعدش از نهم در جنوب و مشرق مقدار چهار کوز باشد و سیزدهم در شیب دوازدهم
 است در جنوب بر خوزه دوم دنبال از قدر سیم بعدش از دوازدهم زیادت از دو کوز باشد

و چهارم و پانزدهم یکدیگر نزدیک اند بل ملاحق یکدیگر و خسوفه نسیم اند و شمال
نویزیم دارد هم است و بعدش از نسیم یکم کی در خسوفه دوم است چشم دیدار
و کوز باشد و هر دو از قدر چهارم اند و شانزدهم در پس پانزدهم است و در شانزدهم
از دنبال و از اسفر قد نسیم است و با عظم چهارم نزدیک و بطلیوس او را مطلقا از نسیم
آورده بعدش از پانزدهم در مشرق چشم دیدار گزی و نیم باشد و بعدش در پیش پانزدهم
است و اندکی از ویشمال مایل و برخسوفه پنجم دنبال است از قدر نسیم بعدش از شانزدهم
در مشرق مقدار و کوز نیم و پانزدهم در پس پانزدهم است و اندکی از ویشمال مایل
و برخسوفه ششم است از اسفر قد نسیم و بطلیوس مطلقا آورده بعدش از هفدهم
در مشرق و شمال مقدار و کوز باشد و نوزدهم بر شمال چشم دیدار است اندکی از ویشمال
مایل و برخسوفه هفتم است میان او و هجدهم که برخسوفه ششم است و ویشمال
در مشرق مقدار کوز باشد و از قدر نسیم است و بیستم ناله دو کوب روشن است
و بر موضع پیش است از قدر نسیم و در پیش نوزدهم از ویشمال مایل بعدش از نوزدهم
کوز و نیم باشد و بیست و یکم مقدّم همان دو کوب است و نزدیک بیستم از اسفر قد
نسیم و بطلیوس از قدر چهارم آورده و او از کوب شانزدهم که برخسوفه
چهارم است که نزدیک است و بطلیوس از قدر نسیم آورده میان او و بیستم که بر
موضع پیش است مقدار بدستی باشد و **عرب سد کوب**
جبهه را اهلبل خوانند و ماضع حالش دو کوب میزان بیاورد هم و یکفتم کی این
روایت از عرب غلط است و کوب بیستم را که سرخ و روشن است قلب خوانند
و هفتم را که در پیش قلب است و هم را که از پس او است نیا ط خوانند یعنی رکی
دل بد و انجند باشد و کواکب خرواق را فقرات خوانند یک فقره یعنی هر سه
و دو کوب را کی بر سر دنبال اند غیر بیستم و بیست و یکم شوله خوانند و شوله
عقرب و شوله صورت و ابیه نیز خوانند یعنی پیش و شوله از انجرت خوانند
که در عا بعد از شله است شوله بره استن دنبال بود و ان منزله نوزدهم قمر است

در اینجا

و هر پنجان سر بل مجازات ان بگذرد و عرض شوله سیزده درجه است و بشر عرض
قرکه از راه اقباب باین سوسه و پنج درجه و عرب گویند کاه بود کی قمر کران رود
بشوله نرسد بفسار و شوله کند از جرت آنک چون بطی السیر باشد از قلب پشانه روی
بجاذبات شوله نرسد بس برابر بعضی فقرات باشد و اما آن که کوب خارج
صورت اول کوبی است در پس شوله و در پس کوب نوزدهم کی برخسوفه هفتم
است از اسفر قد چهارم و بطلیوس او را سحابی شهره بعدش از نوزدهم کی برخسوفه
هفتم است زیادت از کزی باشد و از شوله کزی و نیم باشد و دوم متقدم ان دو کوب
است که در جانب شمال شوله اند و میان شوله است و میان ان چهار کوب کی بر بی
است صورت حواله اندکی حیه بدست دارد و بر جل حواله بکزیست بعدش از شوله
مقدار چهار کز باشد و از روشن نرسن کوبی کی بر جل حواله است قریب سکر و از قدر
نهم است و نسیم در پس دوم است و اندکی از ویشمال مایل بر بعد زیادت از دو کوز
نیم از قدر نهم است و در پس و از دهم که برخسوفه اول است دو کوب است از ویشمال
بجنوب بیان هر دو چشم دیدار مقدار بدستی و هر دو از قدر ششم که بطلیوس
ذکر ایشان نکرده از ایشان دو یک متقدم است و دیگر ناله و بعد ناله از خسوفه اول کمتر
از کز باشد و بالای هفتم که در پیش قلب است مقدار بدستی در جانب شمال کوبی
است اندکی از ویشمال مایل و بالای قلب هم کوبی دیگر است بعدش از قلب هم مقدار
بدستی و هر دو از قدر نهم اند از اسفر ان قدر و بطلیوس ذکر ایشان هم نکرده و در
جنوبی کواکب است نزدیک با و از قدر ششم کی ذکر ایشان هم نکرده است

و صورت عقرب اینست

صورت عقرب جنباً انکه مرکز بینند

المغرب

الشمال



المغرب

الجنوب

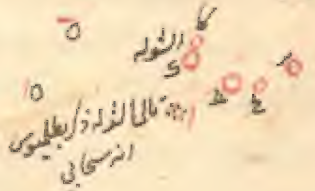
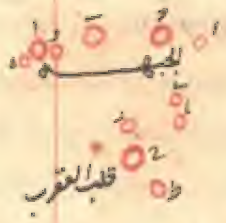
المشرق



صورت عقرب جنباً انکه بر آسمان بینند

المغرب

الشمال



المشرق

صورت عقرب

در بیان احوال و احوال

در بیان

در بیان

در بیان

کواکب راجی

کواکب راجی و انوار قوس خورشید

و ان سیم و یک کواکب است از نفس صورت دو کواکب عقرب و خارج صورت کواکب
مرسود نیست کواکب اول بر فصل سرمه یعنی یکا فی ترتیب در پس آن دو کواکب تا در یک
شمالی که خارج صورت عقرب اند و او متقدم ترین دو کواکب شمالی است از جمله نعام وارد
و بر میان مجره است از صفر قدسیم و بطریق مطلقا آورده و دوم تابع اول
است بر بعضی دست جیب راجی در میان کان میان او و اول مقدار کونی و نیم باشد
و دوم از قدر نسیم است و او ناله همان دو کواکب شمالی است از نعام وارد و بر طرف شرق
مجره است و نسیم بر جنوب دوم است مما س مجره از جانب شرق میان او و دوم مقدار
سد کن و او کواکب ناله ناله است از دو کواکب جنوبی از جمله نعام وارد و بر طرف جنوبی
کانت از اعظم قدسیم و بطریق مطلقا از نسیم آورده و چهارم بر شمالی
دوم است در طرف شرق مجره میان او و دوم هم خد است که میان دوم و نسیم و او
بر طرف شمالی کانت از قدر نسیم و صورت قوس ازین سد کواکب است یعنی نسیم و دوم
و چهارم و دوم بر میان نسیم بر جنوبی و چهارم بر شمالی و این چهارم است که در
نعام بسبب و مانند خوراک ای شادند و او بر سر خوراک است و پشت کان با مغرب
دارد و محکم بر طرف کونی کان است از جانب شمالی در پیش چهارم و ما
از و شمال بر کنده خارج مجره از قدر چهارم است بعد از از چهارم در شمال مغرب
محکم دیدار مقدار سد کن باشد و نسیم بر مغرب جیب راجی است و او ناله آن
دو کواکب شمالی تر است از نعام صادر در پس دوم که بر میان کان است و از قدر نسیم
است و پیغمبر در پیش او است بر بعد از با دقت از یک کنز دو جانب مغرب میان او و
دوم و او بر سو قار نیست و متقدم همان دو کواکب شمالی تر است از نعام
صادر و او و دوم که بر بعضی کانت و چهارم که بر طرف شمالی کانت بر یک نعلنی نعام و او بر
و آن بر طرف کانت بر ذریع نعام است و او از کبر قدسیم و چهارم است و هفتم کواکب سجای است

و بر چشم رای است و در شمال ششم است مقدار د و کز و نیم و دهم و یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دو
است بعد از آنکه از کوی باشد در جانب شمال و از قدر چهارم است و دهم و دوازدهم
نهم است و آنکه از جنوب مایل بعد از آنکه از جانب شرق و جنوب یکم از کوی
و هم از قدر چهارم است و یازدهم و دهم و هم است و بعد از آنکه از دهم هم یکم از کوی
از قدر چهارم است و از آنکه در روشن تر است بل روشن تر بین هر شش است و این است
کو کب بر سر رای اند و دوازدهم و دهم و یازدهم است و آنکه از شمال مایل بعد از آن
از یازدهم مقدار کوی باشد و از اصغر قدر پنجم است و بطریق مطلق از پنجم آورده
و او بر ذ و اب شمالی است از عصابه رای و سیزدهم تا یازدهم و از دهم و مایل از شمال بعد از آن
از دوازدهم کمتر از کز و هم برین ذ و اب است و از اصغر قدر چهارم است و بطریق
مطلق آورده و چهارم از دهم بر شمال سیزدهم است آنکه از و مشرق مایل و بعد از آن
کمتر از یک کز و او هم برین ذ و اب است یعنی شمال از عصابه و از اصغر قدر چهارم است
و بطریق مطلق آورده و یازدهم کو کبی خرد است در بین سیزدهم و چهارم و دهم
از قدر ششم بعد از آنکه از دهم در جانب شرق مقدار د و کز و آنکه از جنوب
مایل است و آنکه از دهم تا یازدهم است میان ایشان بر چشم دیدار و کز باشد از اصغر
قدر پنجم است و بطریق مطلق از پنجم آورده و آنکه از دهم یا یازدهم و چهارم و دهم بر
خطی است که آنکه مقوس دارد و پشت مقوس با جنوب است و بعد از آنکه از دهم تا یازدهم
جنوب مایل است و ایشان بر یک منافی که منافی و مایل است و آنکه از دهم تا یازدهم
مقدار یک باشد و از قدر ششم است و بیست و یکم از دهم بر و چشم دیدار مقدار
د و کز باشد و این است که بر ذ و اب جنوب اند از عصابه رای و پانزدهم کو کبی خرد است
از اصغر قدر پنجم و بطریق مطلق از پنجم آورده و از آنکه کو کبی که بر ذ و اب شمال اند جنوب
مایل است و در پنجم صادر و او بر یک است رای است و نوزدهم و دهم در پنجم است

و از جنوب مایل میان هر دو یازدهم از کز باشد از اصغر قدر رابع است و بطریق مطلق
از رابع آورده و بر مرقع است رای است و بیست و یکم در بیست و یکم است و از کوی
آنکه از جنوب مایل میان هر دو دهم و میان ناله دو کو کب جنوبی از انعام صادر و دهم
بعد از آنکه از و ایشان بر خطی اندک خمیده و پشت خم باشد از شمال بعد از آنکه از دهم
زیاد است از کز باشد از اصغر قدر پنجم است و بطریق مطلق از پنجم آورده و او بر شصت
است میان دو کو کب چهارم میان هر دو دهم است که بر یک است است و میان ششم که بر یک
جست است و بر پانزدهم نیز دیکتر است و بیست و یکم در بیست و یکم است و مایل از جنوب
و او ناله شمالی است از دو کو کب جنوبی از انعام صادر و از کز قدر چهارم است و کز
رای است میان او و بیست و یکم از کوی باشد و بیست و دوم در بیست و یکم
است و از جنوب مایل از قدر پنجم میان او و بیست و یکم مقدار کز و نیم باشد
و او جنوبی همان دو کو کب جنوبی است از انعام صادر و در بر مرقع صورت است و این
بخ کو کب یعنی نوزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و دوم بر خطی خمیده
است و حد مقوس باشد شمال و مغرب دارد و ابعد میان هر دو کو کبی از بین جلد است
می نماید و بیست و یکم بر طرف دست جب دانه است یعنی شود که نیمه از صورت است
در زیر کو کب اکلیل جنوبی در جهت شرقی را اکلیل و مایل جنوب مقدار د و کز و نیم از اصغر
قدر چهارم و بطریق مطلق از دهم آورده و او کو کبی ضعف است از نزدیک او کو کبی است
ملائقی او کی او را ضعف کرده اند است بر اسطرلابها جنوبی نقش کنند بطریق آنکه
از قدر دوم است و او را عرقوب رای خواهد و بیست و چهارم بر کو کب همین دست است
مایل از بیست و یکم شمال در پس کو کب شرقی اکلیل جنوبی بعد از آنکه از دهم جانب شرقی
زیاد است از کوی باشد از اصغر قدر چهارم است و بطریق مطلق از دهم آورده و در طول
و عرض و خطی است میان او و نزدیکترین کو کب اکلیل با و در خطی پنجاه دقیقه است
و در طول و عرض دقیقه در عرض و این موجب باید که بعد از چشم دیدار مقدار بدستی باشد

و بر آسمان زیاد است از کوزر است و بیست و پنج در بیش کوکب سیم است که بر طرف جنوبی است
 و از جنوب مایل است و او بر طرف دست راست است و دست راست است و دست راست است
 کوکب اکلایلی بر و ن کشیده است تا کوکب اکلایلی در میان ده دست او آمده و او جنوبی و کوکب
 جنوبی است از تمام او و او بر طرف شرقی است از صفر در سیم و مطلق از سیم او و ده
 و جنوب و غرب مایل است از کوکب سیم که بر طرف دست راست است مقدار کمی و نیم است و ششم
 و بیست و هفتم و کوکب اندک کوکب اکلایلی میان اینان بیست و هفت مقدار بسیار و کوکب جنوبی
 ترین اینان مقدار کمی که از کوکب اکلایلی و دست کوکب این دو کوکب تا کوکب بیست و هفتم
 کی بر کوکب دست چپ است و در شکل مثلثی قائم زاویه است و از ایشان مایل تر است و شمال
 بیست و ششم است و او بر طرف چپ است و بیست و هفتم بر ساق راست است و در دست
 قائم و بر دو از صفر در سیم او و ده و مطلق از سیم او و ده و بیست و هفتم
 و بیست و نهم و سیم و سیم و یکم که کوکب هجتم اند یکدیگر نزدیک است و شمالی بیست و ششم
 و در سیم نزدیک که بر طرف راست است جمله از مقدار سیم و بر اصل مایل است و از ایشان
 بیست و هفتم مقدار آن دو کوکب است که شمالی ترند و بیست و نهم مایل ایشان و سیم مقدار
 آن دو کوکب که جنوبی ترند و سیم و یکم مایل ایشان و نهم یکی از این چهار کوکب از دیگر مقدار
 بدستی باشد و میان عروق و میان آن کوکب که بر مایل است و جنوبی است کوکب سیم
 است از صفر در سیم که با ایشان بر خطی مستقیم است و او بر طرف نزدیک است و مطلق
 ذکر او نگردد و عرش کوکب اول را کی بر بیگان تیر است و دوم را که در سیم است بر مفض
 کانی و سیم را که بر طرف جنوبی است و سیم را که بر طرف دست راست است و سیم را که
 چهار بر شکل چرخش اند و کوکب از ایشان که شمالی ترند در میان نجوم و دو که جنوبی تر
 و طرف شرقی نجوم هر چهار را تمام وارد خوانند یعنی ششم و سیم و سیم و سیم را مجموع
 نشانه کرده اند و ایشان را بنام خرمی که است خورد و کوکب ششم را که بر سیم است
 و هفتم را که بر سیم است و بیست و یکم را که بر سیم است و بیست و دوم را که در سیم است

و بر شکل

صورتی جامع بر آسمان پستند

الشمال



و هم بر شکل مرغی بنحوی که از پنجه دور در جانب مشرق نعام صادر خوانند یعنی
 شتر مرغ از آب بارگشته کوفی آب نخورده اند و از جور باز رس گشته و کوب کب
 چهارم را که بر طرف شمال گاه است و هر دو نعام با و مانند خسروا هر شده که او میان
 هر دو است بر بالا ایشان با هم که بر گوشه شمال گاه است ظلمت بین خوانند یعنی دو
 شتر مرغ نزد و آن موضع را که میان دو نعام است وصل خوانند و آن منزل بیت هم قمر است
 و کوب نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم را که بر شش بر خطی
 مقوس اند در میان آن کجا که بر چشم رومی است قلاده خوانند و قلاب یعنی شتران
 ماده جوان و این شش کوب مقوس است که بر حنیف و بنور پیدا شده است که این پنج
 را سیمه از قوس می خوانند که ایشان مقوس اند بر شکل کان و آنرا عرب
 ادعی نیز خوانند یعنی جابر شتر مرغ کی اینجا خایه و چه کند بمنزله است ایشان
 چه شتر مرغ خاک باز در مد تاسیانه با دید اید و اینجا خایه کند و آن
 موضع را که در زیر قلاده خالی است و هیچ کوب نیست

بلده خوانند یعنی بیابان و آن منزل بیت و
 یکم قمر است و گویند قمر گاه بود کی دیر
 رود بقلاده منزل کند
 و این جا نرست

این کواکب منطقه نزدیک اند و کوب بیت
 و ششم و بیستم مهم را که بر فخذ جب اند
 بر ساق موخر است صد بین خوانند یعنی
 دوسر و آن مرغی باشد
 و صورت را می
 اینست

صورت راجحنا که بر کوه پند

الکال



المشرق

المغرب



الجنوب

کواکب جدی

وان بیت و شست کواکب است از غروب صورت و پنج کواکب در صورت خارج صورت کواکب است
شمال ترین دو کواکب و شش است که در پس ایشان کواکب مقوس اندکی انداخته
خوانند از صورت راجح و آن دو کواکب بر قرون یعنی سر و تاله اند و از اصغر قدر سیم
است و بطلیوس مطلقا از سیم آورده و دوم کواکبی خرد است ملائق اول از اصغر
قدر سیم و بطلیوس از قدر ششم شمرده و سیم جنوبی ترین همان دو کواکب روشن
است که بر همان سر و اند بعد از اول در جانب جنوبی چشم دندانه قرار یک کن باشد
و از اصغر قدر سیم است و بطلیوس مطلقا از سیم آورده و چهارم در پیش اول است
و اندکی از ویشمالا مایل و او کواکبی پس تا یک است و بطلیوس او را از قدر ششم شمرده
بر طرف سر و مقدم است میان او و اول و بافت از یک است باشد و سیم جنوبی ترین
صد کواکب بیکدیگر نزدیک تر است که بر خطم یعنی یعنی اند و ششم شمالی ترین همان صد
کواکب است و اندکی جنوب مایلتر از سیم است و هفتم در میان است و اندکی شرقی مایلتر
بر سر ملائق یکدیگر اند و از قدر ششم اند و از آن دو کواکب روشن که بر قرون تاله اند جنوبی
مایل اند کمتر از دو که چشم دنداره و سیم در پیش این صد کواکب است بمقدار کوچکی
و بر راس است در راس چشم راست و از قدر ششم است و بطلیوس از سیم آورده و در جنوب
کواکب سیم است که روشن است و بر قرون تاله بر بعد و کز و سیم و سیم دو کواکب اند و در
پس ایشان صد کواکب تا یک بیکدیگر نزدیک که بر یعنی اند و ایشان هر دو هم تا یک اند
و از قدر ششم و بر گردن اند و آنک شمالی تر است سیم است و آنک جنوبی تر است سیم است
هر دو چشم و بدار یک کز و نیم باشد و بعد از آن از صد کواکب خطم همین مقدار و باز ده
کواکبی است روشن تر از این شش کواکب مذکور که بر یعنی و گردن اند و در راس کواکب
چشم و بر راس است و از قدر چهارم است و و از قدر سیم از قدر سیم مایلتر است بمقدار کوچکی
چشم و بدار و بر راس است که با خود گرفته است و از قدر چهارم است و سیم در سیم و از قدر
است بعد از آن از قدر شش مقدار و کز و او بر یک خط است و از اصغر قدر چهارم است

کواکب جدی

کثیر از این

و بطریق مطلق از جهارم آورده و چهاردهم در پس سید هم است بعدش از دوش شرق
مقدار سه گز و او بر شکم است و از صفر قدر چهارم و بطریق مطلق از جهارم آورده
و با نوزدهم بر شمال از جهارم است ملاصق او و اندک از دوش شرق ملاصق میان هر دو مقدار
نزدیکی و از اعظم قدر هم است و بطریق مطلق از جهارم آورده و شانزدهم در پس
و با نوزدهم است که یک گز نزدیک اند و از ایشان بشمال ملاصق بعدش از ایشان یک گز
نیم باشد و او بر میان بدن است و از قدر ششم است و بطریق مطلق از جهارم آورده و هفدهم
و بیستم در پیش شانزدهم اند و هفدهم جنوب تر است از بیستم و از قدر ششم است و بطریق
از ششم شده بعدش از شانزدهم کمتر از گزی است و بیستم که شمال تر است از صفر قدر
هم است و بطریق مطلق از جهارم آورده و بیستم که شمال تر است از بیستم که با نوزدهم
هم بر میان بدن اند و نوزدهم با لایه چهارم است از قدر چهارم و بر پشت است اینجا
کی بن کردن باشد بعدش از بیستم در شمال بیستم دیدار زیاده از یک گز باشد
و بیستم در پس نوزدهم است بر پشت و از قدر چهارم بعدش از نوزدهم در شرق
دو گز باشد و بیست و یکم در پس چهارم و با نوزدهم است که یک گز نزدیک اند و بر زیر
شکم اند و او بر پشت نزدیک دنبال است بعدش از نوزدهم بیستم دیدار یک گز و نیم
باشد و از قدر چهارم و بیست و دوم در پس بیست و یکم است بعدش از دوش شرق کمتر
از یک گز و از صفر قدر چهارم است و بطریق مطلق از جهارم آورده و برین دنبال است
و بیست و سیم مقدم آن دو گز و روشن است که برین دنبال اند بر شمال بیست و دوم
است بعدش از دوش شمال زیاده از گزی از صفر قدر سیم است و بطریق مطلق از قدر
سیم آورده و بیست و چهارم تالان همان دو گز است و از قدر سیم است و بطریق مطلق بعدش از
بیست و سیم گزی باشد و او را بر اسطوخودوس کنند و ذنب الهی خوانند و بیست و پنجم بر شمال
بیست و چهارم است زیاده از گز و از صفر قدر سیم است و بطریق مطلق از جهارم آورده و او
بر میان دنبال است و بیست و ششم در پس بیست و پنجم است بعدش از دوش شرق بیست و ششم
دایره البروج زیاده از گزی باشد و از قدر سیم است هم بر میان دنبال و بیست و هفتم

بر شمال

بر شمال بیست و هفتم است بر بعد گز و از قدر سیم است و بیست و هشتم از بیست و هفتم
بشمال ملاصق است یک گز از گز و او بر طرف دنبال است از قدر سیم و عصب
دو گز و روشن است که بر قرن تالان یعنی اول و سیم سعد ذابج خوانند و او را ذابج
جهت آن کوکب خرد خوانند که ملاصق کوکب اول است و کوکب بر مذبح است و بعضی
گویند او است که در بخش می کند و با برین سبب او را ذابج خوانند و ازین منزل بیست و دوم
قرست و آن دو گز و روشن است که بر دنبال است سعد باشد خوانند و صاحبین
یعنی دود و است هم خوانند و ایشان بر طریق قرانند چه عرض مقدم از نقطه البروج
کی راه افتاب است دود و ده دقیقه است در جنوب و عرض تالان دو درم
هم در جنوب پس در عرض از مقدار باشد بر ایشان گذرد و صورت جدی نیست

صورت جدی چنانکه گریه بیند

الشهري



١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

کواکب ساکب الما و انزاد لو خو اشند
 و انچه بود و کواکب است از نفس صورت و کواکب خارج از صورت کواکب
 اول بر صورت است میان کواکب روشن که بر منکب چپ است و ان کواکب
 چهارم است و میان کواکب روشن که بر جبهه و سر اعظم است بعد از آن در میان
 سانی و بر استقامت هر دو ان کواکب خودست نیک تار یک و بطلیوس او را از قدر
 هم شمرده اما از اصغر ششم است و کواکب دوم روشن ترین ان دو کواکب است که
 بر منکب راست اند از اصغر قدیم و بطلیوس مطلقا آورده و او بر جنوب ان دو کواکب
 است که بر سر سر اعظم اند میان او و جنوبی ترین ایشان مقدار سه کواکب باشد و سیم تار یک
 ترین همان دو کواکب است و او در زبره دوم است بر جانب جنوب و مغرب بر بعد کمتر
 از یک کواکب و از قدر سیم است و چهارم بر منکب چپ است از اصغر قدیم و بطلیوس
 مطلقا از سیم آورده و او در بیش کواکب دوم است که بر منکب راست است میان
 هر دو و چشم دیدار همان مقدار باشد که میان دو کواکب میان که انرا در زبان غریب
 می خوانند و سیم در زبره چهارم است از اصغر جنوب بر یوم فعل بعد از آن چهارم یک کواکب
 باشد و از قدر سیم است و هر دو بر منکب چپ است و سیم بالا کواکب دنیا لجه اند و جانب
 شمال و ششم ناله سه کواکب است که بر دست حس اند و بیش کواکب روشن که بر منکب
 چپ است یعنی چهارم و از قدر ششم است و بطلیوس از قدر سیم آورده و او سنی تار یک
 و خرد است و سیم میانین همان سه کواکب است و در بیش ششم و از و شمال مایل و از اصغر
 قدر سیم است و بطلیوس از چهارم آورده بعد از آن ششم مقدار بدستی باشد
 و سیم مقدم همان سه کواکب است و از اعظم قدر چهارم است و بطلیوس از قدر سیم
 و در سانی سه کواکب کواکب است از قدر سیم که بر طرف چپ است و بطلیوس
 و کواکب و دو از ششم کی برکت است روشن تر است میان او و سیم که در بیش
 است و روشن مقدار سه کواکب باشد در جانب مشرق از و این سه کواکب دست
 یعنی ششم و سیم و سیم در میان سه کواکب اند که بر قرن تالی جدی الله
 کواکب است

بسیار و از و بر دست چپ است میان سه کواکب و میان چهارم و روشن که بر منکب
 چپ است و بعد از این نزد یکتر است و سیم دوم و سیم است که بر منکب
 راست اند و ایشان اند که جنوب مایل از اصغر قدیم است و بطلیوس مطلقا از سیم
 است شمرده و بر ساعد است است میان کواکب دوم که روشن تر است و بر منکب است
 است مقدار و کواکب باشد و هم و باز هم و از هم و در پس تمام اند که بر ساعد است
 و ایشان بر دست راست اند و ایشان مایل بر شمال دهم است و از اصغر قدیم چهارم است
 و بطلیوس از قدر سیم شمرده و میانین باز دهم است و از اصغر قدیم است و بطلیوس
 مطلقا از سیم شمرده و جنوبی تر و از هم است و او بر چپ نزد یکتر از ایشان است و از
 اصغر قدیم است و بطلیوس مطلقا از سیم شمرده و سیم کی بر ساعد است و با هم که شمالی
 این سه کواکب است و با دهم که جنوبی شریف است بر شکل مثلثی است و باز دهم
 و در میان مثلث است و هر چهارم سانی مایل باشد و ابتدا بر چپ اب از نزدیک این چهارم
 کواکب است و سیم و چهارم و کواکب اند میانین بر منکب است و بطلیوس بر
 فخر است نهاده و مقدم ایشان سیم دهم است و از قدر چهارم است و چهارم دهم
 کی تالی است از اصغر قدیم است و بطلیوس مطلقا از سیم نهاده میان هر دو و چشم دیدار
 نیم بدست باشد و ایشان در زبره دوم و سیم اند که بر منکب راست اند میانین از سیم
 کی تار یک ترین دو کواکب منکب است یعنی سیم زیادت از سه کواکب باشد و با سیم دهم
 بر حرفه غیر سر و در است از سیم دهم و چهارم هم مقدارن مایل بر جنوب و مشرق
 مقدار و کواکب و از اصغر قدیم چهارم است و بطلیوس مطلقا از چهارم آورده و شانز دهم
 و بیش مانند دهم است بر حرفه چپ است و در سانی دو کواکب روشن که بر سانی دنیا ل
 جدی اند میان او و با سیم زیادت از سه کواکب باشد و میان او و تالی ان دو کواکب دنیا ل
 جدی مقدار و کواکب نیم و با سیم دهم و چهارم هم که مقدارن اند بر شکل مثلثی است
 است مثلث این کواکب است و او از اصغر قدیم چهارم است و با اعظم قدر سیم نزدیک و بطلیوس
 مطلقا از قدر چهارم آورده و او مانند دهم و با دهم که روشن که بر سانی دنیا لجه اند بر استقامت

جد نوزدهم که است و بعد از آن که در محلی آورده است می باید که مقدم سپردیم
 و در هر دو هم باشد که مقدار آن اندک بود و در آن است و از شمال تا شمال مایل اندک میل است
 نسبت و میان آن احد و در آن نوزدهم که است و نسبت الایک که است تا یک کی از افق
 شمال تا خارج است و در آن موضع که گفت است در او حریفه است که گفت است و
 اسکان میان سیزدهم و چهاردهم است که مقدار آن اندک و میان شان نوزدهم بر جنوب آن
 دو کوکب مقدار آن و در آن است و در میان شان نوزدهم و از آن مایل بعد از آن سیزدهم
 و چهاردهم مقدار آن دو کوکب و از میان شان نوزدهم و میان شان نوزدهم و میان شان نوزدهم
 است تا یک کی از مقدم و با مقدم هم و شان نوزدهم و میان شان نوزدهم است که طوله آن که شان نوزدهم
 بر سر ثلث باشد بطریق کوا و اگر ده و شایه که او را از قدر ششم نهند و بترد هم
 و نوزدهم دو کوکب اند و در آن نوزدهم و در جنوب و نوزدهم روشن تر و جنوبی تر
 نور است و از قدر سیم است و بر ساق است و نوزدهم شمالی تر است بعد از آن نوزدهم
 باشد که جبر زبادت از یک که باشد و از قدر چهارم است و در زبادت و غیر آن نوزدهم
 که این مای است و میان نوزدهم و میان نوزدهم افتاده است و نوزدهم نوزدهم است و هم
 او با نوزدهم و میان نوزدهم و میان نوزدهم که مقدار آن اندک است و است و با نوزدهم در
 است بر و بعد نوزدهم است و در آن که مقدار آن نوزدهم و نسبت هم مقدم نوزدهم است
 بر موضع خفیه از قدر ششم و بطریق سیم از نوزدهم نوزدهم باشد که
 باشد و نسبت و یکم و نسبت و دوم دو کوکب مقدار آن اندک و مقدار سیم و بطریق سیم مطلقا
 از سیم آورده و بر ساق است میان آن مقدار نوزدهم باشد و هر دو و در پیش نوزدهم
 و نوزدهم اند و از میان جنوب مایل و با نسبت هم و شان نوزدهم بر خط است و با نوزدهم و نسبت هم در
 است بر بعد از آن و از میان نسبت و یکم جنوبی تر است و بیشتر نوزدهم و نسبت و دوم
 بیشمال و مغرب مایل و نسبت و سیم اول کوکب است از آن موضع که اب می ریزد و در میان
 چهار کوکب که بر ساعد و در است و است اند یعنی نهم و در هم و با نوزدهم و در هم و در
 از و از نوزدهم که جنوبی تر است و است و است و در میان نوزدهم و از قدر چهارم است

و در هر دو هم که کوکب دیگر است که بطریق سیم ذکر شد نکرده و نسبت و چهارم در سیم
 و سیم است و از آن که جنوب مایل و از مقدار چهارم است میان آن از آن جهت که از نوزدهم
 از آن که بر نوزدهم است و در سیم است و در سیم است و از نوزدهم و میان آن نوزدهم
 از آن که بر نوزدهم است و از مقدار چهارم است و بطریق سیم و مطلقا از چهارم آورده و نسبت و ششم در زب
 نیست و سیم است و از نوزدهم که جنوب مایل و از مقدار چهارم است و بطریق سیم مطلقا از چهارم
 آورده و در طول و عرض و در میان آن کوکب که در کتاب بطریق سیم خطای است و میان آن نوزدهم
 وضع اند که بر کوکب که در سیم است و نسبت و سیم است و نسبت و سیم است که کوکب بیکه نوزدهم
 اند بر خطی قوس در زب نیست و ششم بر میان جنوب بر نوزدهم و نسبت و سیم است و با مشرق
 است و از میان آن نیست و هفتم مشرق و شمال نوزدهم است و نسبت و سیم است و در میان و نسبت
 و نهم جنوبی تر است و نیک هم نوزدهم است و از قدر چهارم است و سیم است که کوکب خرد است از سیم
 کوکب جنوبی مایل و از جنوبی ترین آن مقدار که نوزدهم و در سیم است و در سیم است
 و بطریق سیم مطلقا از سیم آورده و در سیم است که کوکب نوزدهم است که در سیم است و در سیم است
 بر شمال کوکب سیم است که کوکب دیگر است بر بعد از آن از قدر ششم که ذکر کرده اند و سیم است
 مقدم جنوبی دو کوکب مقدار آن کی در سیم است و از و جنوب مایل و از قدر سیم است و سیم است
 تالی و شمالی است از آن دو کوکب مذکور میان آن مقدار نوزدهم است و هر دو با سیم
 و با نوزدهم که در سیم است و خط است و با نوزدهم است و سیم است و در میان است و با سیم است
 نوزدهم و نوزدهم یک از این دو کوکب مقدار آن کوکب دیگر است از قدر ششم کی نسبت
 او ان کوکب مقدار آن نوزدهم است ذکر کرده اند و سیم است و سیم است و سیم است
 کی بر موضع سیم اند از اب در سیم است و یکم و سیم و دوم و سیم و چهارم میان این همان
 که کوکب است و سیم است و سیم است و سیم است و سیم است و سیم است و سیم است و سیم است
 در مقدار نوزدهم و از سیم است که شمالی تر است نوزدهم است و بعد از آن سیم است که کوکب سیم است
 و سیم و دوم مقدار آن که نوزدهم است و سیم است و سیم است و سیم است و سیم است و سیم است
 که در پیش این سیم کوکب اند بر همان صورت و شمال و سیم است و هفتم میان این

ایشانست و سیم جنوبی ترین و این هر سه هم بر مقدار یک یک جا یکدند و از قدر
چهارم اند و از وسط شمالی مقدم نزد یکتر است هم بر تا بقدر که کوب اول و سیم و پنجم
و چهارم و پنجم هم که کوب یک یک دیگر نزدیک است اند بر شکل که کوب اول و سیم کوب دوم
بر سر بر مقدار یک کوب موضوع و در پیش که کوب دوم اند الا آنکه موقع این که کوب
مختلف موقع که کوب دوم است چه از این که کوب جنوبی مقدم است و آن سیم و پنجم است
و شمالی تا آنکه و آن چهل و یکم است و از وسط که چهارم است بر و بعد شش و هشت و نهم
و این هر سه کوب هم از قدر چهارم اند و چهل و دوم کوبی روشن بزرگ است و در پیش این
سه کوب هم از این تا میان جنوبی از قدر اول و هم اوست که بر فم جنوبی است
و او را بر اسطرلابها چنین نقش کنند و فم الحوت الحقیقی خوانند و اما آن که کوب
خارج صورت در پیش کوب اول اند غیر سیم و پنجم و سیم و پنجم و اول این سه
کوب مقدم ایشانست و از دو کوب باقی که کوب اول نزدیکتر است و دوم اند و
کوب باقی که تا آنکه شمالی تر است و سیم جنوبی تر است از دوم و بر سر از اعظم قدر چهارم
اند و در پیش این دو کوب اند بر دنبال خط است و هر سه بر شکل مثلثی اند میان اول
و دوم مقدار یک کوب و سیم با آن دو میان اول و سیم اند که زیادت از این و میان دوم
و سیم اند که زیادت از این میان اول و سیم است و عرب کوب دوم و سیم را که بر یک
راست اند سعد الملك خوانند و چهارم و پنجم را که بر یک کوب است و سیم و پنجم
از کوب یک جا که بر سر دنبال خط است سعد السعود خوانند و آن منزل بدین چهارم قرار است
و این نام بر دو بان سبب نهاده اند که او را مبارک میخوانند هر سه کوب در حدود ده در
دولاند و از این شعاع افتاب بوقی طایر شوند که افتاب در اخرو و اول حوت باشد
پس طلوع ایشان نشسته شدن سر با اند و سقوط ایشان با نشسته شدن که اگر افتاب در
اول سنبل باشد و در وقت طلوع این منزل ابتدا بارانها بهار باشد و در وقت
سقوط او سفاد آن باد سموم و بدید آمد و شب نیم و رسید و میو ما
و از عرب و ایت کنند که گاه بود که قمر باز رسد ماند و بسعد باشد
منزل کند

منزل کند و آن غلط است چه طلوع سعد السعود پیش از سعد باشد یا نه و عرض سعد
باشد و در جنوب مقدار دو درجه است پس هر کوب که در دو بعد السعود باشد و از عرض
بر پیش این کوب او در شمال مفت درجه است و عرض آنک در شب اوجش در ده
کسر و بنا بر کوب سیم او که بر طرف دنبال چهارم است بگذرد و آن در و در
سال یک بار بود و وقت آنکه را رسد رده در جغری باشد و کوب ششم و هفتم
هفتم را که بر دست چپ اند خوانند و آن منزل بریت و سیم قرار است و او را
طلوع از این جهت خوانند که دو کوب بزرگتر از دو کوب سعدشان را خوانند تا آنکه بزرگتر
یکست و فراتر است که بر فرورده اند و طلوع بگو فروردین باشد که کوب خود از بعد
ذایع که صق کوب اول است که از پیشانی شمالی تر است کوب بر موضع ذیج باشد
ار بر سینه و او سلطان سید کوب از خلق فرور است و در موضع سیم است چنانکه
او را فرورده اند و بر این دیگر چه بعد میان دو کوب روشن تر از این منزل پیشان
بعد میان دو کوب روشن تر سعد نام ذایع است این از شبیه کرده اند و هر کوب
جهت فروردین و بعضی گفت اند و از طلوع بان سبب خوانند که طلوع او در آن وقت بود که
و فراتر که با ارض الجعاف که بر زمین را فروردین بود که آن فروردین و سعد
با اینست چه خوانند است پس سعد ذایع و کوب هم را که بر سعد راست است نام
و باز دوم و در نزدیم که بر دست راست خوانند و آن مثل حوت و پنجم قرار است و اقصیه
جمع چپ باشد و آن حیدر شمس را خوانند و این که کوب بر شکل مثلثی اند و یک کوب است میان
خط و آن یازدهم است پس سعد و نام کرده اند و آن که کوب را باقی خوانند کرده
و بعضی که بنسب این نام است که وقت طلوع او سواخش مشوق و بر جانور که در زمین خنجر
بهر پیشه بوده باشد از سر از رستنی درین وقت روان آمدن کرده و کوب چهل دوم را بر آن
کوب روشن را که بر وقت خورشید صبح اول خوانند و اول بان سبب خوانند که آن
کوب روشن را که بر شکل کعبه است از دنبال خط سعد دوم خوانند چنانکه

چنانکه در کتب و صور جنه ریاض و این کتب را بعد از چهل و دوام خود خوانند
 و آن کتب روشن را نیز که در آن فقه است ظلم خوانند و من بر بعضی کتب دوسه ام که این
 اردو کتب را ظلم نوشته بودند و از عرب حکایت کند که گفته اند در آن جانب که در کتب
 از جنوب صوره سفینه بر کشتی است و یک صندلی بر مقدم آن سفینه است و در صندلی
 بر وجه کشتی و در میان آن هر دو کواکب است بر پشت سکه جنور است با کواکب که بر سر
 آب اند و جنوب در کتب از آن بر نشان کواکب یک و یک آن که کواکب که خارج صورت
 از این جلد را کشتی تشبیه کرده اند و هم الفوت جنور بر مقدم آن کشتی است و مشرب
 قطب بر سر خرا و دیگر از اهل علم استرا شنیده

است که سهیل بر محمد اف عینه و سفینه است
 پس بار کشته است که در جانب دلو کواکب
 جنود است که از آن سفینه خوانند
 و سهیل بر محمد اف

آن

سفینه است و جنی کس در آنند او کواکب
 کتاب بزرگ تالیف کرده است و آورد که
 سهیل در راه آب طلوع کند آنگاه که افق
 در سهیل باشد و بعد از آن سفینه در برج دلو نهاده سهیل در برج
 او و برشته بالینها را ایشان در آنوا و کواکب هم برین است

و صورت ساکب

الحمد لله

صورت ساکب الحامد جناتک بر کوه پیدند

صورت ساکب

صورت سنگین حامله مکره بدینند

و باز در جیب و در نفی جیب راه مسلسل بر نفی میزنند و پشت قوس با مشرق است و در جیب طولها
و عرض آنها این خط است چنانکه قوس مکره با جنوب می آید که در آسمان و این
سه کوکب بر شکر دنیال است و **سودود** بر جنوب نیست و چیم است که در دهن سنگ است
و در دهنش از یک است با و بعدش از و ده است از یک است و از قدر چهارم است و **سوسیم**
بر جنوب سودود است و بعدش از و ده است از یک است و دوم ریاده از یک است که با یک جسم می آید و
قد چهارم است و **سوسیم** در پس سر است که او وسط سه کوکب شو که دنیال است
و از قدر چهارم است بعدش از و ده است از یک است و از سوسیم در جنوب و مغرب زیاده
از کز و نیم و در خط طول و عرض این کوکب که خط است چو بر آسمان مخالف آنست
که که مر آید و اما چهار کوکب خارج صورت بر جنوب سنگ اول اند که پشت قوس اعظم
اعظم است بر شکل بر عرض سطح و بر چهار از قدر چهارم دو که شمال از قدر میان بر دو قطر
برتر است و مقدم ایشان اولیست و ثانی دوم و میان دو که جنوب اند هم مقدار است
و اند که زیادت و مقدم ایشان سیم است و تا چهارم و میان
دو که شمال اند و دو که جنوب اند مقدار یک کز و نیم و کوکب

خیط را از این هم تا نوزدهم **زین** خوانند

بغزده و او از صوب عرب

در بن کوکب بر کوکب سنگین در صفت

کوکب راه مسلسل گفته آمد بر شکر

هر چه غایت چنانکه کا و با نماند

و صورت سنگین ایست

صورت سنگین

صورت سکه‌های حاکم در آسمان بینند

المغرب



الشمس

الجنوب

خط المشرق



الجنوب

صورت کواکب سکه‌ای

و چون از وصف کواکب صورتها که در روح دوازده گانه که راه آفتاب و ماه و دیگر سیارات
از جیسمو طست است خارج شده بر احوال کواکب نیز چنین از که خبر نمائیم که میان کلمه و آن
در بایزده صورت قطب و ط است ملاحظه هر کواکب از صورت و مواضع از فلک البروج
و آنها و لغتها بر مذنب بنحان و قندیل هر یک
بر رسم صورتها که در کتب معلوم شود و اینها
از کواکب قیطس که در این صورت
صورت که جدا از آنست بر روی کواکب پس آورده است تا با فو صورتها

کواکب قیطس

کواکب قیطس

و این صورت جانور بر این است پیش او با سوسن می مشرق دارد در جنوب کواکب جل و پس
او در ناحیه مغرب پس آن سه کواکب خارج از صورت مسکب الله و آن سه کواکب که در
آب اندر سه کواکب بر مثال کواکب این صورت نیست و دو است **اول** بر طرف مشرق است
در پیش جنب ترین آن چهار کواکب که در موضع قطع افق از صورت نوزاد از قدر چهارم است
میان کواکب جنب ترین چهار کواکب مذکور میان او کسم دیدار که با پنج و **دوم** بر جنوب
او است بر بعد یادت از دو کواکب از قدر سه و با قول و با جنب ترین چهار کواکب قطع بر شکل
شکل فایم را و با است و قول بر زاویه فایم است و این کواکب بر قطب است یعنی بر طرف
زغیا **سوم** در پیش دوم است بر بعد دو کواکب از قدر سه است و بر میان دین است
چهارم بر جنوب است و در پیش او بر بعد که در نیم از نصف در رسم و بطریق کسم و مطلقا با
او بر موضع ذوق یعنی بر است و پنجم در پیش کسم است و ششم از قدر چهارم بر موضع
جسم و او بر جیش از رسم دو کواکب و میان کسم و جسم بر استقامت است که کواکب است از کسم
نزدیک از قدر پنجم بطریق کسم که را و کرده و **هفتم** میان اول و ششم است و از این در شمال باطل و جسم نیز یک
از قدر چهارم است بر موضع موربع است از اول در مغرب مقدار دو کواکب و میان او و جسم در شمال و شرق
یک کواکب و او بر جنوب نیز دو کواکب است که در قدم تو خست جیش از کواکب از یک کواکب که در **هفتم**
در پیش ششم است و با اول از شمال بعد از ششم در شمال و جنوب یک کواکب و نیم با کواکب از با است از نصف قدر
چهارم است و بطریق کسم مطلقا آورده و او بر موضع سلس است و **هشتم** شمال ترین دو کواکب مقدم است
از هر یک از جنوب کواکب سراندر پس صورت جیش از چهارم که در ذوق است و جنوب ترین کواکب
سیر است مقدار شش که با **نهم** جنب ترین میان دو کواکب است جیش از ششم در جنوب زیاده از کواکب که در **دهم**
شمال ترین دو کواکب است از حال بر و در پس ششم است بر بعد یادت از کواکب از در مشرق و **یازدهم** جنوب ترین

صورت قیطس چنانکه بر کوه بینند

المغرب

نجم الثول
نجم الثول

السماء

نجم الثول

المشرق

صورت قیطس چنانکه بر آسمان بینند

المغرب

نجم الثول
نجم الثول

السماء

نجم الثول

نجم الثول

المشرق

کواکب حیا و اوسرا حوال خوانند

و آن بی و هشت کواکب است از نفس صورت و آن صورت مرد راست در جانب جنوب از راه
 ایستاده و مانند نر جز راست بصورت مرد را و او را سر و دوش و کمر و دو پا راست و چپ را از جهت
 خوانند که در دو سر است و عصا در دست دارد و شمشیر بر میان کواکب اول از آن میان است
 که در موضع سر است و آن کواکب خود بیکدیگر نزدیک است بر شکل مثلث شرق و بطریق میان مثلث
 را با یکدیگر گرفته و طول و عرضش در کتاب آورده و او بر سر است میان دو منکب و ازین
 بشمال مایل و جنوبی که نزدیک دو کواکب بر سر است که در منکب این است از اصغر
 قدر اول بعدش از کواکب مقدار که بر سطح لایقش گذرد و او را منکب الجوز و او را
 خوانند سیم بر منکب است در پیش آن کواکب که در منکب راست است از قدر دو و نیم
 او از اعظم دوم آورده و میان او و منکب راست زیاده از چهار کواکب است و بعدش از کواکب
 سه مقدار دو کواکب چهارم در پس سیم است که در منکب چپ است و باز نزدیک از اصغر قدر
 میان او و سیم دو کواکب پنجم بر شمال دوم است اندک شرق مایل بر فوق است است
 از قدر چهارم میان او و دوم در شمال و مشرق زیاده از کواکب ششم بر شمال سیم است
 بر سطح است از قدر ششم میان او و سیم نزدیک دو کواکب و او با سیم و دوم بر خط است که
 منکب و حد شمس با شمال است هفتم تا در دو کواکب بیکدیگر نزدیک است که بر شمال ششم
 اندک نزدیک و بعدش از ششم کمتر از یک کواکب از قدر سیم است و بطریق سیم از چهارم آورده
 بر کف راست است هشت در پیش نهم است و باز نزدیک از قدر سیم و بطریق سیم از چهارم
 آورده هم بر کف راست است میان او و نهم در مشرق و شمال مقدار در پیش با نهم تا
 دو کواکب خود بیکدیگر نزدیک است که بر شمال نهم و سیم اندک میان او و نهم در شمال که از کواکب است
 از قدر نهم هم بر کف راست است دهم منقدم هم و ملاحق او است از قدر ششم و هم بر کف
 راست است و باز هم منقدم دو کواکب است که بر شمال این چهار کواکب اندک بر کف راست

اگر از طرف باطل و در پس کوب نوزدهم قرار است که بر فراز جنوب است حدش از یک طرف قرن و نیم
 است زیرا که از یک طرف نیم با و از قدر چهارم است بر حساب است که در سمت جبار است
و از دهم تا یازدهم است از اصف قدیم و بطلیوس مطلق آورده او مضعف است چنانکه
 با و کوب است ملاحظه او و او هم بر حساب است بعدش از یازدهم که از کوب است و یازدهم و دهم
 که از طرف قرن نور است بر طرف است اما است **سیزدهم** تا چهار کوب است بیکدیگر یک
 و بیکدیگر در هر یک از اینها و از قدر چهارم و او میان هر دو مضعف است و از این
 جنوب به بل بعدش از یک این مقدار دو کوب و نیم **و از دهم** در پیش بر دهم است و یک
 با و از قدر ششم میان او و سیزدهم و با دت از برستی **و از دهم** در پیش چهارم است با و از
 از قدر ششم بعدش از چهارم که از کوب است **و از دهم** در پیش یازدهم با و از قدر
 پنجم بعدش از یازدهم مقدار برستی و او مقدم این چهار کوب است از این که از این کوب
 با و از قدر چهارم که از کوب است و از کوب است **و از دهم** در جنوب مقدم و فرد صورت شود است
 که میان قرن جنوب از بعدش از مقدم که از وسط قرن نور است زیادت از کوب پنج و او شش
 از این که کوب موقوف است که بر آستین است جبار از قدر چهارم **و از دهم** در پیش
 مقدم است نزدیک با و بر بعد زیادت از برستی در مغرب و جنوب و او دوم آن که کوب موقوف
 است و از قدر چهارم است **و از دهم** بر جنوب مقدم است نزدیک با و بر بعد زیادت
 از کوب در جنوب هم از قدر چهارم است و او سیم آن کوب است **و از دهم** از نوزدهم کوب
 با و است مقدار یک کوب و نیم از قدر چهارم و آن چهارم آن که کوب است **و از دهم** از
 سیزدهم کوب است که از یک کوب و نیم از قدر چهارم است و او سیم آن که کوب است **و از دهم**
و از دهم از یک کوب جنوب است زیادت از دهم و مضعف که از اصف قدیم است و بطلیوس
 مطلق آورده و او ششم آن که کوب است **و از دهم** از یک کوب جنوب است مقدار دو

کوب و دهم از اصف قدیم است و بطلیوس مطلق آورده و او ششم آن که کوب است **و از دهم**
 از یک کوب جنوب است مقدار یک کوب که از یکی از اصف قدیم و بطلیوس مطلق
 آورده و او ششم آن که کوب است **و از دهم** از یک کوب جنوب است
 بعد از یک کوب که از قدر چهارم است و بطلیوس از قدر سیم آورده بر طرف جنوب آن که کوب موقوف
 است **و از دهم** مقدم آن که کوب در پیش است که مضعف از قدر دهم است و
و از دهم از وسط همان قدر دهم است و کوب است بر بعد از از یازدهم که از کوب است
 بطلیوس و کوب و یک کوب است و از دهم در پیش ششم کوب است زیادت از یک کوب که از
 مضعف ششم است از قدر سیم و بطلیوس مطلق آورده **و از دهم** شش از این آن که کوب
 بیکدیگر نزدیک است بر استقامت یکدیگر اند و در برستی و ششم است که از کوب است
 است و از دهم کوب با و زیادت از یک کوب که از قدر چهارم است بر طرف ششم **و از دهم** از
 همان که کوب است و از اصف قدیم است بعدش از یکی که از کوب است و سیم **و از دهم** از
 بر این همان که کوب است بعدش از سیم و یک کوب از یکی هم از اصف قدیم است و بطلیوس
 مطلق آورده و سیم **و از دهم** از کوب است که جنوب است که کوب مذکور و بر طرف ششم
 از اصف قدیم چهارم است و بطلیوس مطلق آورده بعدش از سیم و دهم مقدار دو و شش
 که از این **و از دهم** از مضعف مقدم همان که کوب است هم از اصف قدیم چهارم و بطلیوس مطلق
 آورده میان اینان دو و شش که از این بود و با سیم و دهم بر شکل مطلق از کوب است و از اصف
 مضعف و سیم **و از دهم** از کوب در پیش که از کوب است که از قدر دهم بر اسطلاب نقش
 کند و از این **و از دهم** از کوب است که از کوب است که از قدر دهم بر اسطلاب نقش
 و مشرق با و بر بعد زیادت از کوب که از قدر چهارم است **و از دهم** از کوب است که از کوب است

و سیم و شش تا از کوب است
 و دهم از قدر دهم است و بر جنوب

صورت جبار و خا که بر آسمان بدینند
جدول کواکب نه در بابت ~~نور~~ بنامج در سطح است

السحاب



بنامج در سطح است
جدول کواکب جبار

وان سبی و چهار کوکب است از صورت و هم کوکب هر دو در حوال صورت خارج از و
نست و ابتدا از رجل الجوز البسر هر کند و در جانب مغرب برود و بر خم و کوکب تا آن جگه کوکب
رسد که بر یک قیطع است پس در جنوب نشود تا به کوکب رسد پس با مشرق عطف
کند و بر سه کوکب دیگر بگذرد و باز با جنوب عطف و دیگر کند و به کوکب جمیع بگذرد و باره
کسب شود و باز به کوکب شفا رب بگذرد پس با مغرب عطف کنند و به کوکب شفا رب
بعد از آن بر سه کوکب شفا رب بگذرد پس یک کوکب روشن رسد که بر آفرین است و کوکب
اول در پیش رجل الجوز است نزدیک با کوکب سی و ششم چهار کواکب این بار است
و با رجل الجوز بر قطر مستقیم است و رجل الجوز در میان خط است اندک از کرب و بلایان و چون
اول و رجل الجوز از پیشم بدار و ثلث که باشد از قد چهارم است و **م** حاسن ساق جزا است

الضبط یا بر شمال مقدار یک کرونیم و از قد چهارم است و **س** ناز و کوکب است که در پیش
اول و دوم اندکیان هر دو و مایل از ایشان بفریب از اصغر قد چهارم و پنجم نزدیک و بطول کوس
مطلقا از چهارم آورده میان او و دوم یک کرونیم و اول دوم و این کوکب سی و ششم که
بیارست بر شکل از شمال یک برزا و بیا از آن مرید و بدل جزا بر شمس جنوب از آن مرید و شمس
مرید یک کرونیم یا شمس و **چهارم** در پیش سیم است و از و شمال مایل بعدش از و در شمال
مایل بعدش از و در شمال و مغرب زیادت اگر از اصغر قد چهارم است و بطول کوس
مطلقا آورده و **پنجم** از و مغرب و شمال مایل است زیاده اگر از و هم از قد چهارم است
و در پیش پنجم است از قد چهارم بعدش از سیم نزدیک یا شمس و **ششم** در پیش
ششم است و مایل است و مایل و جنوب از اصغر قد پنجم و بطول کوس مطلقا آورده بعدش
از ششم در مغرب و جنوب زیادت اگر از شمس و **هفتم** در پیش هفتم است و مایل است
بعدش از و یک کرونیم از قد چهارم و در طرف او خط است چنانکه است محالف آنست که
کوه بشود و **هشتم** در پیش ششم است میان ایشان مقدار نیم از قد چهارم است بعد از آن
مقدار چهار کرونیم یا شمس تا به کوکب رسد بر شکل آن چهار کوکب بر جلد اسد اندر نظام در جانب
جنوب و مغرب اند و اول آن چهارم کوکب تال است که طرف مشرق ایشان است و اول است
کوکب و **نهم** از اصغر قد سیم است و بطول کوس مطلقا آورده و **دهم** در پیش دهم است
بر بعد زیادت که از قد چهارم و **یازدهم** بر شمال یازدهم است در پیش او میان ایشان و شمال
و مغرب که از و از اصغر قد سیم است و بطول کوس مطلقا از سیم آورده و با عظم چهارم نزدیک
است و **چهارم** متقدم آن چهار کوکب که در سمت مغرب غریقی او و دوم از دهم مقدار یک کرونیم
از اصغر قد سیم است و بطول کوس مطلقا از سیم آورده پس مقدار دو کرونیم یا شمس تا به کوکب دیگر
رسد و پیش آن چهار کوکب اول ایشان تال است چهار کوکب دم است و طرف شرق است و پیش

سیزدهم و آن چهارم است و از قدر چهارم است و بطریق سیزدهم آورده است **در سیزدهم**
 چهارم است و از ویشالی ایل و از قدر هم است و بطریق سیزدهم آورده میان مرده و بیست و یک
 که و او مضاعف است و تا از چهارم که کبیر است **در سیزدهم** در سیزدهم است از اعظم قدر چهارم
 و بطریق سیزدهم آورده و بیکش از و مقدار که از این چهارم که کبیر است و **در سیزدهم**
 شش از و است و او چهارم این چهارم که کبیر است بر طرف غروب و از کبیر است بانی چهارم که کبیر است
 قیطن از و اراصفه و بجم است و او بقدر ششم نزدیک است میان او و نزدیک میان آن چهار
 که کبیر است و قیطن است و او آن که کبیر است از صورت قیطن است که از یک که با پنج و
در سیزدهم بر جنوب چهارم که کبیر است قیطن است از قدر چهارم یکش از جنوب ترین دو که کبیر
 تا از آن مرجم که کبیر است قیطن است زیادت از دو که با پنج و **در سیزدهم** از نزد و جنوب
 زیادت از یک که از اراصفه قدر چهارم است و بطریق سیزدهم آورده و **در سیزدهم** از نزد و جنوب
 ایل است مقدار زیادت از یک که رو نیم و اراصفه قدر چهارم است و بطریق سیزدهم آورده و او
 با نوزدهم و هشتاد و یک بر قطر است تا است **در سیزدهم** در سیزدهم است از قدر چهارم بر بعد
 دو که و او مضاعف است و بر جنوب که کبیر است و او است و **در سیزدهم** در سیزدهم است
 است از قدر چهارم که کبیر است و **در سیزدهم** در سیزدهم است دوم است که بر بعد یک که
 تا از قدر چهارم است پس از این نیست که کبیر در جنوب منقطع شود و تا نیست و چهارم
 رسد و او که کبیر است از اراصفه قدر چهارم و بطریق سیزدهم آورده میان مرده و مقدار یکش است
در سیزدهم بر جنوب نیست چهارم است از قدر چهارم میان مرده و مقدار یکش است **در سیزدهم**
در سیزدهم در سیزدهم است میان مرده و مقدار چهارم که کبیر است و در جانب جنوب
 و مشرق که کبیر است **در سیزدهم** در سیزدهم است از قدر چهارم و او شش از و کبیر است از اراصفه قدر چهارم و بطریق سیزدهم
 مطلق آورده و **در سیزدهم** در سیزدهم است از و کبیر است از و جنوب ایل از قدر چهارم میان مرده

مقدار

مقدار و کبیر است **در سیزدهم** در سیزدهم است و بیکش از و مقدار سیزدهم که از اراصفه قدر چهارم
 است و بطریق سیزدهم آورده و **در سیزدهم** در سیزدهم است از قدر چهارم که کبیر است
 از و مقدار که کبیر است **در سیزدهم** در سیزدهم است بیکش از و مقدار چهارم است و از و ایل است
 جنوب میان مرده و مقدار سیزدهم که با پنج و **در سیزدهم** در سیزدهم است دوم است نزدیک با و او از و ایل
 بشمال میان مرده و مقدار سیزدهم که با پنج و او هم از قدر چهارم است و **در سیزدهم** در سیزدهم است
 بیکش از و یک است میان او و نزدیک ترین این با و مقدار چهارم است با پنج و او از و ایل
 است بر اسطح با جنوب و او که کبیر است و در سیزدهم است بیکش از و کبیر است و در سیزدهم است
 که از این که کبیر است از قدر چهارم است و بیکش از و کبیر است و در سیزدهم است او که کبیر است و از و ایل
 چهارم و بر جنوب نیست و یک که از اراصفه قدر سیزدهم است و در سیزدهم است از قدر چهارم و بجم
 آن که کبیر است بیکش از و کبیر است که در سیزدهم است از و کبیر است از قدر چهارم و بجم
 که در سیزدهم است از و کبیر است و او هم و سیزدهم است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است
 است بر سطر و بر کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است
 با از است بر کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است
 او انداد و خاتم خوانند و از ایشان شش رخ و چهار خاید و یکا و طایع و از این که کبیر است از و کبیر است
 قیطن خوانند و غیر خاید و یکش از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است
 و میان این طایع و آن طایع که کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است
 مرجم و بیکش از و آن موضع که کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است
 از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است
 خضع دوم و در آن میان از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است
 که در سیزدهم است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است از و کبیر است

المشرق

المشرق

الشيخ الميرزا محمد علي الخليلي
الشيخ الميرزا محمد علي الخليلي

الحبيب

المشهور

الشهاد

أخوالهم

العرب

جوز الفرج مشرقاً في
القيطس

منه
الشيخ
الشيخ
الشيخ

16

10

الطبعة الأولى

الحرف

الفرقة الغنائية

هذه الاربعه مشتركه
والقيطيس

صورت

Handwritten text in cursive script, likely a letter or journal entry. The text is faint and difficult to read due to fading and bleed-through from the reverse side.

Handwritten text in cursive script, continuing from the previous block. The text is faint and difficult to read due to fading and bleed-through from the reverse side.

Handwritten text at the top of the right page, possibly a signature or a heading. The text is faint and difficult to read.

Small handwritten note or signature in the upper middle section of the right page.

Small handwritten note or signature at the bottom of the right page.

کوکب ارض

و آن دوازده کوکب است از صورت و هیچ کوکب در صورت خارج صورت نیست و او در بر دوازده
 چهار است رویش با ضرب و موقوفش با مشرق کوکب **اول** شمال دو کوکب مقدم است از چهار کوکب
 مجتمع بیکدیگر نزدیک بر دو کوکب اندر در بر جلای **الکواکب** بر این دو کوکب و بر جلای **الکواکب**
 از دو کوکب با **دوم** جنوبی از دو کوکب است نزدیک با و بر بعد از آن یکی **سوم** شمال از دو کوکب
 تا است از همان چهار کوکب و **چهارم** جنوبی آن دو کوکب است و در چهار از قدر بجم اند و **پنجم** بر جنوب
 این چهار کوکب است بر موضع رخ از روز از قدر چهارم است بعد از آن از دو کوکب جنوبی و نزدیک
 دو کوکب **ششم** بر طرف است است از اعظم قدر چهارم بعد از آن **هفتم** بر طرف است و جنوب
 قدر چهارم شمال آن دو کوکب که در **پنجم** و **ششم** اند و بر میان بدن است از اصفه
 سیم و بطلیس مطلقا آورده جنوبی از آن دو کوکب است در **پنجم** بعد از آن بعد از آن
 که از دو کوکب با **هشتم** از اصفه **نهم** است و بطلیس مطلقا آورده و شمال آن دو کوکب

تا است

تا است از همان چهار از آن قدر چهارم بعد از آن که شمال دو کوکب مقدم است از یک
 سه است و جنوبی از دو کوکب است از قدر چهارم بعد از آن که شمال از آن یادت
 از آن که است و بعد از آن **نهم** که جنوبی دو کوکب مقدم است از یادت از دو کوکب است
 و آن دو کوکب یعنی **نهم** و **دوم** بر پاها اند و مقدم دو کوکب است که شمال این چهار
 کوکب اند بر پشت از نزدیک قطن که میان دو سرون یا رخ از آن قدر چهارم بعد از آن
 که میان است مقدار سه کوکب و تا است از آن دو کوکب است و بر طرف دنبال است
 از آن قدر چهارم بعد از آن یادت از یک که با **نهم** و **دوم** بر پاها است و از آن
 ایشان و پاها است و از مقدار سه کوکب یا **نهم** و **دوم** بر پاها است و از آن
 و **نهم** و **دوم** که کوکب صورت که **سوم** و **چهارم** و **پنجم** و **ششم** و **هفتم** و **هشتم** و **نهم** و **دوم**
 به و در بر و پاها است در موضع کت و در بعضی کتب آنرا دیده ام که آنرا نهال خوانند و

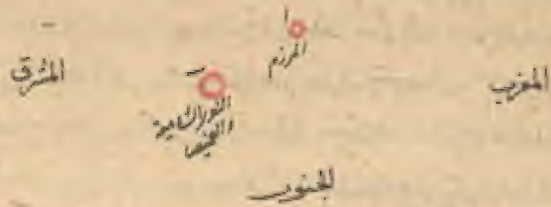
ارنب اینست

صورت ارض چنانست بدگره بیند



اصغر
ن که بر سرها تو امین اند و میان شهری یاقی
و شن تراست از قدم اول است و او را بو
ند و دیگر در پیش اوست و ازو بناهای
و را بنا می خوانند که در نزد شمالی هم فروست
بهی است و چون شهری یاقی بر عقب سهیل
نست شمالی هم بنا اند بر سهیل بگویند حتی
آورد و این دو کوکب را ذراع مقبوضه
ذراع کوسرها تو امین است متناخر است
است و نزدیک بحر او کانه و بهشت نورانی
و ان غلط است چه منزلت ذراع بهشت
ت کلب اصغر حنا نمک بر کوه بنشیند

صورت کلب اصغر حنا که باستان پندند
الشمال



کواکب سفینه

و ان جمله پنج کوکب است از نفس صورت و خارج صورت هم کوکب صورت نیست و
کوکب اول و مقدم دو کوکب است که بر طرف کشتی اند و او شایک ترین کوکب این صورت است
در هر کوکب یک کواکب از قدم پنجم است در طرف شرقی مجرای حمار مجرة و دوم تالی همان دو کوکب است
از قدم سیم بعدش از اول در جانب شرق زیاد است از یک کواکب و از نزدیک مجرة است بر جانب
شرق او سیم شمالی دو کوکب متقارن است بر جنوب اول انانیم و قدر رابع و بطلیموس
مطلقا از رابع آورده بعدش از اول در جنوب همان قدر است که میان اول و دوم
و چهارم بر جنوب سیم است بعدش از سیم مقدار بیستی از قدم پنجم است و بطلیموس
قدر حمار آورده و این هر دو کوکب بالا تر پیش اند یعنی با اول کشتی ان تر پیش

المغرب
الشمال
الجنوب
المشرق

صورت کلب اصغر حنا

کما کوثره دارد و کوثره موثر گشتی باشد و پنجم شمالی و کوکب است که بر سیم و چهارم متقدم اند
 و هم بر شکل ایشان اندالا انکه بعد میان این دو کوکب اندک زیادت از دوسیم و چهارم
 باشد و بعد پنجم از چهارم در جانب مغرب مقدار یک گز باشد و از آن قدر پنجم است و بطریق
 از قدر چهارم آورده و هشتم جنوب همان دو کوکب است و بر جنوب سیم است و از اعظم قدر
 چهارم و بطریق سوز قدر سیم و هجده و کوکب سیم که مطلقا از چهارم آورده از کوکب
 است بعد شش از پنجم در جنوب دو کسکری باشد و او هم بر میان تریس است و ایشان
 بجنوب و مال ترا زسیم و چهارم اند و هفتم متقدم سه کوکب است که بر سیم یک گز اند
 هم نزدیک در زیر تریس بر جنوب ششم و از قدر چهارم است بعد او از ششم کمتر
 از یک گز باشد و از هر قدر موصوفه کلی معنی آن کوکب روشن که بر دنبال است در
 شمال و مشرق مقدار یک گز و نیم و هشتم در پس هفتم است بعد شش از دهم در مشرق کمتر
 از یک گز و از قدر چهارم است و هم ملاصق هشتم است و از آنکه شمال و مغرب مال
 و هشتم بسیار مضاعف شده و از قدر پنجم است و بطریق سوز از چهارم آورده و او
 در میان هفتم و هشتم است برد و بعد متساوی و دهم در پس هشتم است هم بر سیم
 آن سه کوکب بعد شش از هشتم در مشرق مقدار یک گز و نیم از آن قدر چهارم است
 و بطریق سوز مطلقا از چهارم آورده و او پنجم نزدیک تر است و این کوکب یعنی زسیم
 نادم در میان مجره اند در پس کوکب هجده که بر دنبال است و یازدهم در پس
 هجدهم کلب است اندک از جنوب و نزدیکست بکناره غربی مجره از آن قدر پنجم
 و بطریق سوز از چهارم آورده بعد شش از هجدهم کلب زیادت از یک گز باشد و دوازدهم
 بر جنوب یازدهم است و دوازدهم از میان هجده و نزدیک سه گز از قدر سیم است و
 دوبران جوب اندک کوثر یعنی پس گشتی پرو بنا کنند و او مضاعف است و نزدیک
 باو کوکب ملاصق است و سیزدهم میان یازدهم و دوازدهم است و از میان مشرق
 مال او و بر جنوب یازدهم است از قدر پنجم و بر فرخ کوثر است یعنی نو روی گشتی

که بر این

که بر این باشند و یازدهم مال تراست بعد شش از یازدهم در جنوب و مشرق دو گز و نیم
 و چهاردهم بر جنوب سیزدهم است هم از قدر پنجم و در پس دوازدهم است بر فرخ سینه
 کوثر و با سیزدهم و دوازدهم بر شکل مثلثی است که بقسما و جالساقین مانند مثلث
 دوازدهم که روشن تر است و دو کز تا یک تر اند بر قاعده اند بعد شش از سیزدهم
 در جنوب و مشرق مقدار دو کز باشد و آن ضلع که میان او و دوازدهم است از دو
 ساق مثلث اندک کوتاه تر است و یازدهم و شانزدهم در پس چهاردهم اند و نزدیک
 باو از قدر چهارم و از میان یازدهم شمالی تر است بعد شش از چهاردهم نیم گز باشد
 و شانزدهم در پس یازدهم است و اندک از جنوب تری میان ایشان که نزدیکتر
 بحشم دیدار و هم بر فرخ کوثر اند و هفدهم کوکب روشن است در پس شانزدهم و هم
 بر فرخ کوثر است از قدر دهم و بر جنوب مجره بر کنار او از بیرون بعد شش از شانزدهم
 زیادت از دو کز و هجدهم و نوزدهم دو کوکب تا یک بیک دیگر نزدیک از قدر پنجم و بیرون
 کوکب روشن و نزدیک باو و از میان هجدهم و متقدم است و جنوبی تر و نوزدهم
 تا بیست بعد او از کوکب روشن مقدار بیست و از هجدهم مقدار یک گز و بیست
 و بیست و یک مال از هفدهم است اندک روشن است و نزدیک باو و هجدهم و ماس کنار
 مجره اند اما از داخل و متقدم بیست است و تا بیست و یک بعد هر یک از کوکب روشن
 یعنی هجدهم مقدار بیست باشد و هجدهم و از قدر پنجم و بیست و دهم شمالی سه کوکب است
 که هر سه از قدر چهارم اند در پس هفدهم که روشن است و بر تریست یعنی باو و آنها اند
 و بر اصل قاعده یعنی بر گشتی و بر کنار شرقی مجره اند و در طول و عرض ایشان خطائی است
 چه بر ایشان بخلاف آن اند که بر کوه می افتند و بیست و سیم بر جنوب بیست و دهم
 است در میان مجره بعد شش از هجدهم و کوثر بیست و چهارم بر جنوب بیست و سیم است
 و اندک در پس او بعد شش از هجدهم یک گز باشد و بیست و دهم و بیست و ششم دو کوکب
 متقارن اند از کوثر قدر چهارم و شمالی تر است و پنجم است و بر طرف غربی مجره است و دیگر
 یک خارج مجره است نزدیک مجره بعد میان هجده و پنجم گز باشد و جنوب بیست و سیم و بیست

و چهارم اند و بیت و هفتم و هشتم و نهم و کوب اند بر هفت از جانب شمال است و
 و بیت و چهارم و از ایشان دو در میان دقل یعنی نزدیک و شمالی تر است و هفتم
 و نهم و کوب شمالی جزایر است از جانب و بیت و هفتم و جنوبی است داخل بحر و میان
 هر دو یک جزایر است و از قدر چهارم اند و بطلیوس از نیم آورده و بیت و نهم و
 دو کوب متقارن اند بر طرف دقل بر شمال است و هفتم هر دو از اصف در چهارم و بطلیوس
 مطلقا از چهارم آورده و ایشان بقدر نیم نزدیکتر اند و متقدم است و نیم شمالی
 سیام میان هر دو یک بدست است و میان هر یک از ایشان و بیت هفتم مقدار سه
 و سی و یک کوب روشن است از قدر دوم در پس بیت و نیم و بیت و چهارم خطی
 مستقیم که از و هفتم روشن کنند میان هر دو یک کوب و سی و دوم بر شمال است و
 و از شرقی و از ایشان یکی داخل جزایر است و دیگری خارج و کنار شرقی جزایر است و
 می کنند و بعد میان هر دو در شمال و شرقی زیادت از سه جزایر است و از قدر نیم است
 و بطلیوس از اصف دوم آورده و سی و سی و در پس هفتم است که روشن است و از
 جنوب یا از اعظم قدر چهارم است و بطلیوس مطلقا آورده و بران جهت که در کل
 بر و بنا کنند و خطی که از و هفتم کشند که روشن است میان هر دو و نوزدهم
 که تا یک اند یک در بعد از هفتم در مغرب و جنوب مقدار پنج جزایر است و
 و چهارم در پس و نیم است و مایل از و جنوب بعد از از مقدار سه جزایر است
 ششم است و او کوب مضاعف است که ملاصق او کوبی است که با مضاعف است
 و سی و پنجم در پس و چهارم است و از قدر دوم است بعد از سی و چهارم که تا یک
 است مقدار دو جزایر است و باسی و چهارم و سی و سی و خطی است اندک خمیده و بیت
 خم با جنوب دارد و چون تا می کنیم هر دو را که بر دینا الیک است با دو از دم ازین
 صورت که مضاعف است و باسی و سی و و چهارم و سی و پنجم و خطی مقوس را
 و بیت قوس با جنوب و شرق باشد و سی و هشتم بر جنوب سی و پنجم است متاخر
 از و بران جنوب که بنیاد گشتی باشد از قدر چهارم و بطلیوس از قدر دوم آورده

بعدش

بعد از از و مقدار چهار جزایر است و سی و هفتم در پس و ششم باشد و باسی و پنجم
 و سی و هشتم بر مطلق قائم زاویه باشد و سی و هشتم بر زاویه قاعده است و او از قدر نیم است
 بعد از از سی و ششم زیادت از بعد سی و ششم از سی و پنجم است و باسی و هفتم
 بر بعد یک که کوبی سی و بی است و سی و هشتم در پس و سی و هفتم است و از قدر نیم است
 بعد از از سی و هفتم مقدار چهار جزایر است و باسی و هفتم و سی و هشتم بر خطی
 مستقیم است و سی و نهم در پس و سی و هشتم است و از و جنوب مایل و باسی و هشتم
 و سی و هفتم بر شکل مثلث قائم الزاویه است و سی و هشتم بر زاویه قاعده است میان
 سی و نهم و سی و هشتم که از کوب باشد و طول عرض هر دو در کتاب محلی خط است
 چه بر اسمان بخلاف آنست که بر کوه می افتد و سی و نهم از قدر نیم است و بطلیوس از دم
 آورده و در میان سی و هشتم و سی و نهم است و از ایشان متاخر و از قدر چهارم است
 و بطلیوس از نیم آورده بعد از از سی و هشتم در شرق و جنوب زیادت از کوبی
 باشد و از سی و نهم در شرق و شمال مقدار دو کوب و چهل و یک در پس چهل و یک است بعد
 از چهل و یک در شرق و شمال مقدار سه جزایر است و از قدر چهارم است از اعظم قدر و بطلیوس
 از دم آورده و او بر آخر گشتی است نزدیک بکناره جنوبی جزایر و باسی و هشتم و
 سی و هفتم و سی و هشتم و خطی مستقیم است و بر کوه چنبر غی افتد و بر جنوب سی و
 هفتم مقدار چهار کوب است او کوبی است از اصف در پس که بطلیوس از کوه و نکرده چهل
 و دوم بر طرف سکان متقدم شمالی است از اصف و سکان دینا گشتی باشد اما درین
 موضع جغرافی خواهد که از او گشتی گویند و بر جنوب آن چهار کوب که بر آن
 یک دیگر اند خارج صورت کلبه از قدر چهارم است و بطلیوس از اعظم این قدر آورده
 و میان او و بزرگترین کوب چهار کانه مذکور با و مقدار پنج جزایر است و چهل و پنجم در
 پس چهل و دوم است و بر سکان بر بعد پنج کوب از و از اصف در پس است و بطلیوس
 مطلقا آورده و چهل و چهارم آن کوب روشن نزدیک است که او را سهیل خوانند

و او بر طرف سكان تالي جنوب است و جنوبی ترین کواکب سفینه است و از قدر اولت و او را
 بر ابطر لایها جنوبی نقش کنند و سهیل قریف کنند و چهل و پنجم در کواکب چهارم است
 و اندکی بشمال ایل و هم بر سكان تالي جنوبی است و از اصغر قد رسم است و بطلیموس
 آورده بعد از سهیل که چهل و چهارم است پنجم دیدار مقدار سه کواکب باشد و از
 عرب در سهیل و کواکب سفینه چند روایت مختلف کرده اند بعضی گفته اند این
 این کواکب بزرگ روشن را که بر طرف سكان تالي است یعنی چهل و چهارم بر ابطر سهیل
 گویند و دیگر کواکب روشن را که با و نزدیک اند و از قدر دوم اند و آن هفدهم و بیست و یکم
 و سی و پنجم است سهیل بلقیث و سهیل حصار و سهیل رقاش و سهیل ورن و سهیل
 محلق و محنت خوانند مقید باین نامها و قومی دیگر گفته اند حصار و ورن و محنت
 که پیش از سهیل بر آیند و آن دو کواکب روشن اند از طالع یا زده کواکب که خارج صفا
 کلب است و هیچ کدام از این دو کواکب تعیین نکرده است که کدام کواکب همیشه نام دارد از این
 نامها مذکور و سهیل در و ذکار ما در بیست و نه درجه و چهل و اندر دقیقه است از
 جنوب و بعد از سلطان از قطب جنوبی و صبر زده جز و سی و پنج دقیقه است و این
 سهیل در جنوبی هفتاد و پنج درجه پس بعد سهیل از قطب جنوبی و سی و هشت درجه
 سی و پنج دقیقه باشد و هر شهر که عرضش این قدر باشد در جانب شمال از مقدار انهار
 سهیل در آن شهر ماسرفی شود در جانب جنوب و بر باله زمین نیاید و هر موضع که
 عرضش از این مقدار کمتر باشد سهیل در آن موضع حور برد اکثره نصف النهار باشد از
 افق در جنوبی مقدار نقصان عرض از این مقدار مرتفع شود و ما در شهر سیر از خطه
 عرضی عرض افق است و نه درجه و سی و هشت دقیقه یا قدام پس ارتفاع سهیل اینجا
 برد اکثره نصف النهار نه درجه الا بیک دقیقه و قومی گفته اند در زیر سهیل و کواکب
 است که قدام سهیل اند و در زیر قدما سهیل و کواکب روشن سبیلند است که
 بعراق بنشیند و نه زمین بخارا و ولایت عرب و اهل تمامه که از این بنشیند بقدر خرا

ان کواکب

ان کواکب را و بطلمیوس از این هم گفته و ما ندانیم که این سخن حق است یا باطل و قومی گفته اند
 ابتداء کواکب سفینه از نزدیک سعد همام است و آخرش نزدیک سمک و سی و سیل و طالع
 ان سفینه است و یکا از ایشان با آنکه یاد کرده است که در هر شهری عبور غازی است که از او
 عذره لغو خوانند و برابر غازی سهیل بعد از ان گفته است سهیل بر چهارم از ان سفینه
 که نزدیک لوات تا نزدیک سمک و منقذع اول بر پیش است و ان کواکب روشن است که او را
 قمر حوت جنوبی خوانند و منقذع دوم که بر شوک جنوبی است از دقیقه طیس بر سر لوات و
 این سخن کسی است که نه سفینه شناخته و نه سعد را و به هر دو منقذع را و صورت
 صورت سفینه چنانکه بر کرم بنشیند
 الشماک



الغریب

الجنوب

کوالب نجیسا مع وان نوعی انواران باغ

و ان نسبت و هیچ کوکب است از نصف صورت و دو کوکب خارج از صورت سر و جنوب رها
جنوب است از صورت سرطان از چهار کوکب به خلف روبرو بعد بگرد یک و گردی دیگر در پیش
ترا یک با این ن و ان میان مشرق و غرب است بدو بعد است و در اندک از این ن
مجنوب با این ن و انی عطف کند تا جانب جنوب مشرق و بر دو کوکب بگذرد و بدو عطف کند و کوکب
روشن بگذرد و بر آفریدن از یک اقل است و با او چهار کوکب با پنج برضا آن کوکب بخشن
و در اندک بر سه کوکب بگذرد و در خط راست اند و کوکب عطف کند گرد پس آن سه کوکب بخشن
است و اندک از جنوب با این از صورت با طیار که تا حد است و بعد در او مشرق است باطله
بالا او است و هم در جنوب بر دو کوکب بگذرد و در جنوب و مشرق عطف کند و بر سه کوکب بگذرد که
در شکل مثلث اند و از آن عطف کند با جانب شمال و اقل کوکب غرب بگذرد و در مقدار او است
و میان هر دو صورت مشرق است پس در جانب مشرق بر کوکب بگذرد و در جنوب معانی اعراف
دوران مقدار غرب و در آنجا کوکب بگذرد و روشن که بالا از صورت است و کوکب اقل
از صورت جنوب بر دو کوکب مقدم است از آن چهار کوکب که بگذرد سر اند از اصف در چهار است
و بطریق مطلقا آورده و در دو سمت ایران دو کوکب است بخشن از اقل زیاده از آن بخشن
و سیم شمال از کوکب که نام است از همان چند کوکب و بخشن از دوم زیاده از آن است و از قدر چهارم
است و چهار جنوب همان کوکب است و از قدر چهارم است بخشن از سیم مقدار یک گروهیم است و از اقل
مقدار سیم گروهیم که است از اصف در چهارم سیم با و مفاد شده است و بطریق
و اگر از اندک و سیم در سیم است بر بعد یک گروهیم با عظم در چهارم است و بطریق مطلقا
آورده و سیم در سیم است و از جنوب با این و برین کردن است اندک سیم بخشن از سیم
گروهیم و سیم جنوب سیم است از قدر سیم بخشن از سیم یک گروهیم و بطریق و از اندک
بخشن با این که کردن است و از قدر چهارم بخشن است مقدار دو گروهیم و سیم از سیم
کوکب که در سیم بخشن اند بر شمال آن کوکب روشن که بر آفریدن است و از اصف در

چهارم است و بطریق مطلقا آورده و بدین ترتیب است و نهم در پس هشتم است و یازدهم
 از یک کوز از اصف قد چهارم است و بطریق مطلقا آورده و دهم در جنوب چهارم است از
 اصف قد چهارم و بطریق مطلقا آورده و بعد از آن هشتم در جنوب چهارم است از یک کوز
 و این سه کوکب در خط مقوس اند و پشت قوس با جانب ششم دارد و بعد از آن ششم
 چهارم کوز باشد و یازدهم کوکب خورشید است از اصف قد چهارم و بطریق مطلقا
 آورده و او نیز میان کوکب هفتم و هشتم است و بر تالی است میان او و دوازدهم
 آن کوکب روشن تر و رنگ است که بر آخر کردن و اول است و از قدر دوم است و از
 نقش کنند و عنقا اشعاع خوانند و فرد نیز خوانند و سیزدهم متقدم سه کوکب
 که بر جنوب کوکب روشن اند و متاخرا از بعد از آن کوکب روشن مقدار پنج کوز چهارم
 اوسط همان سه کوکب در پس سیزدهم است بر بعد از آن از دوازدهم و از قدر چهارم
 و یازدهم در پس چهارم است و اندکی مایل باشد از اصف قد چهارم است و بطریق مطلقا
 آورده و بعد از آن چهارم مقدار دو و نعل کوزی باشد و عرض در خط خط است
 چه بحسب طول و عرض باشد بعد از آن چهارم یک کوز نیم باشد و شانزدهم
 متقدم سه کوکب و یکوات بر او است بعد از این سه کوکب مذکور و از اصف قد سیم است
 بعد از آن یازدهم در شرق و اندکی مایل جنوبی باشد از سه کوز باشد و هفدهم اوسط
 این سه کوکب است در پس شانزدهم از اصف قد چهارم و بطریق مطلقا آورده
 بعد از آن یک کوز نیم باشد و هفدهم تالی این سه کوکب است و از قدر سیم است
 از هفدهم یک کوز نیم باشد و بطریق مطلقا است این سه کوکب بر خطی مستقیم اند
 و نه جان است تالی مقوس دارد و خطی مستقیم که از شانزدهم به زدهم کشند و یک
 هفدهم گذرد و بعد از هفدهم کوکب اول است از کوکب با طبع که بر قاعه او است
 مشترک است میان هردو صورت و در پس هفدهم است و از قدر چهارم بعد از
 از هفدهم یک کوز نیم و چون در کوکب با طبع شمرده اند اینجا در حساب نیارند

و نوزدهم در پس اوست و از جنوبی مایل بر بعد و کوز نیم از قدر چهارم و بطریق
 از اعظم چهارم شمرده و بیستم در جنوب نوزدهم است از قدر چهارم بعد و کوز نیم
 و بیست و یکم متقدم سه کوکب که از بیستم دور اند در جانب شرق و جنوب بعد
 از بیستم میان چهارم و پنج کوز نیم دیدار از اصف قد چهارم است از بیست و یکم یک کوز
 و نیم و بیست و سیم تالی همان سه کوکب و تالی تر است از او سطر و بیست و یکم است
 بعد از او سطر زیادت از یک کوز و از بیست و یکم زیادت از دوازدهم و از قدر سیم است
 این سه کوکب بر خط مطلقا اند از جنوب کوکب عرب و دور اند نشان و از اینجا خطی
 کشند به تالی و بر او کوکب عرب بگذرد که بر متقارست و مشترک است که بر تالی
 و هم میان هردو صورت مشترک است و از اینجا به بیست و چهارم کوکب رسد بعد از
 آنکه باره گسته باشد و او متقدم دو کوکب روشن است بر جنوب بحال اعزل که
 میان سالک اند و میان سرود و منکب قطب و برین دنبال است از اصف قد سیم
 و بطریق از اصف قد چهارم آورده بعد از آن کوکب که بر پای آسمان رشتن کند
 باشد و از حاک اعزل مقدار یک نیزه و بیست و پنج تالی همان دو کوکب است و طرف
 دنبال است و هم از اصف قد سیم است و بطریق از اصف قد چهارم شمرده بعد از آن بیست
 و چهارم در شرق و جنوب مقدار هشت کوز باشد و او با بیست و چهارم و با کوکبی
 که بر منکب جبه قطب و س است بر خطی تالی و تالی مقارن اند و بر خطی منکب
 قطب و س است و است آن دو کوکب که خارج صورت اند و بر جنوب آن دو کوکب
 متقدم است از جمله چهارم کوکب که بر سر اند بعد از آن جنوبی ترین آن دو کوکب مقدار
 پنج کوز باشد و از قدر سیم است و دوم بر تالی یازدهم است تالی آن سه کوکب که بعد از
 کوکب روشن اند میان یازدهم و میان قلبه لاسید برود و بعد مقارن و از قدر چهارم
 و بطریق از سیم شمرده و او در پس آن کوکب روشن است بعد از آن یازدهم که تالی بر
 کوکب مذکور است در بحال مقدار رشتن کز است و از کوکب روشن یعنی فرد در شرق

و شال مقدار هشت کوز و از نزدیک کوکب دوم خارج صورت سطرک کوکب بیرون آید
میان کوکب شجاع و کوکب اسد که بر جانب مشرق و جنوب بگذرد و از زیر پای اسد
عطف کند با جانب مشرق و شال تا بان کوکب پنجم رسد از بعد از آن که روشن است بر
جب است و اول کوکب عوا است که یکی از منازل قمرات و در پیش کوکب فرد
یک کوز کوکب است روشن تر از آن کوکب تاریک که بر شال است که ذکرش نکرده اند
و از قدر پنجم است و بر جنوب این کوکب بر بعد زیادت از یک کوز کوکب دیگر است از قدر
ششم که هم ذکر نکرده است و عمرش کوکب دوازدهم را که روشن است
و در آخر کردن است فرد خوانند از آن جهت که از کوکب دیگر که شش هم چون
او باشند منفرست و در جانب جنوب تنها و اما در دیگر کوکب شجاع و وانا
که از عرب آورده اند مختلف است بر وایتی آورده اند که میان فرد و خیا یعنی
بشیر کوکب چند است برد و از افتاده مانند رسن که از انرا سیراف خوانند
یعنی کنار خا، باریک از استخوانها جلوی بان کوکب شجاع خواسته و بخیا کوکب
غراب و گفته است میان سراسیمه و خیا کوکب چند مستدیر است و از اجمال
خوانند و بان هم کوکب غراب خواسته و بعد از آن گفته میان فرد و زبانا
عقرب خیا، یمانی است و از خیا بیرون کوکب غراب هم کوکب نیست که بخیا و تیش
توان کرد و بر وایتی دیگر گفته اند میان فرد و زبانا، عقرب خیا است و بعد از
خیا سراسیمه و سراسیمه را بعد از کوکب غراب خوانده و گفته اند خیا عرش
حاک است و از ام غیر خیا خوانده پس گفته میان سراسیمه و خیا کوکب مستدیر است
که از ام حلف خوانند یعنی کوکب باطیه و از ام بعد از خیا خوانده و او میان
فرد و خیا است و این دلیل است بر آنکه این را وی این کوکب نشناخته و بر وایتی
دیگر گفته اند میان فرد و زبانا، عقرب خیا است و بعد از آن سراسیمه و خیا

چهار کوکب است که از ام عرش شمال خوانند و معلق میان سراسیمه و خیا است
و این را وی معلق بعد از خیا خوانده و این روایت از متقدمان کرده و معروف است
و بعضی گفته اند میان فرد و زبانا، خیا است پس سراسیمه و معلق و اکثر
روایات برین مذهب است و سراسیمه از کوکب شجاع است میان فرد و کوکب
غراب که از ام عرش شمال خوانند یعنی از سیزدهم تا بیست و سیم که از آن مثلث
است که بر جنوب کوکب غراب است و اما کوکب دوم خارج صورت بان
سطرک از و بیرون می آید میان کوکب شجاع و کوکب اسد بان کوکب دوم
که بر سطر افتد از اسد و باقی کوکب شجاع و کوکب میان جمله را
خیل خوانند یعنی اسبان و کوکب خرد را که در آن میانها اندازند خیل
یعنی اسب گرگان و در میان آن جمله کوکب باطیه را که میان فرد و کوکب غراب
اند معلق خوانند و صورت کوکب شجاع با کوکب باطیه و غراب اینست

صورت سجاع چنانکه مکره پندد باطیه و سجاع

اب



که هفتاد و نه قطری

المجنوب

کواکب باطیه

و آن هفت کواکب است بر شمال کواکب سجاع و اول بر قاعده باطیه است که میان هر دو
میان همدوم و نود و نهم از کواکب سجاع و هجدهم نزدیکتر و از قدر چهارم است و دوم جنوب
آن دو کواکب که در میان باطیه اند و سیم شمالی همان دو کواکب است و هر دو از قدر چهارم
و با اول بر قاعده است بر شکل مثلثی اند که میثاقی الساقین مانند طولانی است و شش
کواکب قاعده باشند و هر ساقی از مقدار سه کواکب ساق اندک درازتر و قاعده
از یک کواکب و چهارم بر کنار جنوبی باطیه است از اصغر قدر سیم و بطلیموس مطلقا از چهارم
و پنجم بر کنار شمالی است و بعد از سیم نزدیکتر است و ششم بر عروه یعنی گوشه جنوبی است در
کواکب جنوبی از آن دو که در میان باطیه اند در پیش اند که بر کنار جنوبی است از آن دو که
یکند از نزدیکتر است بعد از آن دو کواکب که در زیاد است از کوی و از جنوبی از آن دو کواکب میان
باطیه و کواکب از اصغر قدر چهارم است و هفتم بر عروه شمالی است مقابل اند که بر عروه
جنوبی است و از اصغر قدر چهارم است و بطلیموس مطلقا آورده و جای او را کنار
شمالی هم بر قیاس ششم است از کنار جنوبی و از کواکب جنوبی از آن دو کواکب میان
و این کواکب در پیش کواکب غراب اند و عرب جمله را مختلف خوانند و صورت
باطیه اینست

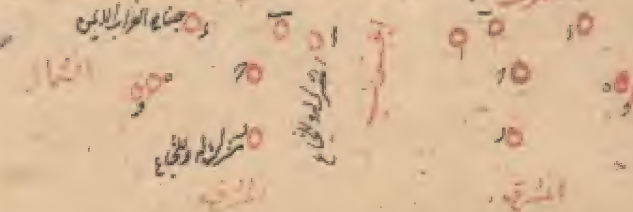
صورت باطلیم چنانکه بر گره پینته
صورت باطلیم چنانکه بر آسمان پینته



کواکب عذار

کواکب غراب

و این هفت کواکب است در پس باطلیم و در جنوب سماک اهل در پیش و کواکب
برخاسته است از ارض و قدر سیم است و بطول و عرض مطلقا آورده و در برابر است بر شمال
کواکب متعارف از قدر سیم است بعدش از اول زیادت از یک که باشد و سیم در
پس دوم است و از یک از و شمس باطلیم و در جنوب و در زیادت از یک که باشد
در برابر خراج است و از مقدار آن دو کواکب در نشان است که بر دو بال بعد از دوم
که بر سر است و در نشان است در شمس زیادت از سه که از قدر سیم است و با یک بر سر
و با یک بر مقدار است بر خطی در است با است و از راه سطرلاب نقش کنند و **خارج**
الغراب الاصل خوانند **خمس** قالی عانی دو کواکب در نشان است که بر دو بال اند بعدش از
چهارم در شرق و از یک بعدی باشد از دو که باشد و از بر خراج است از قدر سیم و سیم
تا پنج هم است و با و نزدیک بعدش از دو که از بدستی و از قدر چهارم است و پنجم
با و مدافعت شده است و **خمس** بر پانی اول است در پس سیم و با سیم و با دوم که بر سر است
بر خطی خنجره است و پشت خم با دو کواکب خراج دارد و در نشان است از سیم نزدیک است بعد سیم
از دو که بر سر است در نشان است و دو هم از قدر سیم است و مشترک است میان
غراب و خراج و غراب این کواکب بخلاف از او خوانند یعنی کهل شمس و گویند
که با یکی قمر در بر و بخلاف از او خوانند که این کواکب با عرض سماک اهل نیز گویند و
چهارم ششترن و خراج یعنی خنجره ششترن نیز گویند و صورت غراب اینست
صورت غراب چنانکه بر گره پینته صورت غراب چنانکه بر آسمان پینته



کوکب قنطوس و سیج

اما قنطوس صورت حیوانی است برهنه او از سر تا آخر پشت بر صورت مردم
و بدن او بر صورت آب از جای که ابتدا پشت باشد تا دهن و بر جنوب صورت چنان
است که در شرق است و کف و دهن او استوار از جانب غرب و بطول رس گفت که کوکب
سی و هفت است و آن سی و هفتی است که کوکب سی و هفت است و کوکب **اول**
جنوبی ترین چهار کوکب جمیع است که بر سر دهن میان دو شکب ازین بنیشت ثانی و
دوم شام ترین کوکب است و هر دو از قدر جمیع اند و بطول رس از اعظم تا اورد و
سیج مقدم دو کوکب باقی است و میان لای دوم است بر سر دهن از هر یکی دو شکب ازین
و از قدر چهارم است و بطول رس از اعظم تا اورد و **چهارم** تا دهن از کوکب است و او
باقی آن چهار کوکب است میان اولی و دوم است و بر سر دهن است و هر دو از قدر جمیع
و بعد از آن از اولی جنوبی مقدار بدستی از قدر جمیع است و بطول رس از اعظم تا اورد و این
چهار کوکب بر جنوب آن دو کوکب اند که بر جنوب شرق اند و کوکب است و جمیع
کی بر طرف غرب است نزدیکتر اند و **سیج** بر شکب جنوب است کی مقدم است از قدر سیج

بقی الاول

بقی الاول کی بر سر است و جنوب غرب زیاد است از قدر **سیج** بر شکب
و است است از قدر سیج و از اول جنوبی کی بر سر است بر شرق و شکب جنوب
بین مقدار دو کوکب **سیج** بر کف جنوب است بر جنوب جمیع از قدر جمیع و بطول رس از جمیع
اورد و بعد از آن از جمیع کی بر شکب جنوب است مقدار یک کوکب است و **سیج** درین
ششم است کی بر شکب است است و او نزدیکترین کوکب است با در جنوب شرق و از آن
قدر چهارم است و بطول رس مطلقا اورد و میان هر دو یک کوکب است و **سیج** درین ششم
است و از اولی که بر شرقی مایل به پیش از دو شکب یک کوکب از قدر چهارم است و بطول
گفته بر دو قصب که است یعنی بر شرقی از کی قنطوس است است از **دوم** و **سیج**
است و هفتم از دهن است و شمال مایل و هر دو از قدر چهارم و از یک تا دهن است ازین
دوم است و جنوبی تر از دهن است و میان هر دو هفتم دید از زیادت از کز و بر جنوبی اندوم
از هر یکی ازین ششم و هفتم مقدار یک باشد و هفتم نزدیکتر است و بطول رس هر دو در طرف شرق
از مقدار **دوم** و **سیج** درین ششم است کی بر کف است است و از او جنوبی تا دهن
زیادت از هر یک باشد و او با هفتم و با جمیع کی بر شکب است است است است و از اعظم
قدر چهارم است و او بر بطول رس است **سیج** درین **دوم** و **سیج** درین **دوم** و او از دهن و با نزدیک
و ازین بنیشت جنوبی تر است **دوم** است و او در زیر دهن است و از اعظم قدر چهارم و بعد از
از او از دهن یک است و چهارم **دوم** و **سیج** درین **دوم** است از قدر چهارم و بطول رس از اعظم
این قدر شش و او در اعظم از دهن و **سیج** درین **دوم** است و این که بر جنوبی از دهن
و نیز **دوم** و چهارم یک نزدیکتر از دهن و بر شرقی هر دو بر بطول رس است از دهن جنوبی **سیج** و **سیج**
این که کوکب است و مایل شمالی بر یک کوکب از یک کوکب از دهن و او از اعظم قدر چهارم است و **سیج**
درین **دوم** است و او کوکبی درین است از قدر **سیج** و هفتم کی بر شرقی است و با ششم و درین کی بر شکب است
است است است است و او با **دوم** و **سیج** درین **دوم** کی بر طرف شرقی از دهن است است است و او با **دوم**

او گوشت بزرگ را من آن دو بر این پنج گوشت گورنای قرمز این را روغن است که از قد
آل است و به طرف است دست سوز است بر اسهال بسیار خوب اثرش کند و او را **سوز**
خوارند و با فنج جنوبی پس نزدیک غده و از فاعش و در دو سطح از ارتفاع کسول گرفته
و پس خوشتر مقدم همان در گوشت و از اعظم نور دوم است و به جلد و بر سطح از دوم
آورده بر کد دست چپ است و پیش از این روغن مقدار چهار گز از روی دوم که تالی
چهار گوشت نر گوشت که بر روی سینه اند یک نره بالا و **سوز** در پس یک است
و زنی که دوم بعد از آن یکی از این سفید یک گز روغن و از این و یکیم مثال با بزرگ است و از آن
قد چپ است و به جلد و بر سطح از قد چپ است و او را

و اما مسیح از پیروزه کوکب است که در این
صورت است و بطالع مسیح پیروزه کوکب است و در این کوکب قنطورس اند و بعضی با کوکب
قنطورس از پیروزه است و این صورت بر جنوب کوکب است و جنوب است و در پیش
ان میان قلب العقوب و سی و پنج کی بر طرف است است استور قنطورس است و نیز در جل
قنطورس و سی و دو مین سر و دو است با قلب العقوب دارد و با کوکب است و العقوب
و سی و دو مین در با جل قنطورس کوکب است از هر دو نیز پیروزه قنطورس است که بر طرف
است است قنطورس است نزدیک با و از هر دو نیز در شرق با جل است و از یک نیز است و از
از هر دو سیع است و بر طرف با سیع است که قنطورس است از هر دو است است که بر است
است و در جنوب این و کوکب است بر بعضی چنین می گویند از هر دو سیع است و از هر دو
سیع است و در این کوکب یک دیگر نزدیک است که بر است قنطورس است و سیع است و از هر دو
است که بر است قنطورس است و در شرق و جل قنطورس است و در قنطورس است و از هر دو
و کوکب است است و در این کوکب است و از هر دو است است و از هر دو است است و از هر دو
است و از هر دو است است و از هر دو است است و از هر دو است است و از هر دو است است و از هر دو

الاصحاح

از هر یک یک سیم و چهارم مقدار دیگر و از این چهارم است و بطریق کس قطره از چهارم آورده و در **ششم**
و **هفتم** دو کوبه شش پنجم و در جنوب آن دو کوبه یک سیم که نزدیک که بدست قطره رسد و با یک سیم
و تمام این پنجم است و از هر یک یک است و میان پنجم و دوم است از این که اندکی بیش از یک سیم
از هر یک که در این که از هر یک که در **هفتم** و **هشتم** هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم
یک که از هر یک یک است و در هر یک یک **نهم** و **دهم** هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم
و از هر یک یک که از هر یک یک است و در هر یک یک **یازدهم** و **بیستم** هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم
نیم و دانی است که **یازدهم** است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
کثیر از هر یک که از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
قطره رسد میان هر دو رسد و از هر یک یک که از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم
تدریجاً است و بطریق کس از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
بطریق کس که در هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
در میان است و از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
که از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
که در روشن است و در هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
و از هر یک یک که از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
هم بر این موضع موجود است که گفته است و میان **بیستم** و **دوم** است و از این که اندکی بیش از یک سیم
و از این که میان مایل و وجهی از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
که گفته است و در این که از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
از هر یک یک است و در هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
این که از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم
و وجهی تر از این که از هر یک یک است و از این که اندکی بیش از یک سیم است و از این که اندکی بیش از یک سیم

در اعظم چهارم خود تر است باید که از قدر پنج باشد و بطوریکه از اعظم چهارم آورده
 میان هر دو کوب از یک را باشد و بین آن دو کوب هم که کوب است از میان هر دو کوب اول
 از میان هر دو کوب است و چهارم نزدیکتر اند و **در کوب** متعارف اند بر هم منی
 پیش بر شرف آن دو کوب که بر گردن اند و آنکه مقدم است و نمای شرف تر از آن است
 و از اعظم قدر پنج است و بطوریکه از چهارم آورده و آنکه نمای است مقدم است و از
 اعظم پنج است و بقدر ششم نزدیکتر است و بطوریکه از اعظم چهارم آورده و در هر کوب
 چهارم که کوب عقرب اند که بر جانب جنوب هر کوب چهارم عقرب است و هم این
 بر جنوب ششم و ششم خارج صورت میزان اند و **در کوب** هم که کوب یک نزدیکتر اند
 در جنوب ششم و ششم که خارج صورت میزان اند و بر طرف است از میان این که در شرف
 از یک است و آنکه جنوبی مقدم است و نزدیکتر است و از قدر ششم است و بطوریکه از قدر چهارم
 چهارم آورده و آنکه نمای است و نمای است و از اعظم قدر پنج است و بطوریکه از
 از اعظم چهارم آورده و حرا ب کوب منظور است و سطح را بر **احاط** **سج**
 خوانند و آن بهاء خوشتر باشد و حرا ب کوب است و آن سوی بانی است بهت دارند
 و می و پنج را که بر طرف است است سورت میزان آن دو کوب روشن که بر کوب
 منظور است سطح اند و از قدر الی است باقی ششم که بر مقدم است و از اعظم قدر دوم است
 که در دست چپ سورت است **حاصل** و **در** خوانند و **مکلفین** و **مختار** نیز خوانند و هر کوب که در
 و در روع کنند که از مقدم است این بر من سبیل گذر و یا نزدیک بانی و چون یکی در روع
 کند کسی که بند باشد از کوب سبیل است و دیگر که سبیل است و بند که سبیل است و در میان
 که در روع اند و آنکه گذر سبیل است که از او بر روع بنز می بانی را **مکلفین** و **مختار**
 اند و هر سبیل که از این دو کوب هم حضا است که از او در روع بنز می بانی که مقدم است
 موجب آنکه حضا سبیل است که حضا در بنام و در مقدم که کوب از اعظم
 و صورت منظور است **سج** است

صورت میزان

صورت منظور است سبع خلک بکره بنده و این نیز در شرف می گویند

رسج

قنفورس

[illegible]

السير

جمہوریہ کوادیک قسطنطینیہ

کواکب معین

[illegible]

صورة من كتابه في الرياضيات

صوره من كتابه آستان قدس
شوق الشمال

محمد بن عبد الله بن محمد

[illegible]

کواکب حوت جنوبی
 وان یازده کوبه است از نقش صورت بر جنوب کواکب کمالا سر صورت بجا است شرق است
 و دنیا از جبهه مغرب و ابتدا سر از نزدیک آن کوبه روشن بزرگ است که بر آفتاب است یعنی
 و دوم کوبه ساکبا کمالا که او را بر اسطرلابها جنوبی نقش کنند و هم صورت جنوبی جدا و بر
 ده حوت جنوبی است و بطلمیوس گفته حوالی این صورت شش کوبه است خارج صورت میان
 دنیا جنوبی و میان سبت و ششم و هفتم که بر خند و ساق جیاند از پای ستورای
 و بر همان سمت و بوجیه پنجم صفت کرده است از طول و عرض آنها ایسان باید که بر جنوبی
 باشد

حوت

و دوازدهم

و دوازدهم جدی باشند که بر در کبه او اند و در این موضع که او گفته میان آن کوبه
 که بر دنیا است و میان آن دو کوبه که بر خند و ساق ستورای اند جز یک کوبه
 نیست که در هفتم کواکب را می خرد و زفته است و کوبی چند خرد تا ریزد که بزرگترین
 از قدر ششم است نه مان ترتیب نظام که او گفته است و بر جنوب کواکب حوت چند کوبه
 است بعضی از قدر دوم و بعضی از قدر ششم و چهارم و پنجم و بطلمیوس ذکر آن نکرده و ما را
 با کواکب حوت نقش کرده هم بر آن جمله که بر آسمان دیده ایم و کوبه اول بر ده است در پیش
 آن کوبه روشن بزرگ که بر آفتاب است از هفتم ساکبا کمالا و از دیشا از نزدیک مایل
 و از قدر چهارم است بعدش از کوبه روشن بزرگ مقدار سه کز و دوم در پس اول است
 و از جنوب کوبه بزرگ روشن است مایل هم از قدر چهارم است و او در پیش کوبه روشن
 بزرگ است و از جنوب مایل بعدش از قدر هفتم و جنوبی است بله کز و نیم و میان
 او و اول مقدار دو کز است و سیم بر جنوب کوبه بزرگ روشن است و در پس دوم بزرگ
 با و از قدر چهارم است شش از کوبه روشن زیاد است از یک کز و نیم و میان او و دوم مقدار یک
 است و چهارم بر شش کوبه روشن است بر تقویم شش از حوت بعدش از کوبه روشن زیاد
 از دو کز است و از قدر چهارم است و هم در پیش اول است از قدر ششم بعدش از اول زیاد است از دو کز است
 و او کوبی مضاعف است که کوبی دیگر ماله صفا و است و بر تقویم جنوبی است از حوت و ششم
 در پیش چهارم است و بر پشت است و از اصغر قدر ششم است و بطلمیوس از قدر چهارم آورده و بعدش
 از چهارم مقدار یک کز باشد و هفتم در پیش ششم است بعدش از او مقدار یک کز و وللی
 و هم بر پشت است از قدر پنجم و بطلمیوس گفته از قدر چهارم است و هفتم در پیش هفتم است
 از قدر پنجم و بطلمیوس از قدر چهارم آورده و هم بر پشت است بعدش از هفتم یک کز و وللی باشد
 و هم در پیش ششم است جنوب مایل اندکی و بر آخر پشت است از قدر پنجم از کبر آن قدر و بطلمیوس
 از قدر چهارم آورده بعدش از هفتم کمتر از دو کز باشد و هم بر جنوب پنجم است از قدر

چهارم و بر اصل بنال است بعد شوازم مقدار یک کوز باشد و این شش کوب یعنی چهارم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یقویس شمالی حوت اند بر پشت و یازدهم در جنوب دهم است و طرز بنال همانرا صغیر در سیم قدر سیم است و بطلبوس از قدر چهارم آورده و بعد شوازم در جنوب زیادت از دو کوز باشد و میان او و نهم یک بر شش باشد در جانب مغرب و جنوب مقدار سه کن است و صورت حوت جنوبی اینست

صورت حوت جنوبی چنانکه بر کرم بنهند

المشرق

الشمال

الجنوب

المغرب

داوود

اول کوب خارج از قدر نهم است و دهم و سیم از قدر چهارم است و هجده و ضعیف اند و چهارم از قدر سیم است و نهم از قدر دهم و ششم و هفتم از قدر چهارم و کوب بزرگ کوب علامت است و بر دهن حوت است کوب همل و دهم است از کوب سکه الما که او را هم حوت جنوبی خوانند کم

صورت حوت جنوبی چنانکه بر آسمان بنهند

المشرق
المغرب

الجنوب

المغرب

جدول کواکب حوت جفونی



قرآن کتاب

کتابا من عبد الله ارجو على حاجي طهراني على وجه السرعة
والاستكمال الطليع المتغلبين في مدرسة المشهور
الشيخ الفاضل الكاين في دار السلطنة امهاتان تحريرا
في سنة ١٢٠٠ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

فقد ساروا في شامهم من سحر وحر وشمس في ناس خالقهم من سحره دخلت انسان دماين جلفش به بايان وحقا
 قد نض من دانه احد وبيان علمي كد نوع انساني از اجناس مختلفه واحسان كيفيات متضاده آراسته واسا
 نيت همكل وادعمال صورت وكمال هيات ترين ساخته وبنوع خلعت طبع كرمنا باني آدم وخلقنا هيا في البر
 والبحر ورضا من الطيبات وقطبنا هر على كرمين خلقنا تفصيلا فواحدة فادري كرمين ضعيفا
 بواسطه عظام قوه وانظام خشيد وبوسله عصب وعضل مملوك وربط ونضبط كرايد جكمي كراسان دم
 در اذنه ورموز وانا فاضت روح در شير آيين فرمود تعالى شانه وعظم برهانه كرايد ليل الوهيش در هر جزه از جزه
 چيز خورشيد تا مان ظاهر است وعلامات وحدانيش در هر جزه از كليات چون ماه در افشان با هر شهر
 في كل شئ لداية تلى على ائده واحد قادري كرايد مكن فيكون جسد نفوس كوناكون بر لوح فطرت وحيه
 خلقت نكاشت واسباب فطرتش مهندزين با تاد جبال محكم داشت وحنن بختات وصلوات صلوات
 ذات كرمين اصلي ومقصود كرايد انشاء عالمه وابداه ويجاد ادم ووجود با وجود ووجود چنانچه فرمود لولا
 لما خلقت الافلاك **بسم الله الرحمن الرحيم** چراغ افروز چشمه علميش طرازا كرايد آفرويش وبراك واولاد او كرايد خلاصه
 هذا طريق دين ودين سالكان مسالك يقين اندا **ما بعد** نظر احباب بصيرت وبعبارت سرت پوشيدانيت
 كه مقصود اقصي ومطلب اعلى از خلق اشيا نفسا شايست چنانچه فرمود غر علا قدس وتعالى كذا خلقنا
 فاختبرنا ان نفوس خلقت الانسان حصول اين مرتبت ووصول بدين وعبت ورفعت نرها في معين ورفي
 معين شود كه خود را از ورطه ضلالت ومقام حيرت جهالت رهايد تا مائشاني و تعقل كافي در خلوقا
 وكمالات با تقضائى من عرف نفسه فقد عرف ربه قيام نموده باشد تا برين دستور ولامر وبعده وبعده
 عباد الله القوم منصورين همي بن حوصاح حاله وحسن ماله با تصور كرايد وحوال ذكر وتوزيع خاطر وقره طوط

وظاهر من توجه آن شد كه در تجميع دانه انسان كه احسن بياست شطري وكيفيت واضع ان سطري در ملكا
 وقيدها رتاد ودر بعد حصول اين مرام ديا سجد آنرا ترين ساخت نام والقباب هارون حفره انوشيران ثاني
 واضع اساس جهان باي حامي قوانين ملك وملت ماسح قواعظ وبعث السلطان الاعظم الاعلى الاكرم
 الموقر من السماء المظفر على الأعداء داعي بلاد الشرق والغرب والى ممالك الغرب والشرق يا عباد الله حافظ بلاد
 الله ظل الله في الأرض مالا تافقه البسط والقبض **بسم الله الرحمن الرحيم** بزرگ هفت و قدر و بلند قمر و بخت خجسته كرايد
 راي و كرمين نام و نشان السلطان بزا السلطان بن السلطان **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم**
بسم الله الرحمن الرحيم و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم**
 جها ناري و دواي كائنا كاري بوسه اوقات شريف بقرينت احباب فضل و تقويت اسباب عقل و اعلا عالم دين
 واسيا قرايد شرح سيد المرسلين معرف كرايد ائله لاجرم السنه وافي وقاصي ناطقه مطيع وما صي بقاء و فاجح
 ودعاي صالح اين در راه جاري كشته مامل كرمين نظر كرايد خاصيت حفره سلطنت تا كرايد حراف با ازا رديت و
 نفاذ و ارباب نفطاست مشهور كرايد و موصول از كمال عا طفت تا كرايد چرم بر سهو و زلل و نقصان و خلل اربابان
 في عمارت الملوك بايند ذيل خاص بر منزل اقام اقام اسباب فرمايند فاني بالخير والقصور المعرف ومن تاريجار
 حفره و كرمه المعرف و صيرن الكرام عن المعاب مخفوضه والسته من المساري عفوطة والله والى التوفيق والمنهجية
 والتحقيق و اين مرامه مشتمل بر مقدمه و پنج مقاله و خاتمه **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم**
بسم الله الرحمن الرحيم و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم**
 غشيانا و مرود اعضا عيارست از اجناسي جسد غلظت كه از مخرج اخلاص حاصل ميشود و بر سطر است اول
 عغصى كه مكنون ميكرد دلت تا بر اكله معون حراره غريزيست و تعلق نفس ناطقه و اولاد و مست و مقضاي سحر
 نوري موزيان مغي و مكنون اين دعوت عليه من الضلالت فضلا ومن الحيات اكلها ان في الدين لمصغرة از اصلي
 صلح البلية كله واذا قصيت فداييك كله الاوهى القلب تا برين شرف و قربة در مرتبت كرمين كرايد سابق با نديعيا بود
 و نظر ارباب است كه اول دماغ مكنون ميشود تا بر اكله در فرج مشاهده مرود و اين دليل ضعيفت چركه شايك كه
 تقدم كرمين قلب را باشد بعد از ان ظهور دماغ را و ديكر اكله قياس انسان با طير و چندان معبريت و محذور كرايد

و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم** و **بسم الله الرحمن الرحيم**

براست که در تکون مقدم است دلیل آنکه یعنی که ماده بدست قلیست و محتاج باشد بنا بر این و منعی و عسری که
 مظهر این قوت کذاست پس در مقدمه اولی باشد و این سخن ضعیفست بنا بر آنکه خدا داد و موقوف بر حیوة
 و حیوة از قلیست و این علی سنا بر آنست که مرجع مقدست بنا بر آنکه غذا از زمین می رسد و فرو رست که مرقدا
 او را حاصل کرد و او را این سخن را تزیین کرده اند بر آنکه شاید که در تکون مرغ باشد و ظهور آن بیدل حیوان
 من باشد و بعضی بر آنست که اول فقرات ظاهر مخلوق میشود جهت آنکه اساس است و اساس مقدم باشد بر مانی علی این
 نیز اعتبار نکند که جهت فقرات جهت اساس قریبست نه کل فرد فرد و فو آنکه عظم اساس بدست با اعتبار
 صلاحیت نه تقدم در وجود و لا هیچ بحث درین نیست که موقوف بر حیوة و منع آن قلیست و بعضی از آنست
 که چون ماده منی حمل در ذرع رسد در غلیانی پیدا شود و چهار نقطه پیدا بدین در محل قلب و دیگر در محل دماغ
 و دیگر در محل جگر و آخر بر همه محتوی کرد و این قول بصرا با قریبی نماید و اگر چه دلیل بر سطور آنکه اول
 قلب متکونی شود مشاهده است و قیاس و مثل اهل تشریح مشاهده وضع و قوی است و از قیاس یکی آنکه
 در منی اجزای هوایی بسیار است و حراره قویه هم جیل و اول چیزی که از او حاصل میشود جوهر و روست بنا
 بر آنکه تکون و آسان تر بود و حاجت بجانسی و زیاده بس و لا جوهر روح متبر کرد و جمع شود و چون روح حیث
 سبال نفس خود قائم میشود و لا و را بنی با یک محیط شود بدو و تحلیل نزود و از آن بنی بشر طبعان حرکت و نوجیه
 بجوانب باشد بنا بر این واجب بود که در وسط باشد نسبت بجوانب علی التوزیه باشد و لا ترجیح فرجه لازم آید آن
 عضوی که محیط اکثر غیر قلیست پس اول چیزی که متکون میشود از اعضا و عا و روست و آن قلیست و دیگر که
 تا چون بدن موجود نشود قوه غاذیه بدو متعلق نگردد و تکون او موقوف بر اجزای غیر قلیست پس عضوی که منبع حرارت
 غیر نیست باید که در تکون مقدم باشد بر عضوی که مظهر قوه غاذیه است بنا بر این فروری باشد که قلب مقدم بود بر جگر و
 همین مادام که بدن سالمی از حیوة باشد حالت کس است او بود پس تکون قلب مقدم باشد بر دماغ اما مظهر از آن و نگ
 فرموده که در سخن بقرایه این زکریا و شیخ ابو علی سنا عند التحقيق مشاهده نیست بنا بر آنکه اگر چه قلب در تکون مقدم
 بر سایر اعضا اما در اول تکون ظاهر و روشن نیست و مراد بر آنکه قلب جمیع اعضاء است که مقدم باشد و یکست
 از آنست که متاخر باشد چنانکه بعضی گفته اند و بعد از آن با مضمعه نگردد و این مجموع حاصل گردد در حکم متکون و تکون

کلیت قلب مقدم باشد و ظهور تمامی اعضا متکون پیش از قلب تمامی بود و اعضا با مفرج بود اما مرکب مفرج و اعضا بطبیعی
 و متشابهة از اجزاء خواهند و مرکب آله بنا بر آنکه اگر چیزی از متشابهة کل باشد بر هم و جدا از متشابهة الاجزاء خواهند
 چنانکه آنکه از کونست نسبت با سایر و اگر چنین نباشد اعضا آله خواهند بنا بر آنکه آنست در تمام حرکات
 چنانچه دست که باز از دست می توان گفت مادام که حیات جمعی نیست و در بر حمل مراد مفرج آنست یعنی
 چیزی که از متشابهة کل باشد بر هم و جدا معانی دیگر اطلاق کنند که عبارت از آنست که بنی اصلا جزو نباشد
 یا جزو داشته و لا آنست باشد یا جزو باشد و لا آنست باشد اما بر معنی مقصود نباشد یا جزو باشد و لا آنست مقصود
 نباشد یا آنکه اقل الاجزاء باشد چنانچه عضل نسبت با چشم و مفرج و ببطور قریب اند و فرق میان اینان آنست که مفرج
 در آنکه مولف و مفرج است و ببطور با ذام مرکب و فرق میان مولف و مرکب گفتار آنکه مرکب آنست که چیزی را چیزی
 ضم کنند اما از آنکه میان اینان نسبت باشد یا نه و مولف مفرج و امر است بشرط نسبت و تقدم و اعضای مرکب از مفرج
 حاصل میشود و جمیع اعضای مفرج از منی متولد میگردد و غیر از آنکه از دم حاصل میگردد و حران تعقید و میسکند
 همین وجه که اینان از زمانه دم متولدند و تعقید ایشان برود میسکند بنا بر آنکه عضل ایشان حرارست اگر متولد کنند
 که چون لحم از منی متولد نشود پس قلب بعد از لحم حاصل گردد جواب گویم که قلب عضوی حیوانست پس غیر
 لحم و با نند و حدود و ازا و لحم او را معشر نباشد و اعضای مفرج از منی متولد میشوند خواه که قوه عاقله خالص
 منی بود و قوه معقله منی نیز یا آنکه در مفرج و قوه عاقله و معقله موجود باشد و عاقله و منی مفرج نباشد و معقله در
 منی زن چنانکه جالیوس بر اینست و اعضا یا آنکه معنی مطلق بود چون دل و نه با و بطور که اعطای قوه حیوان
 جمیع بدن میکند و از غیر هیچ نمی ساند یعنی چون حمل روح حیوانی داشت و مجموع قوه از بدنه حقیقی که آنست
 فاعطاست قوه میسند بر روحی که در قلیست و بواسطه شرائین از جمیع بدن میسند میگردد بنا بر محل منبع
 جمیع قوه قلب باشد و مظهر قوه نفسانی دماغ و مظهر قوه طبیعی کبد و مثقال آنست که نفس نا طعنه
 اما قوت قوه نفسانی میسند از برای که روح میل کند بدماغ و مسجیل شود بر راجی که اعدل باشد نسبت با او و قوه
 طبیعی همین و این علی سنا در اشفا آورده است که قول ارسطو تحقیق و تدقیق اقریست و قول طبایا بدی الی مظهر
 چنانچه آثار بدین سخن فرموده اند **بیت** یکی روح است و هر جان زو پیدا شود کسری اگر چه نسبت با روح و کسری
 پس معلوم گشت که معطی مطلق قلیست یا قابل مطلق همین هم حساس که غیر از حس و حرکت میسند از دماغ و اعضا

علاوه بر این
 که چون لحم از دم متولد شود
 و دم از منی متولد شود پس
 قلب بعد از لحم حاصل گردد

بر تبه جده اند چون استخوان مرئیت یا ده اغ و اضلاع صغری نسبت بالاسانی که در جوف او اند و بعضی از
 عظام مجوف است تا صده و حرکت از بهر هولت بود و بعضی صحت چون عظام سلامیات و بعضی نازک و نازک
 محسوسیت چنانچه تغذیه و دیگر آنکه تا هواد را در این ریز و او را متغیر نگرداند و بعضی از متخلخل چون
 مصفاة و تراخ و بوز و وصول باید و فصولات از با سانی منافع و مجموع عظام متصل اند یکدیگر و متعلقه
 یا آنکه اگر افراتی بقطعه رسد یکدیگر محفوظ ماند و دیگر آنکه عکس غائی از خلقت هر یک را مرئیت متافان
 دیگر هر که که مقتضای آن وضع باشد مقصود حاصل گردد و اختلاف سبب کثرت است و مجاورت
 ایشان بواسطه سهولت ترکیب و ربط چنانچه حصول و حرکت و ترکیب ممتد و موثقی به باشد و ربط و وثاق
 آن بر باطیات و اوتار و اعصاب بود تا بواسطه حرکات شدید متعده و فعال متغیر چنانچه از هر چند و متغیر
 نگردند و مفصل آن موقوف و غیر موثقی است که حرکت یکی از عظم بر آن دیگر ظاهر باشد و آن
 سه نوع است چنانچه ترکیب ایشان بزرگ و خفیه است یا نه اگر هست و زایل و خفیه در هر دو عظم است
 شان و در هر دو خوانند و این چون دندان منشا راست و در استخوان مرطبا است و اگر در یکی بزرگ است
 دیگر خفیه و زایل و خفیه است چنانچه در آن متعلق نیست از آنکه خوانند چنانکه ترکیب دندان در دندان اعلی
 و اسفل و اگر ترکیب ایشان بزرگ و خفیه نیست از انصافی و التزاق خوانند و این در طول باشد مثل ترکیب دندان
 اعلی و دندان اسفل در ساعد و قصب کبری و صفری در ساق و در عرض باشد مانند فراق عصب و ترکیب عظام
 صدری و غیر موثقی در موضع طلس و غیر طلس است که حرکت از حد العظمین بی آن دیگر امکان باشد مثل
 مفصل رستم یا ساعد و سرن است که حرکت از حد العظمین بی آن دیگر شرا و بود مانند مفصل رستم یا ساعد و مفصل
 بحسب لقم موضع انفصال باشد و در اصطلاح اطباء موضع تلاخ عضویت بعضی بالطبع و عظام که
 بعضی بحیث و بعضی مجوف و بعضی متخلخل واقع میشود بر آنست که هر عضوی را متعلق است که غذا
 در و نفوذ میکند اگر آن مفصل محسوس نیست از اعظم صحت خوانند و اگر محسوس است در هر دو عضو متعلق است
 اگر متعلق است از اعظم متعلق خوانند و متعلق چنانکه عظم غذا اسفل و اگر متعلق نیست در یک موضع است از اعظم
 از اعظم محسوس خوانند مانند عظم فخذ و ساق و بعضی از عظام نوع او ترکیب در بدن چون عظم لای عظم و تکی و
 بخرج آن دو استخوان کف و عضد و بعضی چهار است چون ساعدین و ساقین و بعضی تریاده از چهار چون

انامل و کف و قدام و اخلاص **تجسم** بندها اصح مخلوق است از هفت عظم چهار بندها جدا و یکی بندها سطح که انرا
 قاعده دماغ و تکی خوانند و در بندها صفت که از الحقیق گویند و جدا این بین و بسیار از جوی خوانند بواسطه ضلالت
 و آنچه بر شش سر افتاده چنانچه گویند و آنچه بر خلف افتاده و خوانند و چون در عظام استخوان مرئیت اختلاف بود قید
 بندها اصح گویند چه پیش بعضی از ده است جدا این بین و بسیار که چنان خوانند و جدا مقدم که آن عظم
 جبهه است و در عدد و چهار و مجز و عدد و عظام صلیح چهار و عظام و تکی و عدد و بعضی بر آنند که بعد از
 عظم یا فوج ده است و بعضی گویند که آن عبارت از جدا این بین است و عظام صلیح و عظم و تکی و طریقی
 است که او را متعلق و مؤخر باشد و در پنج در دو وجود بود و حقیقی و دو کاذب و در روز و اشوب و قیام
 خوانند و بعضی قیام را استخوان مرطبا گویند و در غیر طبعی است که یکی از دو خوانند باشد پس استخوان
 مرطبا است که مستند بر شکل باشد و مایل بطول که از شان او محافظت دماغ است و آنچه نزدیک است است
 او بنا بر دو است یکی نظرا با داخل و آن چنان بود که تا سوراخ جانی و وسیع و محلی تمام بود و هیچ شکست شکل یکی
 اوسع است از مربع هر که که مساوی باشد در اضلاع و در کتب هندس این معنی مقرو و بدلت و در هر دو نظریه
 است بنا بر آنکه شکل کروی زافات مصون توازن مربع است و در تعداد عظام او فواید است اول آنکه چون بخار است
 با علی بدن دارد کثرت مرطوب بود و دیگر آنکه چون افری لقطعه رسد محسوس بر او باشد و این دو نایب و جانی
 نادر باشد ملاخظه توان کرد چنانکه در فک اعلی و دیگر او فواید آنکه اختلاف در و مطلوبیت چنانچه بعضی متخلخل
 باید و بعضی صلب و از این جهت مایل بطول است که اعصاب دماغی بطول موضوعت در و در و در طریقی کثیر
 آنچه بر مشا افتاده آنرا الکلی خوانند بنا بر آنکه محل اتصال است نایب بر شکل و واقع و در در و در طریقی کثیر
 و آن در زینت مستقیم که نصف مرئیت در طول و او را از بعضی جوی گویند منسوب به فرد که آن است گوشت بریان
 گردنت و در ریه و رالای خوانند بنا بر آنکه مشابه است در خط دیوان و بر شکل دالت در خط عربی و در زبان
 کا زبان که ایشانرا از غیر می گویند و در زبان که در معرند در جانب طول مواری در طریقی این بسیار در زبان
تجسم مرگست از چهار ده استخوان و در هر چهار بن استخوانها بر آنکه است صغری
 در عدد و کمان و در عدد که محیط است با سوله دندان بغیر از نمایان و باقیات علیا
 و در عدد که در ایشان سوراخی نمانده است از غیر بر بدن و آنست دو عدد و از برای و خلقت افتاده و در

کتاب تریست در کمان و در کلام عظم الکلی از عظم کثرت گویند

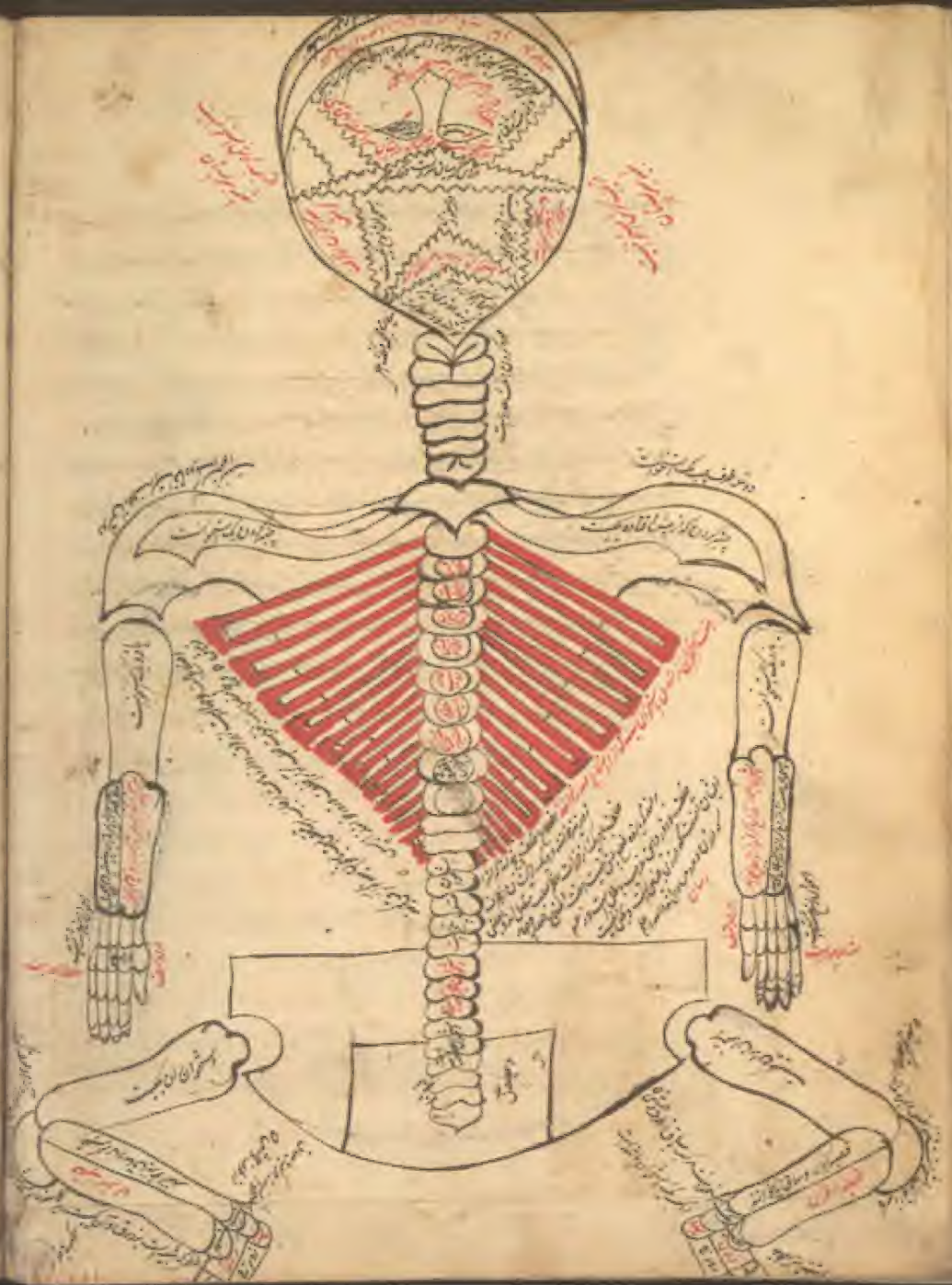
کشف ظاهر الهی است و در طرف باریک و کوی است غایب که در برود در و زاینه عضد و در میان عروق غرق
 این در و زاینه هست یکی مائل بوق و خلف و او را استفاد الغراب خوانند و با و بر یک کشف میشود با ترقیه و
 زاینه منع میکند بیرون آمدن سر از زاینه و ترقیه فوقانی و زاینه ثانیه از زاینه است و مایل بشیب است و وضع
 بیرون آمدن سر عضد می کند از ترقیه که شیب افاده و بر طرف کشف شلیت که فاعله او بر جانب وحشی است و زاینه
 او بر جانب انسانی و او بر جانب حیوانی مستند است بنیت با فقرات و حاکم کشف از ضرری که بدو لاحق شود و
 و احاطه گویند و صاحب کامل و را عین الکشف خوانند که فاعله عین افاده و چون کشف از ضرر از اقدام واقع میشود
 دفع میکند آنچه وارد میشود بعد از جانب خلف او دفع میکند از فاعله کشف که کشف است که عظم عضد بسط و ملحق
 نگردد و ضرر با اعضای شریعه وصول نیابد و دیگر آنکه بنیت با اعضای که محسوس است در سوراخ خلفی فاعله
 باشد همچنانکه ترقیه از اقدام و دیگر آنکه تا سطح ظهر بوساطه و سوازی باشد اگر او باشد موضع پشت کوی باشد
 مرکب است از ساعد و عضد و ساعد مرکب است از عظم که از زاینه اعلی و زاینه سفلی گویند و با یکدیگر متلاصق است و اتصال
 ایشان در طرفیست و زاینه اعلی میان او با باریک افاده و طرفین او غلیظ و طرفی و مائل باشد از جهت و از جانب وحشی
 انفراد و زاینه سفلی غلیظ تر افاده و در هر هیچ التوا نیست و چون ضروری است که ذراع از طرف اعلی و در مفصل
 دانسته باشد از عظم مخلوق گفته **مرق** عبارت از مجموع مفصل زینین است با عضد و کیفیت اتصال زاینه اعلی
 با و حیانت کوی طرف مرق کوی هست زاینه که از طرف وحشی عضد رسته در و زاینه دو با حرکت منطبق بر است و ترقیه
 حاصل میشود و کیفیت مفصل زاینه اعلی حیانت که در و زاینه هست و در میان ایشان چیزی است شیب عین و ترقیه
 فلسفیان گویند و بعضی بجا و آن جزو سلاخه جزو عضد است و هر دو طرف هم در و زاینه در جنبین در و زاینه و در و ساعد
 بسط و فیض ساعد و هر دو طرف زاینه از شیب چون مجتمع میگردد یکی میشود و یکی که در کوی و ساعد و زاینه اعلی
ربیع کشف استخوان در در و وصف همان و مراد با آن محلیست که میان ساعد و شیب بود و بعضی گفته اند که اشکال
 شلاخه به هم ریخته به هم در و ساعد و زاینه اعلی و ساعد است و آن ساعد است مجتمع از زاینه و زاینه اعلی
 ساعد و نصف دوم نزدیک مشط است و آن چهار استخوانند که اطراف ایشان نزدیک شیب باشد و میل کرده اند و
 ایشان بشود غظمی که حایل میگردد با استخوانی که نزدیک خضره است از صف اول و او را با ساعد و مفصل
 هست یکی حاصل میشود از در و زاینه طرف مجتمع ایشان در و زاینه و این مفصل است که بر سر که منطبق و

مخبر

منقبض میگردد و مفصل دوم ملتمس میشود از رفق شایسته نماید و مذکور در و زاینه که در استخوانیت که در و زاینه
 و یک چنان افاده و بدو کتاب و انطباق حاصل میشود **شش** مراد عظم عکلیست که میان رفق و انامل باشد و آن
 چهار استخوان است که مغز ایشان قریب با طین واقعست و هر یکی از ایشان در و مفصل دارند یعنی نزدیک از هر یک
 در و زاینه در و زاینه رفق **اصابع** پنج اند هر یک مرکب از عظم که از سلاخه است خوانند و بعضی عظم اند
 اتصال مفصلی نزدیک که در میان یکی و در هر یک در و زاینه یکی و در میان مفصل ایشان استخوانی چند هست که
 مواضع خالیه بران پر میشود و آنرا معصنات خوانند و بعد از اینها هم که متصل بر ساعد است اصابع دیگر متصل
 بشط اند **عشر** عظمی که متصل کشته عظم عظم و استخوان بزرگ از طرف راست و چپ و هر یک ازین دو عظم خشم
 میشود پنجها جزو جزوی از شیب افاده و او را استخوان عا خوانند و جزوی از خلف و آنرا در و خوانند و جزوی
 دخی که بر عرض افاده نزدیک طرف وحشی بیرونی و آنرا عظم خاصه و خرغه خوانند و جزوی مایل بشیب از طرف
 انسی و آنرا حق در و خوانند با یکدیگر حریف و وسیع افاده و مر استخوان بران میرود استخوانی که در و زاینه استخوان
 بدست و آنرا عظم جانب افاده و از خلف فقر و جزو اعلی و پیچیده است بجانب وحشی و جزو سفلی بجانب انسی و
 او را از طرف فوق و در زاینه هست که در هر دو در و زاینه و از شیب و زاینه که در هر دو در و زاینه **ساق**
 مرکب است از عظم متلاصق به هم یکی از طرف انسی و آن بزرگتر افاده و در و زاینه و او را از طرف فوقانی نزدیک
 مفصل نخود و فقره هست و او را قصبه کبری خوانند و ساقی نیز خوانند دوم از طرف وحشی و آنست و آن که چنانکه
 افاده و ملاقی نخود خشر و از طرف فوقانی و آنرا قصبه صغری خوانند و در ساقی دو عظم است مختلف به هم یعنی درین
 دو عظم مختلف است چنانکه در نخود بود مفصل یک سلس افاده و ملتمس میشود از رفق زاینه و زاینه مذکورین
 که آن عظم است در هر دو قصبه عظمی و او را در و باط هست یکی بجهت و یکی آمده و در و باط دیگر قوی از جانبین و
 مقدم ایشان محکم بر طرفه که آن عظمیست غرق فی مستدیر اشکال و در و فقره هست که در هر دو در و زاینه
 بیرون آمده است از عظم نخود **عقب** استخوانیت بزرگ صلب مستدیر اشکال از طرف خلف و از جانبین آنها
 جانب وحشی و طرفی افاده و مایل باریک است و از شیب عرض افاده و اعلی و بنا بر اینست که چون ناظر بر عظم
 کویا شلیت مایل با سلاطه که باریک میشود و جزوی از و بعد از جزوی تا سستی میشود و وحشی و او را در و زاینه
 هست نزدیک خاص و فقره در جانب وحشی دارد و در فقره از طرف بالا و کعب استخوانیت موضع بر بالای

عقب و بر برائی که در او در آمده که از قبضه رسته و در هر یک دو طرف او در عقب و او را دو
 زائده هست فوقانی آن به طرف اشی قائمه و در هر یک دو طرف که در طرف قصبه عظمی است و وحشی و در
 میوه در صخر که در میوه دو طرف قصبه عظمی واقع است و ازین حاصل میشود مفصلی که بدو تمام میشود و این
 و انقباض تمام و بعد از او عظمی است و بعد از آنکه از طرف فوق و قدم باشد مثل پروت و او را
 زو در آن خوانند و او بر پوست عظمی و مقدم بر باط و در و کوی است که در و میوه در و زو زای عقب و حاصل
 میشود از مجموع ایشان مفصلی که حرکت قدم بجانب چپ است **رسم** پای چهار استخوان است که ازین
 مربوط است سر ایشان بر روی در یک طرف و از طرف دیگر متصل اند به طرف سر عظمی از عظام مشط که در
 طرفانی واقع و چهارم از استخوان بر سر نهاده است بجانب وحشی نزدیک خنجر استخوانی تکیه
 یعنی جایی که محبط باشد بدو سنس و او را زو در خوانند و او مربوط است نزد عقب بدو زائده که از زای او
 در آمده است و در زو در در طرف دیگر و از پیش بدو استخوان از عظام مشط **مشط** مولف است از پنج
 استخوان که هر یک از اصابع بدو متصل میگردد از جانب ایشان و از طرف دیگر استخوان بر سر نهاده است و اصابع
 یک مرکب اند از سه پاره الا بهام که مرکب از دو پاره است و مجموع عظام غیر از عظمی ای و عظام حسانی و عظمی
 که در قاعه قلبی باشد بر آنکه در عظمی ایشان خلای کرده اند و در حسانی بواسطه نزدیکی حساب نموده
 دو بیت و چهل و هشت عدد است چنانکه گفته اند **بیت** عدد عظمی خو خواهی که بدانی بقیه می پرور
 آید از انقباض که بر روی میاید **فبارک الله احسن الخالقین** این فی جنب علامه قراط فی شرایط و لاسکمه
 افلاطون بنقطه الوزن **آیه** اما فیصل و صیرت **الظفار** اجزای چند از عظمی که جهت اطراف
 اصابع مخلوق اند و ستون ایشان تا از قاف مصون و محفوظ باشند و دیگر فرای ایشان از شک و لقطه و
 سلاح عظمی نیست و زیاده شدن ایشان نه منراست و الا مخصوص یک طرف نموده و در آنکه این معنیست
 زیاده شدن الظفار بیت و شعر او و پیش از غلظت اجزای مائی و شاید که این بواسطه آنست که چون
 متعفن میگردد غذا او حاصل میشود بواسطه فضلات بخاری و درین حصی نظرات **و تر** از عظام
 مفرد و یکی و تراست و آن حسبیت مشابه جوهر عصب و با طرف عقل متصل جهت تحریک اعضا **باط**
 یکی دیگر و با طست و آن حسبیت شبیه بعضی مائی حسا قاده و فایده او ربط کردن عضویت

عضوی با بعضی و از عقب میوه اند **عظمی** عضویت البی از عظمی و اصلب از دیگر و در آفریدن او
 ملاحظه حسن اتصال استخوانیت دیگری **تند او عظام** **بجمله** فقرات ظهر فقرات قطن فقرات
 عصب فقرات عجز عظام سر عظام صدغ عظام **نک** اعلی عظام **نک** اسفل اسنان
 فقرات رقبه فقرات اصلاخ اصلاخ عظام عانه عظام **نک** رقبه **نک** قفله **نک** کتف
 عظام دست عظام پای **نک** عضویت که از دم طبعی متولد شود و فرج و خل اعضا را مملو
 و مختبر گرداند و عاقد اخراجات بود و بعضی شحم و سپین و ظفر و شعر از اعضای مفرد شمرده اند و در آن
 نظرات زیرا که شحم و سپین داخل محاذ و شعر و ظفر از زواید و فضلات اند و مرکب اند از مفرد و میا
 هر یک کرده میشود **نک** جمعی ایضا است که از ماده مائی دم در اعضای عصبانی مثل ثوب و اسعاب
 متولد شود و بواسطه برودت محل نمیدگردد **نک** مشابه لحمت و از روی سر متولد میشود و او همچون
 مرکبیت از لحم و شحم **نک** حسبیت که از بخار و خانی متولد گردد و بعضی از زوینت بود همچون
 صاحب و کینه و بعضی زینت و وقایه همچون موی و نو **نک** عضویت منبج از لیفات و شغایای
 عصب و خلل آن بظهر بر شده و همچون غشایی بود مرجمع بدن و فایده او حفظ و حیات و افاده
 حسن و ادراک ملومات بود و الله اعلم



فصل فی العصب امتیاز انسان و حیوان از نبات و جماد و اموات و حیات و حرکت اختیاری و مظهر
 این دو حالت دماغ است و همچنین که اصل آب با رخی بواسطه تفاوت جدار و خلوص است از اندون
 نسبت با دماغ بدین منوالست یعنی محلی است که عصبی که بدین بزرگوار که بدین باشد حش و حرکت تمام بر اینجا وصول
 یابد و محل باشد که بدین وضع بود تا برین عصب مخلوق گشته و دماغ بالذات مبدأ این دو قوتست بدین
 یعنی و پیشتر یعنی است که معنی جمیع قوی طبیعت و مظهر این دو امر درین حالت و اعصاب منقسم
 میشود بخمس قسم اول باعتبار قیام یعنی بعضی از در رعایت و نهایت بدن افتاده چون اعصاب حش
 تا انتقال از حش و زرد یا بدینجهت آن زوجی که از مقدم دماغ و در حقیقت آنکه مقدم دماغ بدن او زیاده است
 از و نیز قسم دوم باعتبار تحریک یعنی بعضی از این تحریک بود چون زوج مقدم که محل نور است و بعضی
 می آید و بعضی است که خالی از نور است چون اعصابی که غیر این زوج است و در روح فانی سایر است چون
 مر یا آب در کل و روشن در یکجهت سیم باعتبار افتاده است یعنی افتاده و قوت حش فقط سیم چنانچه عصب
 ذوق و بعضی افتاده حرکت چون عصب حرك لسان و بعضی است که افتاده هر دو را سیم چنانکه عصبی که حرکت
 از اعصاب و درین در میان چهارم باعتبار مبدأ یعنی بعضی از دماغ رسته باشد و بعضی از نخاع و آنچه
 از نخاع رسته باشد بعضی شش باشد و بعضی صدی و بعضی عجزی و بعضی عصبی و فایده و حیوانات که دماغ
 و نخاع اعصاب میکنند با عصب قوت حش و حرکت بنا بر آنکه مبدأ حش و حرکت بالذات دماغ و نخاع اند نه عصباً
 یا بواسطه قلب چنانچه مذهب ارسطوست و علی تقدیر این روح در صند و این فعل زمانی ممکن گردد که
 حاصل شود در دماغ و وقتی اعضا استفاده قوت حش و حرکت مستواند کرد که از دماغ نفوذ کنند و اعضا
 القوه و آلات باید و باید که از افتاده باشد بنا بر آنکه اگر چه عصب لا یقطع است حمل الاقطاف باشد یعنی
 عصب بافتنای اعضا می باید که ظاهر او حصین بود و کثیف افتاده باشد تا روح تحلیل نرود و داخل او باید
 حش و حرکت است و بالعرض توشیح و تشدید اعضا یعنی چون صلابتی در جزو او موجود است هرگاه که بر کثرت
 میشود در جزو او اعصاب لا یقطع میکرد و در حقیقت افتاده متان و غلط که در جزو او است و دیگر از افتاده بالعرض
 اعطای شعرت بر اعضا بی چند که از حش خالی افتاده جهت آفتی که عارض ایشان گردد و بعضی چون غشا

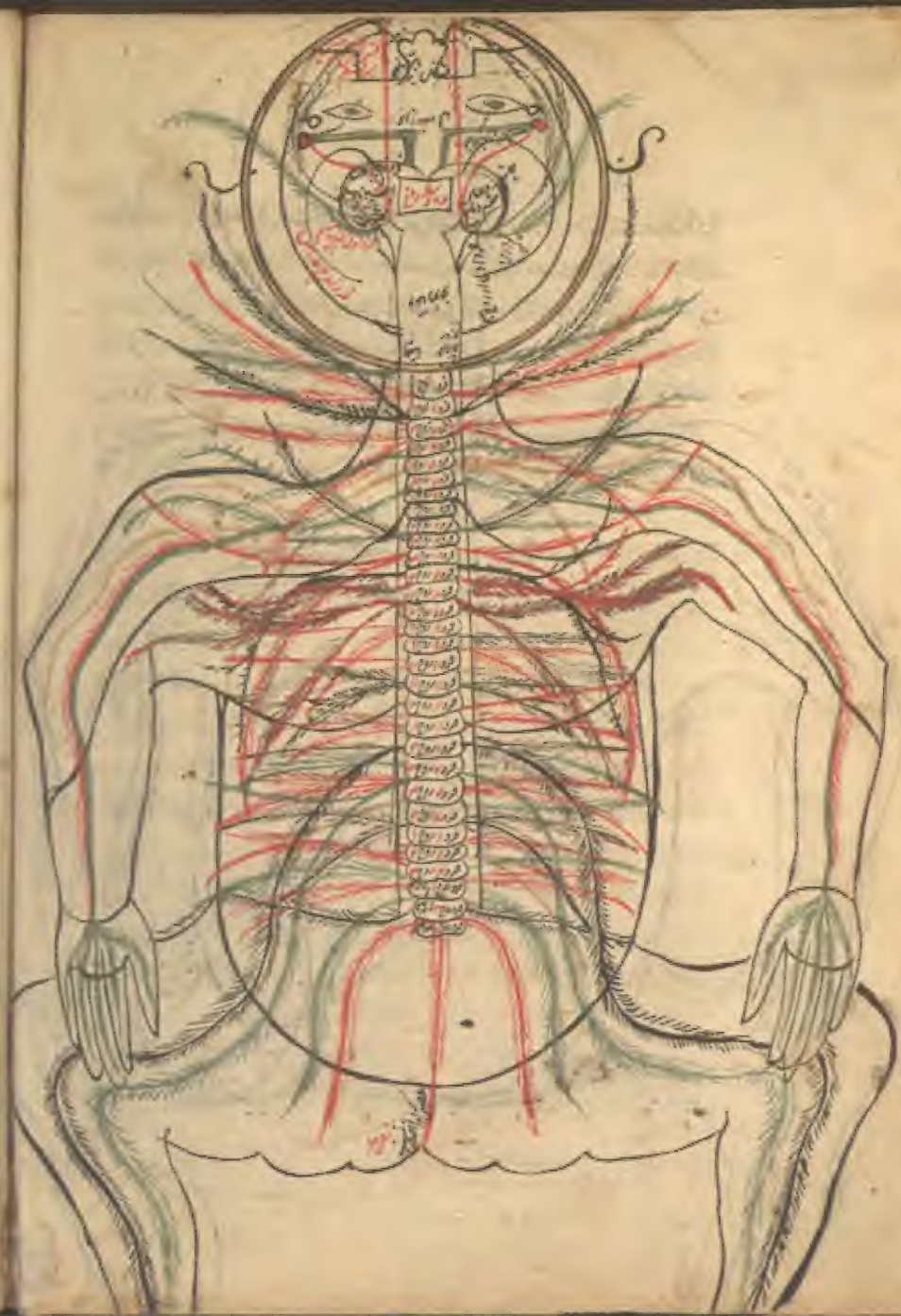
و بعضی قطعی

کرد ایشان در آنکه باشد بواسطه اعصاب در آنکه ملامت کنند چون کبد و طحال و کلیه پس عصب عبارت از
جسمی این در حش و اعطاف یعنی دو تکه کردن و صلب در انفعال یعنی کستن و باده و بالافشاد و جیس
و حرکت باشد و بالعرض استحکام و توشق اعضا است و اعصاب دو قسمت قسری زده ماغ رسته و آن هفت است
که حواس ظاهر و حش و حرکت اعضا عالی بدست و حش از نخاع که خلیفه دماغ رسته و آن سی و یک
زوج و فرد است و حش و حرکت اعضا بی که شب کردن واقع است بواسطه اوست و مجموع او هفتاد و هفت
و آنچه از زوماغ رسته زوجی است که مصراست بسری و حرور و بلهر و چشم و قوه باصره بواسطه اوست
و نشان این زوج مقدم دماغت نزد و و زایده که شبیه اند بر ایشان و هر یک از این دو فرد مجزای گشته و این زوج
نبت با زواج مایل بصغرات و فردی که در طرف راست واقع است مایل بطرف چپ میشود و آنچه بطرف
چپ واقع است مایل بطرف راست میگردد و با یکدیگر متصل میشوند بنوعی که تا هم متصلی حاصل نمیکرد
و بعد از آن آنچه از طرف راست می آید چشم راست نزول میکند و آنچه از طرف چپ می آید چشم چپ نزول میکند
زوج دوم مصراست بسری و این زوج از خلف زوج اول ظاهر میگردد و بیرون می آید از بینی زوج اول
و اعطاف میکنند چشم راست از حرکت و هر یک از فردا بیرون می آید از سوراخی که در کاسه چشم است و بر آن میشود
در عقل و و شش شاخ میگردد و هر یک در عضله چشم پیوسته است و قوه حرکت بدین عضله های رسانند
زوج سوم مصراست بلا زور و هر دو عصب و ناخی میشوند از آنجا که متصل دماغت می شود و مقدم
و موخر آنجا از یکدیگر جدا میشوند و این زوج آنچه میشود با زوج چهارم و بعد از آن مزاج منفصل
میشود و منقسم میگردد در چهار شعبه جزا و لای از جزای و متفرق میشود و در هر فرد و در هر انسی که آنرا
معاخوانند و فرو می آید از طرف کردن و بسته و بر آنکه میشود در احتشای که شبیه حجاب و اقصیت و منقسم
از شعبه و از سوراخی ظاهر میشود که نزدیک خدغین واقع است و متصل میشود بعصب جزو پنجم و جزو ششم
از آن سوراخی که زوج دوم از آن بیرون می آید و منقسم میشود به قسمی از آن می آید بجان بخاط
یعنی که ششم از طرف حش و منقسم میشود در عضلات هر دو صدم و یکی دیگر بجان مانی می آید و آن
کوشه چشم است از طرف پانی و در هر فرد و در مخفی که آن هر دو سوراخ بنی است و یکی دیگر میل میکند
و بیرون می آید بطرف بینی در غده علیا و در جلد وی جزو چهارم از زوج سوم فرو می آید در حش و قوه

لسان و اعطای قوه حاسه میکند و باقی او در پنج دندانها که در فک اسفلات و لب زیرین متفرق میشود زوج
چهارم مصراست بسری و هر دو عصب و کویند از طریق خلف با زوج ثالث مختلط میشوند و بعد از آن
چون مفارقت میکنند گویند که بر آنکه میشود در حش و حش حش بواسطه اوست زوج پنجم حش منقسم
بخش و این بزرگتر است از اول که می آید که دو زوج اندکی از آن شایع است و از پیش رشت است و در سوراخ کوف
و خشای که شام قوه حاسه است در هر فرد و این از این زوج پنجم و چهارم است و یکی دیگر در پانی می آید و
و ظاهر میشود از سوراخی که در غده حش است که او را عور گویند و جزوی از این عصب مختلط گردد با زوج
سوم و بر آنکه شود در خلف عضله عینه که تحت چشم است بواسطه این عضله و باقی او عصبی اند که از زوج
سوم می آید بعقل با زوج ششم مصراست بسری و هر دو عصب و بر آنکه میشود در حش یعنی در هر یک
چند که در پس سرواقت و صورتها و مشابیه طام در کتابت رویان و در هر یک از دو سوراخ هر عصب
بیرون می آید یکی از آن بعقل حش می آید و اصل زبان تا حد ثانی که در کاسه است در وی یکی دیگر روانه
میشود بجان عضله عینه و غیر آن از عضلاتی که در آن محل واقع است و یکی دیگر در هر فرد و در هر یک از
که او را معاخوانند و فرو می آید با حشا و از آنجا بجان کردن می رود و منشعب میشود بچند قسم شعبه اول فرود
می آید عضلاتی چند که مخصوص حلق است و هر یک که بخود شود بطرف سینه سرواقت و شیب افذ و این را اعصاب
راجع گویند بجان خلق از زبان شعبه جدا میشود با لا و عضلات واقع در آن محل و بعد از آن شعبه ذات
می آید قلب و ریه و شریان و او در چند که در سین و اقصیت و در قصبه ریه و هر یک که در حجاب در هر فرد
آید در دهن بطرف او در حشا شکل کعبه بغیر پوست اندون شکم مختلط میگردد و با عصبی که ماذکر کردیم که فرو
می آید بجان او از زوج سوم زوج هفتم از اعصاب دماغی مصراست بسواد و حش شعبه اول و در هر فرد و در
عضلاتی چند که در حش واقع است و در عضلاتی چند که شبیه آید و با استخوانی که شبیه است طام در کتابت
یونانیان و هر دو عضله که مشترک میان در غده و غده لای و عضلات دیگر که آنجا واقع است و در اعصاب
بخای و آن سی و یک زوج است و یک فرد هشت زوج از آن فقرات مر قیاست زوج اولی مصراست بسری
و هر دو عصب از سوراخ معرق اولی آن گردن و شست است و بر آنکه شک اند و عضلاتی که مخصوص اند بفرع زوج ثانی
مصراست بسری و هر دو عصب و از عضلاتی که در هر یک اول و دوم از مهرهای گردن رشت است و حش جلد

مهر بواسطه ایشانست وقوع عطفه عریضه که در قفا واقعت بواسطه این زوجت ثالث مصورات
بلا زور و چون برآیند میشود در صورتی که در میان مهر دوم و سیم واقعت یعنی در حشوا نشان منقسم
میشود بدو قسم یکی از آن که با عجبان مؤخر از عطفات که واقعت در اینجا و مبدع عطفات را شعبه که چون
موقع میشود عجبان منتهی باز میگردد عجبان مقدم و برآیند میشود در عطفی که در طرف خلف هر دو کوفش
واقعت در جویانی که او را نطق نباشد و عسکی دیگر میاید پیش و برآیند میشود شعبه او در اجسای که
نهاده است از پیش و در عطفات چند مرتبه که حرکت خدی نهاده و در عطفی که از پیش کوفش واقعت در سر
حیولی که او را نطق نیست و در عطف صغیرین زوج را به از اعصابی که از تخالغ رسته مصورات برنجی و
منظور از شعبه فقره سوم و چهارم است و انقسام او همچون انقسام زوج بشر است و بیشتر او میاید بخبر کردن
بعد از آن بظهور منتهی میاید عصبی که مخالف زوج چپ یعنی بالا و منقسم است زوج خاص مصورات
بخضرة و محال و میان مهر چهارم و پنجم و منقسم میشود بمنزله جزو سابق و مالیت بصغر و مرتفع میشود
بجانب آخری در دوش و منقسم میشود میان سر و گردن و جزو دوم منقسم است بخزری حکم واقعت میان
چپ و ششم و هفتم از گردن تا میان عجبان زوج سادس مصورات برزدی و رسته است بعد از مهر پنجم
از مهرهای گردن و منقسم میشود بدو جزو جزوی همی آنکه گفتیم در عطف سر و گردن و در عطف عظم صلب
یعنی استخوان پشت در برود و جزوی از وی را بد بطرف دوش زوج سابع مصورات بسیار و رسته است
مهر ششم از مهرهای گردن و منقسم میشود همچون زوج سابق و قفا و است که جزوی از وی را عجبان
دست و در بازو برآیند میشود زوج نهم مصورات بسوا و رسته است بعد از مهر هفتم از گردن و منقسم
میشود مانند زوج سابق و قفا و است میان ایشان است که از هر چه جزو عجبان عجبان میاید و آن جزو که
عجبان دست میاید برآیند میشود در ذراع و همچنین رسته است از مهرهای پشت دوازده زوج زوج
مصورات است یعنی محال و مهر اول و دوم است از ظهر و منقسم میشود بدو قسم بزرگتر و برآیند میشود در
نفضائی که واقعت میان انحلاع و استخوان پشت و هرگاه که متد میشود وصول میاید بظلم اول و متصل
میگردد در زوج هفتم که عظم است و واقعت وی را بد بجهت و منقسم میشود در کتف زوج چهارم از گردن
تقدیری مصورات است برنجی و رسته است از میان مهر دوم و سوم و جزوی از وی را عجبان برست بازو

و اعطای میکند و راقه حق و جزوی دیگر میاید از طرف شیب و منقسم میشود بدو شعبه یکی عجبان عظم پشت
که در وصف دوش واقعت و بخراک است و بعضی که میل بجانب هر دو شانه دارد و جزوی ازین شعبه میاید
بجانب مقدم و برآیند میشود در عطفی که در میان انحلاعت یعنی در قفای دوم از قفای سینه زوج
مصورات است بلا زور و رسته است در میان خرنه سیم و چهارم و منقسم میشود از دو شعبه و برآیند میشود این
شعبه در عطفات استخوان پشت و در عطفات هر دو شانه که حرکت دوش بواسطه است و آخری میاید بطرف
ارتفاع یعنی برآمدن عجبان فعلی که یعنی بندهای کت دست و قسم دیگر محال و مقدم است برآیند میشود در عطف
سیم از انحلاع صدر زوج مصورات بخرو و رسته است از میان مهر پنجم و ششم و منقسم میشود چون خروج سابق
پیش از این در محلی که واقعت است میان انحلاع صدر در مهر زوج مصورات به منقسم و رسته است از خبر
چپ و ششم و منقسم میشود چنانچه زوج سابق و در برود در قفای چپ از قفای صری زوج مصورات
برزدی و رسته است از خرنه ششم و هفتم و منقسم میشود چون زوجی که پیش از رسته و برآیند میشود در
قفای ششم که از شیب انحلاع صری واقعت زوج مصورات بسیار و رسته است از میان خرنه
هفتم و ششم و از عجبان خلف منقسم میشود چون انقسام زوج سابق و جزوی از وی را عجبان فک که واقعت
در سر انحلاع فک در عطفی که بر عظم کسوزه شش زوج مصورات بسیار و رسته است در میان خرنه
هفتم و نهم و منقسم میشود از عجبان خلف چنانکه زوج پیش منقسم میشود در عطف بطن زوج مصورات بسیار
و رسته است از میان مهر نهم و دهم و برآیند میشود در انحلاع و عطفی که در بطن کسوزه زوج مصورات
بخرو و رسته است در میان مهر دهم و یازدهم و منقسم میشود بطرف خلف چون انقسام زوج پیش از مهر
و زوج دوازدهم که ایشان همه اعصابی اند که رسته است از مهرهای سینه و سوم با ثنا عشر این زوج مصورات
بسوا و رسته است از خبر حادی عشر و ثانی عشر که با قفا از اعصاب صری و منقسم میشود از طرف خلف چون
زوج دهم از ازواج صری که ترجمه آن ذکر کرده شد این قدر است که آنچه بر مقدم میاید برآیند میشود در قفا
باز دهم و دوازدهم که میان انحلاعت و عطفی که بر بطن کسوزه شش زوج مصورات بخرو و رسته است
یعنی آنکه و رسته است از مهر یازدهم از پشت و منقسم میشود از طرف خلف چون زوج سابق و جزوی که از
وی عجبان مقدم برآیند میشود در آخر انحلاع صری و عطفی که بر بطن کسوزه و این دو زوج و در زوج دیگر



سقا اما **ناله فی العضلات** چون از اجابت که حیوان متحرک و حواسی شد با برکت و جسمی نامی
 ستاس متحرک با آنرا وقت و منبع حس و حرکت دماغست و بواسطه عصب جمیع بدن فایض فایض
 میشود و چون در طبیعت عصب یعنی بود و تحریک اعصاب فایض از متعدد حق و غلا عقل را با فایض
 با برکت و مرکب از عصب و غلظت و در حقیقت و حرکت موجود و بواسطه ترکیب در وقت حاصل
 تخصص از دماغ دور افتاده که با عصب بغایت ضعیف بود و عقله عضویت مرکب از لایف عصب
 و نور و با لکه با هم یافته و میان آن طبع بر شد و برده کرد و در آمده و فایض آن تحریک اعصابست بواسطه
 تشنج و استرخا و آن عقله اگر چه مرکب است از اعصاب مفرد که با بقول جالینوس که او مرکب اول حکم
 مفرد میله یعنی مرکب را چند مرتبه است اول ما شد عقل که گفتیم او مرکب از عصب و نور و شیطانی با لکه
 و غیرت و مرتبه دوم چنانکه عین که عقل و غیر آن در موجود است مرتبه سوم همچون وجه که چشم و عقل
 آن در موجود است مرتبه چهارم چنانکه مرکب این امور در وقت با اشیا و دیگر و پیش صاحب کامل است
 که عقلیات با متعدد و چهار است و پیش او علی سینا است که با متعدد و است و نه است و در حواس مع
 جالینوس سطور است که با متعدد و نه است و این قول به حواس با قریب با برکت و مشاهد کرده و بیان
 کثرت تحریک اعصاب را است که قوه محرکه چون فایض میشود بر عقله از دماغ بواسطه عصب عارض
 عقله میگرد و تلهی حتی کشتی بطریق خلف و نور نیز منشج میگرد و بواسطه تشنج عقل عضویت مرکب
 و بعد از آن چون عقل منبسط میشود و عود میکند بحالت طبیعی و نور او ستر میگرد و پس منبسط و عضو
 و تشنج و استرخا و اعتقاد و حرکت اعتقاد متعاقب میکند بالفعل که آن حرکت انبساط و انقباض است و عضو
 متحرک پس و نور واسطه است در تحریک عقل عضو را و عقل واسطه است در تحقیق نور و عصب و با لکه
 واسطه اند در تحقیق عضو و عقل مختلف بحسب مواضع و حاجت بود و پنج امر است اول در مقدار و عصب
 که متحرک عضوی بزرگ باشد آن عقل نیز بزرگ باشد چنانچه عقل موضوع است بر استخوان و درک و آنچه
 موضوع است بر استخوان نخود و هر عقل که متحرک عضوی ضعیف بود آن عقل ضعیف باشد چون عقل جفت
 دوم در شکل چنانکه اشکال عقل مختلف باشد بحسب حاجتی که جانب هر یک از آن بود یعنی چون احتیاج
 انقباضی شکل است و در کذا اشکال عقل حیوان باید و بحسب عقله منبسط باشد چنانکه زوایا از عقل باشد

[illegible]

برای غذا و بروز موجب خیره شعوه غذا گردد و قسم ناله در حال انقباض میشود چنانچه صادر منقسم میشود و ظاهر آن
و مشرق میگردد و شعبه انزوم در طرف الحلق لایحه تنفس برشته غذا و جزو دیگر ظاهر میشود در نوبت هجده غذا دادن
او و شعبه ششم انزوم تمام نماید باینجا پس از مشرق میشود در جد اول عروق که کرد معاً مستقیم در آمده تا مقصود غذا
غذا گذارن فضل جزو چهارم بغایت کوچک است و در بار یک شلیه مجوی بعضی از آن منقسم میگردد در چهار شعبه
بعد از اینها شش است و بعضی در ریه است و جزو پنجم مشرق میشود در جد اول که کرد معاً قولون است هجده
و از کفن غذا و جزو ششم حوالی معاً صادر میگردد و باقی که در دو دگر گذارد بغایت چند بار یک که شش است معاً اعور
در آمده بواسطه جذب غذا اما عروق اجوف منقسم میشود در نفس که معروف کرده بار یک شوی ناحیه غذا گذار
از شعبه باب نایب که شعبه اجوف وارد میشود از شعبه که بخون و شعبه باب وارد میشود از مقعر کبد
بنا به شش و چون عرق اجوف ظاهر میشود از شعبه کبد منقسم میشود و قسم ضعیف صادر است یعنی میل با
وارد و قسم ناله یعنی مایل شبیه ناله صادر بطریق جناب میاید و نفوذ میکند و در مختلف میشود و عرق مشرق
که میده غذا یی جناب بعد از آن عذای خلاف قلب میگردد و ارسال میکند بسوی قلب شعبه بسیار که منقسم میشود
از نوبت بار یک هجده غذا دادن خلاف قلب و همچنین منقل میشود بغضائی که در تمام حد ریه است بدویم و شش
میگردد در و بعد از این در عروق بند که متصل اند به دو گوشه قلب و این عرق نیز که گشت از ریه عروق و سایر این
آنت که عروق قلب هجده استثنای این است و این عرق همه غذا است و هیچ شک نیست که غذا اغلظ است از نیم
پس مغذا و وسیع و عذای و اگر باشد و این عرق که در قلب رفته منقسم میشود به قسم یکی در ریه و در پنجویف این
قلب و از اینها ریه میرود و از ریه در شریانیست تا بار یک هجده و از حلق شش است جروق ضارب هجده آنکه در
عشا دارد چنانکه شریان و فایه او دو اهرام است یکی از آنکه حلق از منقسم میشود در ریات لطافت و رقت و شش کل
چهره ریه است و در و نفیج میاید تا فایه و فایه نیک حاصل گردد چنانچه عرقی که در شریان و ریه است و فایه و فایه
آنت که نفیج میاید چون در و تمام و ثانی از اینها ریه ثلاثه میگرد که در قلب و بعد از آن که ریه است و در داخل و هجده
غذا دادن و جزو سم از ایشان میل بطرف کبد و میرسد بقرع خاصه از فقرات صدر به دو عضل او در ریه است
چند که شش خلایع و فایه و هرگاه که از قلب در میگذرد مشرق میشود از ریه و شش چند شکلی شکل در اینها است
از بغضائی که تا سر آمد و اعلی خلاف و هرگاه که در عروق نزدیک میشود از ریه و شعبه با شش میگرد و در بطریق و در اینها

ترقیه میرسد و هر شعبه از او با دو شعبه میشود و از طریق خلف هر یکی از این دو فرع می آید با استخوان سینا از طرف
راست و چپ و بختری منتهی میشوند و در هر شعبه که در میان اضلاع است ملاقی می آید انسان میشود و
ظاهر میگردد و نوعی از بعضی خارج از حد و هرگاه که برسد بختری بطریق و از آن نوعی از میاید بعضی که در میان
اضلاع است و ملاقی میشود در آن و بدین عروقی که برگشته است در وسط هر شعبه از او طایفه که می آید بعضی که
از حد و هرگاه که بختری ظاهر میشود از او طایفه که می آید بعضی که برگشته است و دیگر می آید و بعضی که
مستقیم و متصل میشود اطراف او با طراف شعب مساعد از او بدین عروقی که ذکر خواهد کرد اما از آن زوج باقی هر یک
از دو فرد او پنج شعبه از او مختلف میشود یکی مشرق در چندر میشود و غذا اضلاع از بعد عالمه بواسطه است و ضمیر
او از اضلاع که بعد عالمه و ثانیة غذای مواضع کفین میدهد و ثالثه از میگرد و جانب عضلی که در عروق و روات
و رابعه نفوذ میکند و در سوراخ ستد از فقرات کردن و از اینجا و میگذرد و بر می رسد و شعبه خامسه که اعظم
شعبست می آید با بط از هر جانب و مشرق میشود از او چهار فرع و از اول مشرق میشود و بعضی که بر استخوان
سینا واقع است و فرع دوم در چهار جزو میرسد و صفات ابطالی یعنی عروق و فرع سیمه می آید بجانب صدر
بطریق و از آن چهارم منقسم میشود به جزو جزوی در می رود در عضلی که بقدر کف و اقصی و جزو
در طرف عضله کبیر ابطه و جزو میگذرد بر عضله و بر می رسد بدست و او را ابطی گویند و از یکی که باقی میماند آن
انقسام جزو اول صعود میکند بطرف کردن و بعضی گویند که چون بعضی میرسد منقسم میشود هر یکی از ایشان بدو عروق
که آنرا و اجین خوانند یکی از او ظاهر تر است و او را و داج ظاهر خوانند و یکی غور است و او را و داج لغوی
خوانند آنچه ظاهر است چون صعود بجانب ترقیه میکند منقسم میشود بدو قسم اول میل قدام میکند
و ثانی میل اقبال قدام است و بعد از آن مشفل میشود و در ثانی ظاهر میگردد و از ترقیه صعود میکند و ظاهر
کردن و لاحق قسمت اول میشود و از ایشان و داج ظاهر که معروفست و مشهور حاصل میشود اما پیش از رسیدن
ظاهر میشود از ایشان دو زوج یکی در می رود بطریق عرض و بر می رسد هر دو در موضع غایب و دوم بطریق
و از آن در هر یک ظاهر میگردد و بدین هردو فرع ملاقی میگردد میشود و مشرق میشود از هر دو و جزو شعب غایب
مخصوصه لیکن ناشی میشود از دو زوج ثانی سه ورده مخصوصه یکی هر قسبت که میگردد در رشته تا با خردت و او را
در یک کفی گویند و از ورده ثلثه مخصوصه از طرف ثانی ظاهر میشود یکی بر می رسد و یکی بر سر بازو و بعد از آن که با

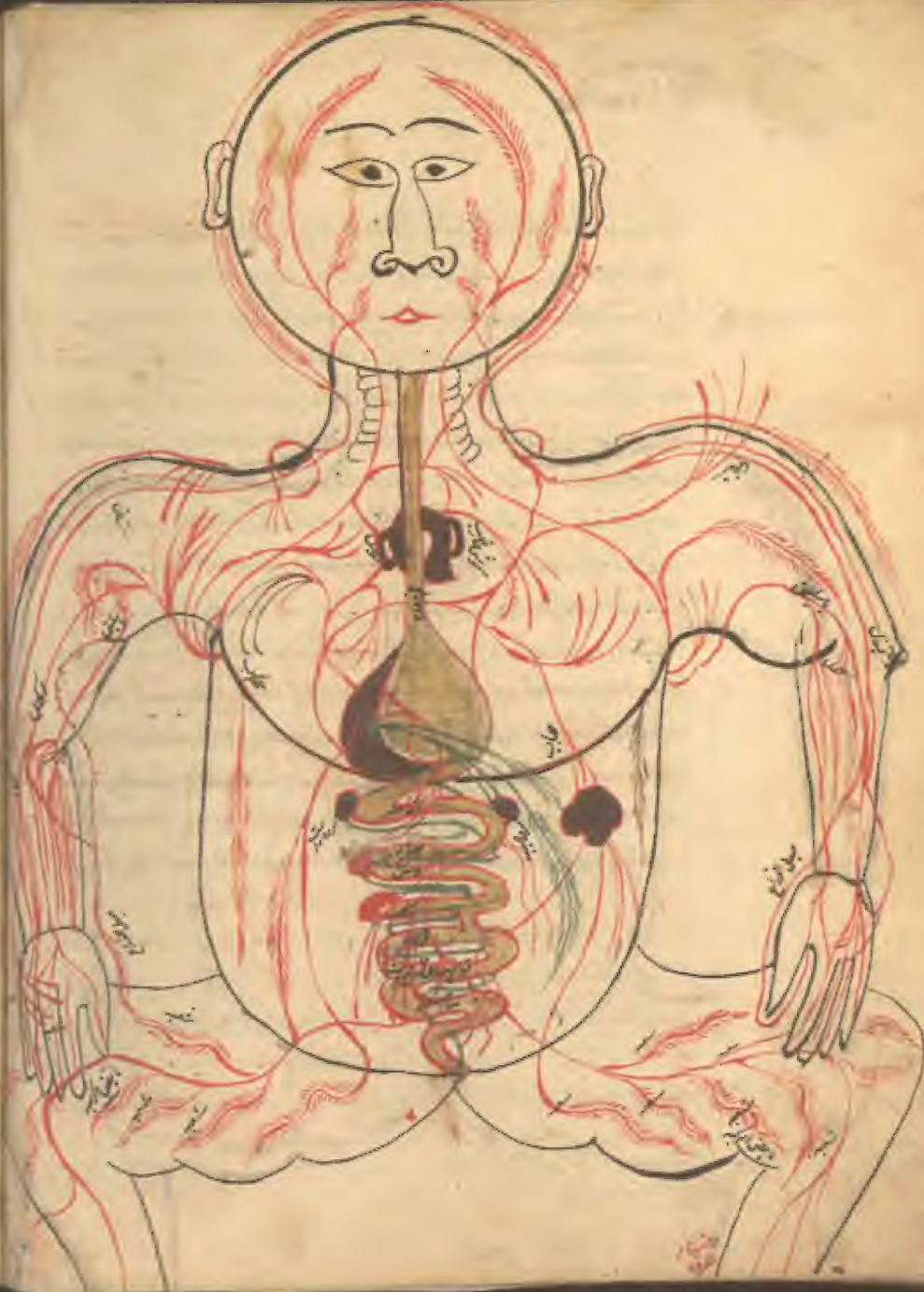
بج

که یک کفی ملحق شد منقسم میشوند بدو قسم یکی از آن در می رود در ظاهر و مشرق میشود از او شعب سفار و این شعب
سفار مشرق میشود در فک اعلی و شعبی چند دیگر که صفرا نشان در آن مرتبه نیست مشرق میروند و فک اعلی
و مجتمع میشود از هر دو و صفین شعبی چند که مشرق میشوند در حلقی لسان و ظاهر عضلی که موضوعت در آن
و دویم بخارج و یک کفی میشود در مواضعی که نزدیک هر دو گوش و سر افتاده است اما آنچه غایب است او ملانزم
مرد است و مشعب میشود از او شعبه چند که بحالط شعبه ظاهر است و مشرق میشود در عروقی و حنجره و بعضی
غایب و باقی در میروند تا نیهای در زکامی و مشرق میشود از او شعبی چند که آن هردو در میروند بقعر اوطی
و ثانیة عروق شعبی یعنی یکی چند بار یک حزن سوی و فرو می چند دیگر هست هم از آن که می آید بخشای که محلی
تخت یعنی کور او در کمال و بجهت میرسد در هر دو و آنچه باقی میماند از آن شعب نفوذ میکند در جوف
جسمی که آن استخوانهای راست از فضهای در زکامی و بر آید میشود از او شعبی چند در وقت از دماغ که آن
غشای صلب و غشای رقیق است و بعد از آن مشفل میشود از غشای رقیق بدماغ و مشرق میگردد و چنانچه مشرق
شدن ثانی و کور او در می آید غشای صفاتی و میرسد به موضع واسع از دماغ که آنرا مغصه گویند و هرگاه که باطن
او ملانزم دماغ نزدیک میشود مغصه او را بدو میگردد و اینا را که معنی غذا میکند و بعد از آن منقسم میشود و ظاهر دماغ
و ملاقی آن ثانی میشود که صعود کرده اند در آن محل و مشعب میگردد از ایشان غشای که آنرا شبکه مشیمه خوانند اما
عروق بدو و در که در دست و اقصی اصل و در وقت یکی کفی که آنرا قیال گویند و در اصل کیال بود و مشرق
و کوبند به ملکی و در است از هر دو و بعضی گویند که اسم نه است و این قول بصواب قریب و بعضی گویند با لیلی
اعتیاد است و یک دیگر ابطی گویند اما کفی هرگاه که برسد بعضی مشرق می شود از او شعب بسیار که مشرق
میشوند و از جای ظاهر از عصب و هرگاه که برسد بعضی منقسم میشود به قسم اول جبل الذراع بود و
او منقسم میگردد بر ظاهر و از اعلی بعد از آن از جانب وحشی میل میکند بر ناحیه زند اسفل و مشرق میشود بر اسافل
وحشی از رضع و ثانی از اقسام ثلثه مشعب میگردد بر عطف عروقی در ظاهر و عاده و عطفه جزوی میشود از ابطی
یعنی ابطی و کفی ملحق و عطفه یک دیگر میگردد و آنرا اکل گویند و قسم ثالث از اقسام ثلثه در میروند و عطفه میشود
با ابطی چون میگردد در عطفه مشرق میگردد از او شعبی چند و بر آید میشود در بعضی چند که مستقیم است یعنی
او را میو شاند و هرگاه که برسد نزدیک بعضی منقسم میشود بدو قسم یکی یعنی در میروند و مشفل میشود و قیال و لیلی

او میگرداند و بعد از آن از یک سو میگذرد و در شیب افاد و بجانب فی میبرد و در اینجا که میبرد متفرق میشود
 و علی و منقسم میشود قسم اول از دو طرف است و در آن زمان منقسم میشود در ظاهر به ساعد و
 فرع اول از آن متفرق میشود به ساعد بجانب بر مع و فرعی دیگر از فرعی اول و فرعی ثالث در وسط
 ساعد متفرق میشود و فرعی رابع که اعظم فروعت است که ظاهر میشود و ایصال فرعی بسکک آن فرع مانع
 جزوئی از آن میگرد و بموجبی که وصف کرده شد و باقی که با سلسله بود و در هر دو طرف و در حق و کمال انبساط
 او از طرف انشی است بالای زندا علی و بعد از آن میل بجانب وحشی میکند و منقسم میگردد و در قسم بصورت
 لام یونانی و جزو علی و میگرد و بجانب زندا علی و فرامیگیرد و منع و متفرق میشود در چشمتا به نام و آن جزوی که
 در میان ایجاد است و میان سابع و مجموع او و جزو اسفل بجانب زندا سفلی میآید و منقسم میشود به فرع فرعی از
 میاید میان سابع و وسطی و متصل میشود به جزوی از فرع که میاید بطرف علی و با یکدیگر ملاحق میگردد و یکی میشود
 فرع میاید بجانب وسطی و دیگر و آنرا اسفل خوانند و در سابع اما آورده اند که فرعی آنرا از آن بدین از عرف
 اجز اول است که متفرق میشود پس از آنکه متفرق شود به ساعد شعبه شعری که میبرد و میانشان که یکی
 و متفرق میشود در آنجا و چیزی که نزدیک است و بعد از آن عرفی خفیم است که بجانب کله بر می میاید و منقسم
 میگردد به شطای ای دقان یعنی یکی چند بار یک در لغات کله بر می و آخر قریب بر است و بعد از آن در عرف
 هست در یک طالع که ایشانرا طالعان خوانند که ظاهر میشوند و میآید بکله و در آن عرف جانب ماست که در میشود
 و از طرف جب کله بر می میاید یعنی بعد از آن در عرف دیگر میاید یا نفس آن یکی که بطرف جب میاید از آن در عرف
 فرامیگیرد شعبه از آن دور که بزرگ که بطالعین معروف است و آن عرفی که بطرف کله بر می میاید و طالع هیچ
 شعبه میشود از آن پس الا کبیل نده و مجتمع میشود از عرفی که منعی میشود بکله بر می که متفرق میشود از کله
 بجانب انبیین که بر الفیاء و فرقیه این هیت است که منی در دفع باید و مستعد باشد که در دایره معرفت
 نهانست در قنق و حق چهر و بعد از آن عرف اجوف در نزدیک سلب متفرق میشود از آن در عرف
 از نظر عرفی چند که میاید به ظاهر و منعی میشود اطراف او و متصل بطن و فرعی چند که در هر دو نخاع و چون
 منعی میشود با خرفات منقسم میگردد و در قسم شکل لام یونانی و از آن قسمی بطرف ران راست میآید و قسمی
 بطرف ران چپ و منقسم میشود ازین دو عرف پس از رسیدن به طایفه که آنرا طایف خوانند طایفه اولی

متفرق میشود در شش و طایفه ثانی و بعضی از طایف صفای و آن ثانی بقایات پارکست طایفه آنکه در عقلی که
 بر عقلی و اقلست و طایفه رابع در عقلیات منقسم و طایفه خاسر در زیر و شانه و منقسم به قسم
 میشود در و دیگری در کرون شانه و این قسم و چنان بسیار است بواسطه مکان قنق طایفه سادس در عقلی
 که منقسمند به عقلی طایفه سابع در هر دو عقل بطن و اطراف این آورده و منقسم است باورده که فرود
 میآید از سلسله بر میآید و بیرون میآید از اصل این آورده و عرفی چند بر صدر که بواسطه این معد و در سلسله یکدیگر
 طایفه نامند و رقیل در هر دو طایفه کاحه در هر دو در عقل باطن نخد طایفه عاشره فرامیگیرد از حوالی هر دو
 ران و ظاهر میشود در ظاهر و متصل میشود با طراف آن و آورده که فرعی آنرا از حوالی بسان و میگرد و جزوی
 خفیم از طراف عشر جزوی بعضی از این و آن و آورده باقی منقسم میگردد از هر یکی از ایشان شعبه که متفرق میشود
 بر عقلی که بر مقدم نخد و اقلست و شعبه که در عقل اسفل نخد از طرف انشی و اقلست و شعبه کثیر که در عین
 نخد و اقلست و آخره باقی میاند هرگاه که نزدیک از آن میبرد منقسم میشود به عرف وحشی و منقسم میشود به شعبه
 صفی و کلب که آنرا عرفی الشاخوانند و انشی که مقابل است و در صافن کویند و آنچه در وسط و اقلست
 آنرا ما بش از کلب کویند و منقسم میشود از هر دو در باطن ساقی شعبی چند که در عقل و بهمان میشود
 و باقی سعاد از هر دو شعبه یکی در هر دو در از برای ساقی و شعبه ثانیة تخیل میشود در میان قنق هر دو ساق تا
 آنجا که نزدیک مقدم رجلیت و مختلط میشود شعبه انجانب وحشی و این آورده بچهار شعبه میشود و نخد
 بقده میگرد و در آنکه در جانب وحشی است در طرف وحشی در هر دو در و در طرف انشی و اقلست در طرف
 انشی در هر دو و مجموع مختلط میشود چنانکه یک و برید میگرد و والله اعلم بالصواب

یکی متفرق میشود



فصل در بیان حرکت قلب شرايين جارة از عروق متحرکه است که از بطن ايسر قلب مرسته است و در حرکت
و انقباض تابع او بود و قايده او اتصال روح حيواني به جميع بدن بود و جميع شرايين دو طبقه باشد طبقه داخله اصل است
تا بر آنکه و عاين حقيقه روح است و اينها و بعضي قاعده تا بر آنکه حرکت انقباض کرد و انقباض مطلقه و خاصيت بر طبقه
و طبقه خارجي ايسر و بطول قاعده و در و ليف مورب هست تا بر آنکه حرکت انقباض کرد و انقباض مطلقه و خاصيت باوست
شرايين و در بعضي که يك طبقه است و بر به ميرود حقه آنکه بر به دائر الحركات و نقل فصول يك طبقه آفرود خدا اگر گویند و بر به
شرايين و بعضي بر به ميرود و دو طبقه است جواب گویم که او بطرفي ميرود و مجموع مرید با آنکه از تجويف ايسر قلب او که در و
رسته در آنکه که یکی مایل به صفر و یکی طبقه است و او را شرايين و ریدی خوانند و گفته که او بطرف مرید مایل و منقسم میشود در دو طبقه
استثنای شرايين و اتصال دم تا بر آنکه عروضاى مرید قلب است و در آنکه که هر از این طرف مرسته و مایل یک است و او را یکی گویند و
ايسر بر گویند و این عروق چون از قلب ظاهر میشود مشعب میگردد و بدو شعبه آنچه که حرکت می آید تجويف طرف راست
و مشرق میشود و در و شعبه دیگر که در قلب میگردد و مشرق میشود در اجزای قلب و آنچه باقی میماند از این عروق منقسم
میشود و دو قسم قسمی مایل با دارد و قسمی مایل شیب است زیرا که است تا بر آنکه انقباض کرد و شرايين
و اقصی بیشتر است از آنکه در بالای قلب قاعده و بنین و کثرات و آنچه مایل به صفر است منقسم بدو قسم میگردد
اکثر آن بجهت صاعد بطرف راست تا زمانی که بجهت خروج و وصول می آید که منقسم است در اجزای عالی عظام و منقسم
بر آنکه که طبقه دیگر در اندرون شرايين هست بافته مثل بافته خلکوت اما در شرايين کثرت ظاهر میگردد و این عروق اصلی
دارد و شرايين از تجويف ايسر قلب مرسته تا بر آنکه طرف راست نوزد یک است بجهت با جذب غذا مشغول باشد و چون عروق
شد که شرايين که بطرف صعود است و اکثر آن در کبد قرار میگیرد و بطريق و را به بطرف خروج و وصول می آید و منقسم
بدو قسم دو از آنکه از شرايين ايسر گویند و منقسم نیز مشرق میشود در استخوان سفید و قشر شش گانه از ریه و در
نواحی ترقه تا بر به ریه شامه و بعد از آن از ریه میگذرد و بدین تریه اما از آن کوچک با بطرفی شیب عظمی آید و منقسم
میشود چون انقسام سیم از قسم گوناگون اما سياتان هر یک از ایشان در کردن منقسم میشوند بدو قسم از طرف مقدم و از طرف
خروج از آن مقدم میگردد و بدو قسم قسمی همان میشود در ریه و عظمی باقی استخوان فلک زبرین و قسمی ظاهر میشود و
میگردد و عظمی که در ریه عظمی و اقصی و نزدیک به صفر عظمی میگردد و بعد از آن که تخلف میشود از آن منقسم
بشمه بسیار شعبه از میان مرید بدو جزو مجزای بدو جزو میشود و از آن کوچک بیشتر است که مرقی میشود یعنی بالای آن

از رخا و خبار و محسوس باشد **لوزیج** دو غصه از اعصابی شبیه بقیه که از اصل زبان رسیده و فایده
آن منع هاست از آنکه دفعتاً نفوذ کند در ریه اما آلات غذا اول آن مجری دهنت که فایده آن غذا هاست و
دندان صفتی و طعم در و بر سر **زبان** مولفست از طرایض و شرابین و اورده و اعصاب و در اصل او
در قطع طعم غریزی هست جهت الکاب لعاب تا بطور مختلطه نگردد و زبان در اساعت و از دراد و تغلیب
مضوع قه فرست و حش و ذوق و تکلم بدو حاصل میشود **لب** مخلوقست از عصب و طعم و عضل و بطن
و ورید و فایده آن ستردهنت و حفظ مضوع و جکس لعاب و اعانه بر تکلم **بر** مرکبست از طعم و غشا و
دو طبقه است و مجزوف است و مدخل طعام و شراب است و متصل بنها نیزه و بنایر جهه است و حرکت
بر او عظم خنجر می رسد فراخ تر گردد و آنرا فم معده گویند و حش و بقایات بود **معده** دو طبقه است
داخل آن عصبانی جهت حش و خارج آن کسائی جهت مدد هضم و مکن حرارت و از فم معده بدو پنج فراع
میشود تا بنهایشان که نزدیک ناف و بشکل کدوی باشد و غذا درو سخیل بکلیوس شود **امعاء** مخلوق
از اعصاب و اورده و شرابین و لیفات عصبانی و او شش است چنانچه گفته اند **بیت** روده های آوی افتد
حدوش شش نیست کردم آنرا جمله در یک بیت منظوم ای حکیم اولش اثنا عشر پس صابر و آنکه دقت
و برین و اعرور و قلوب و آنکه مستقیم اول کاشا عشر است یعنی عرض و موازی دوازده آنکشت خاصه و شباه
در حالت انقباض و این متصل بقعر معده بود و بواب نیز گویند بنا بر آنکه در وقت هضم درون و منفذ شود
یعنی با هر آید و چون هضم تمام شود منفذ گردد و دوم راسبه خوانند بنا بر آنکه دایره از غذا خالی افتاده و در وقت
سازای فانی از سوسن لطیف کند و صغیر از سوزان و در صعب شود و بواسطه دوام این انقباض و انقباض و از
غذا خالی باشد و سوسن را دقایق گویند و در لیفات بسیار است و این هر چه را احشای دقای خوانند و چنانچه در
کاهور گویند و همچنین کبکست که در شل و خارج او یکست بنا برین و او را اعرور گویند و هم طوفان گویند جهت آنکه
قرین بسیار در او می آید و شش
و مقصد است از اینجهت که غذا در دو مایه زود و کند و در محتاج بود و خورد و نیز زود
محتاج است به زود و مایه و طبقه دارد و طبقه عرض و طبقه بطول و در دو طبقه است که یکی آنکه
باز در قیول افات در دو باشد چنانچه در برین اعصاب شاهد می رود که از طبقه خارجی بسیار دفع میشود و در شل
بدانست است و منفعت ثانیه آنکه احتیاج تمام بشه قه و اخذ هست که در دو طبقه است بنا برین لیفات

او برضا افتاده باشد چرا که لایق کبریا افتاده باشد جهت دفع است و آنچه بطول جهت جذب و امتداد است و فراع
از امتداد علیاً آورده شد تا غلظت بسیار در و جمع شود و هر زمان احتیاج بدفع باشد و بنا بر آنست که شش نیز
وسیع اقرب شد که اگر چنین نبودی نقطه نقطه بدفع بول مشغول بایستی شد **شرب** عضویت مولف از
طبقه غشائی و در دو شعبه از شعب عصب و اورده و شرابین باقیه میشود و در طریقی در دم با آن مترشح شده و
بر واسطه برودت محل منجمد گشته و از جمیع مجاری در و حاصل شده و گرد معده جهت کون حرارت و معاونت
هضم **کلیه** عضویت مولف از طعم غلیظ و عروق و شرابین و غشائی غلیظ است و در و محسوس شده او
مانند نیزه دانه ایست و بر باط قریه بطرفین پشت بسته شده است و یک طرف راست بلند تر از طرف چپ
و متصل است بدیشان از عروق احرف تا بغایقی که یکدیگر می رسد و دو شعبه عظیم دارد یکی از آن منقسم در مجامع
و ارسال دم میکند یعنی ایشان جهت غذا و دیگر جذب مایه دم از ایشان میکند که آن بولست و منفعت و ایشان
از شرابین بزرگ شعبه که اعطای حیوة میکند و هر یکی از ایشان متصل بشانه اند و برین از ایشان بشانه می رود
و منفعت کلیه جذب مایه دم از کبد است و رست است از هر یک در موضع اتصال عقی و علیاً مستطیل الخریف
و اگر کلیه نبودی که جذب مایه از دم کردی مایه با نای و موجب استفا کشتی و کلیه یعنی از آنچه به او افتاده
که در و اهر رسی راست آمده و قدری جای بدو باز گذاشته است تا جای بر هیچ تنگ نباشد **طحال**
عضویت طحالی بر شکل زبانی و محل اوجان بسیار است و مجاری و مایه خلایع خلقت و مقعر او مایه
قعر معده و عروق و شرابین در و منفذ شده و سر و طبع بر باط که از غشا و خلایع خلقت ناشی میشود و
متصلست بدو و هائی بزرگتر است و غشا آن از جانب مقعر است اگر کبد او نیز از عقی است و با جذب
مره سودا میکند و هائی دیگر که چسبک میان او و معده و بواسطه آن سودا از طحال معده می رسد و حاجت به طحال
و منفعت و آنست که جذب حکرم یعنی دردی دم از کبد میکند بسوی و هائی که بدوی بد و بواسطه و هائی دیگر جزوی
از سودا معده می رسد جهت تنبیه شمه غذا و بنا برینست که هر طحال جوهریت شیب با سنج که آسان باشد جنب او
قبول او بر خلط غلیظ معده ای تا شاید مره سودا بود و اگر طحال جنب سودا نکند چنانچه موجب خلوت مره
کرد چنانچه جمیع الکلب و جمیع البقر **شانه** در شیب عا است و در دو طبقه است و طبقه علی
صلب است و احتیاج به صلابت جهت آنست تا بسور و تحمل باشد در کفیه آن چیزی که با بر او افتاده باشد و در
او عضله هست و فایده او آنست که در هضم شانه منقسم میگردد تا بول را زود رادت نیابد و بول را زود و کلیه بدو

در عروانی که به التین معروف است و شجر میشود از طبقه باطنه از شانه پس آب در آنجا متعصب میگردد و اندک آن زمان که بر میشود طبقه بنظره انقباضی تحت تابول بیرون نیاید **حجر** عضوی در است و جرمها و طبعانیت و بی حش و غشائی و در حش محلی شده و محل و در طرف این است و محاذ بر طافات قریه با خلایع مربوط است و مغز و ماس طرف این از قعر معده است و او را پنج زاید هست بمشرب پنج صبع و بر معده محوی شده و بر مغز که عروقی رسته که از او با بخوانند بعضی در بعضی کبد متعصب شده و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و از او ماسا و فقا خوانند و از بعضی امعاء لطیف غذا جمع کند و در شعب داخله جمع گرداند تا نفع یابد و اختلاط از هر متعصب شود و از تحلیف کبد عروقی رست است که از او اجزای کبد بعضی اشعب او در نفس کبد متعصب شده و فواید و بقوات شعب متصل است جهت جذب و از او اجزای خارج شده است اصل او رده است و از او در قعر معده قسمی با جالی بدن متعصب میشود و قسمی با غل متعصب میگردد و هر دو را ذکر کردیم و محل او در جانب راست است تحت شراصف فوقانی و شکل اجزای شکل حلالست و مقعر و از او یک معده است و امعاء و محو نیست بر معده و جانب محاذ و نزدیک به جانب و مربوط است بر طافات غشائیه و کبد و خلقت مختلفه افتاده در غل و در عدد اطراف یعنی بعضی در طرف دارد و بعضی در طرف و بعضی چهار طرف و بعضی پنج و احتیاج کبد است که معصا و غذا را بخور کند و دیگر اختلاط و جرم کبد شیب است و در دم و غل و خضرا و زنده و امعاء اثنا عشری و امعاء دقاق نفوذ میکند و معصا و او بواسطه عروقی جذب و یک که از او ماسا را بخوانند منبسط میشود و سطح کبد و بواسطه قوئی که دارد در عمل میکند و او را با اختلاط اربعه می سازد و فعل میکند که دیده اند که کبد در طرف چپ افتاده و محال بر طرف راست و این سخن بدعت **مرام** عضو است عصبانی و فم و مغز کبد متصل است جهت جذب صفرا از اختلاطی که در کبد و در مغز دارد و قسم اول بزرگتر است و متصل است با معا اثنا عشری تا صفرا از مرام با معا اثنا عشری جهت پاک کردن امعاء از انقا منصب میشود و بقدر معاد و در معده میشود معده و فایده او پاک کردن مره صفرا است از دم تا عذمت و مرسته نگردد و هرگاه که زهر صفرا جذب نکند یا اگر جذب نام نکند انقباض یابد چنانکه اگر مطلقا جذب نکند چنانکه اگر در و اگر صفرا اندک جگر عرق گردد چنانکه توله کند و اگر بیش از آن مقدار که باید با اعضا بول دفع کند ریش و سوزش باشد بدین آید و اگر دفع آن ماده بعضی دیگر قدح و غله در آن عضو پیدا گردد و اگر در جرم تن بر آن شود بوقان بدین آید و اگر بر روده فرود آید اسهال منفری و صبح بدین آید اما آلات شعور و دماغ و چشم و گوش و طبیعت

الکبد

دماغ عضوی نیست و محل روح نفسانی بود و او مرکب است از پنج و او در دو و ششای قشری و غشائی شده و در بالا و است با این فایده که در غشائی قلب کشیم که با رشت از آنست که اگر آفتی بنشاند بر دماغ نرسد و غشائی صلب که حصون بطان این غشاست و ماس غشست و شکل دماغ ششائی مخروطی و در قاعه او مقعره ماس است و این از مکرر است زیرا که شش اعصاب شش است و سر او از مکرر دماغ است و اصل و بزرگ شش است شش است که شش دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر بر قعر معده میشود و اصغر بطون بطون اوسط است و شکل بشکل دود است و او را دود خوانند و او در معده بطون بطون مقدس است و دماغ را سه بوری هست که فضلات از او منفع میشود یکی در دماغ است شنبه در سربان که از تخمین دماغ در نفوذ کند و فضلات دماغی خارج شود از او و دیگری از انتهای دماغ و یکی از انتهای دماغ اوسط بطریق و اب نفوذ میکند مغزی و اوسع بهیسه ملتی میشود و آن مغز بند ریج شک میشود تا بعد مغز که میان مجری جنک و شش صلب بر منوعت منضم شود و فضلات از جنک منفع میگردد **غضاع** جمعی شاه جرم دماغت و خلطه است و او را سه غشا بود و هر یک از این غشای غریبه است و مرکب از سه رنگ و هفت طبقه است و در او اعصاب و او در و شرا این متعصب کشه و نسبت او باید نسبت طبعه است بنا بر این در اعلى بدن مخلوقی کشه و در آن خلافت که در بدن بواسطه آنست که از برای شئی برقی متعلق میشود با معرفت خلقی را جع برقی میشود و امع اولست طبقه اول که ماس هرات ملحقه کوبند و جرم آن طی و صحت که غلظت جع اجزای بدن است و جرم معده مستور است و اندک یا ضعیف کوبند و طبقه دوم را قریه کوبند و آن جسمی صلب شفاف است و در غشیه محیط شده و منفعت و حفظه ماسا بر طبقه است و طبقه سوم غشیه کوبند و در او و مختلف در بعضی ششای صیاه و در بعضی شهل و در بعضی ازین طبقه در طریقت یعنی است و او در طریقت منقذ شفاف بود و طبقه چهارم را عکس کوبند و آن غشائی رقیقت مانند شمع عکس است و او میان و در طریقت معنی و جللی بود و او را از طرف طبقه ششکه رسته است و بعد از او در طریقت جللی بود و آن جسمیت مانند جللی بغایت شفاف و طرف تقارر و بهفت جهت انقباض مریات و طرف با طون و مخروط است تا در طبقه عصب محفوظه که حواس بصری بدان بود مرکب گردد و بعد از او در طریقت نرجاسیت که شنبه یا نند یا کینه که اخته و طبقه پنجم را شکیه کوبند و او از برای زجایی بود و طبقه ششم را شمشیر خوانند و او بحقیقت از اجزای غشائی رقیق است و او هم در غشائیت که بر جع محوی شده طبقه هفتم را صلب کوبند و آن غشائی غلیظه بود که ملاقی مغز معین کرد و بحقیقت اعصاب بر طبقه

جسم از این

جلدی حاصل میشود و باقی آلات و معادلات و تدریج و طریقت بعضی حافظه است تا بواسطه او اشیاء در جلدی منطبق نگردد که در جلدی قرار گیرد و جایی میگیرد است و طبقات از تمام و حکمت و حقیقت او تبارک الله احسن الخالقین **بیت** کرد آفرین کار خدای بیغیر خویش جنت بهشت برود و آب منقسم صلب و شیم و شبکه زجاجی و پس جلد پس عکس و معنی و غیب غریز و ملوک **کوش** غنایست خضر و یخ و هوائی متوج در جمیع سبک و در رفته خط جری نفوذ سبک و چون مساوم عصب میشود که در معالج مغز است و قوه ماسحه بدست در آن صورت حاصل میگردد و این غشایست با جمع همچنانست که بطریقت جلدی نسبت با بصیر **الف** با آنکه غریز چون با ای منی رسد بدو بخوبی منقسم شوند قسمی با قوی غریز منشی شود جمیع متفرق و استغنائی هوا و قسمی بوطای که شبیه بمصفا است منقسم گردد جهت دفع فضلات و مایعی و روانند و رواج میان دو عصبه که شبیه بدو برپا شود و در آن رواج ایشان حاصل و آنرا زائیدان حکشان گویند اما اعضای تناسل نایان و قنیه و رحم است **الف** مرکب است از غنی مقید غدی که آن طبعی است مختلف است و در مایه نایان است و هر یک از ایشان از مریض فطن منسلط و از حوالی کرده و همچنین غریز غریضه ای غریز که حرکت نادر جهت برپا شدن خون که ماده منی است و همچنین باید با ایشان دو شراب از مریضان که موضوع است بر صلب پس وی که ماده منی است هر یک که با ایشان آمد با مزاج منی شد تغییر طبع نام و چون در قسام عروق منشعب است از عروق که منقسم است بهر دو شراب و در ریفات و تعداد جمیع منی در حاصل گردد همچنانکه دم حیض با غنی میشود در ایشان و غذا جنین میگردد و رسته است از ایشان دو و اگر از ایشان منی منصب میشود بقیع و این دو و عا و او عیه منی خوانند و در کور در این بود تا جاییکه برسد و بعد از آن متحد شود بقیع و همچنین در کور این دو و عیه فراخ شود تحت تراشد در این براسطه نامی در پیخته شود و استحکام در لزج و غلظت عیقه آنکه نامی نزد در و نفوذ کند و بقیع آب و از قنیه برجم اما صلابت تا بان نشود بواسطه جداسافت و او عیه منی در نایان بخلاف این بود یعنی کوچکتر و نایان تراشد کوچک بواسطه آنکه احتیاج با نصاب منی در ایشان بخارج نیست و ضیق بجهت آنکه منی ایشان رفیق است و نفوذ او در مجاری ضیق بزرگی میشود و انقباض زن کوچک و پهن باشد و در مریض فرج چنان و از آن سر و بزرگ و ظاهر و مستدیر بود **فقیه** مرکب است از اعضا و شراب و

در این کتاب از این کتاب

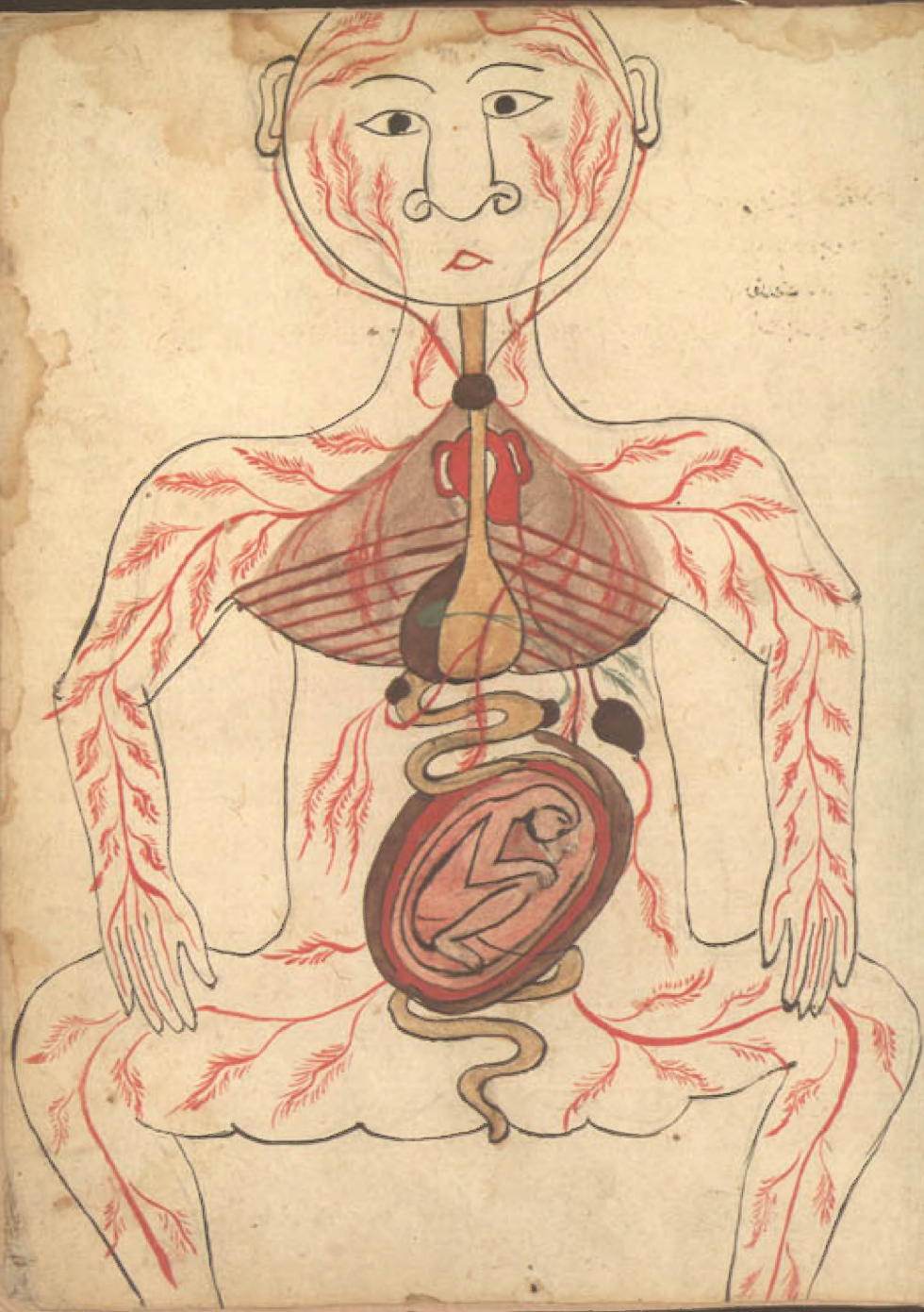
از رده و خلالاتان کلمه گفته شده و در مجری بول و منی و وزی هست و جرمها و از رطوبات خالصت و ششها و او دو غلظت معروف بقطر خانه و از بهلوی او دو عقل برشته است متقابل یکدیگر و اصل و را بطی مجز است و حجاب در جوت و فایده است یکی قضا و الا طبیعت نفوذ منی است در او و جهت جرم و از این جهت است که عصبیه لغیر و مخلوق کشته تا در وحش بسیار بود و علتش شود انسان بحاجت و تا مل باقی ماند و او را خالی از رطوبت آفرید تا در حالت جماع بر ج و روح در جرمها و برودند و نفوذ حاصل گردد و آن عبارت از آنست که غریزها و بر ج منی شود و شراب این او بروج و او رده او بدنه تا ممکن باشد در مریض در جرم و وحش حشفه بیشتر است که آن فقیه است بنا بر آنکه گفته تا ازین فعل مله شد و موجب بقای نوع گردد و فایده بقیع باصال ماده و زرع است بمنشر خویش و در بهلوی او دو عقل برشته است که در حالت بحاجت از طرفین کشیده شود و مجری او مستقیم باشد و او عیه منی کشیده گردد و منی بزرگی بیرون آید و منقسم تا آنست که بقصد و فعل طبیعت تا نایا ظاهر میگردد و این امر چنان باشد که خون تا نهاده است تا به مجری منی و طبیعت مجری بول ازین مجری متاثر گردد و ایند از بهر وضع معتدلا منی که متاثر گردد است و در کور در این مخلوق کشته **جسم** حضور است مخلوق از ریفات عصبانی و در طبقات است و او در جرم فنیس بقدر بیست و سوه موضع او با ذخایر و معا مستقر است و فرحات عروق بدو منقسم شده جهت دفع فضله طبعی و تغذیه جنین و او را بجواری هست بخاری فرج برای خروج طبع و جنین بند و در مریض و غشایک تنگ هست که از آنکه بکار نایان میشود و جرم در حالت علق منقسم میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طبعی در حالت استی غلظت جنین میشود و در حالت رجاء منقسم میشود و در جرم را شوقه جنین منی هست که جهت در وقت بحاجت مایل شود بطرف فرج و منقسم جرم آنست که منی در و ترار گردد تا جنین از او متولد گردد و الله اعلم **الف** که گفته شد جنین بر آنکه منی مرد و زن چون در جرم یکدیگر و از جمیع سوا المراجعات خالی باشند و در جمیع و نفی بود و از رادات خارجی و اسباب بادی هیچ مانعی نباشد از نفوذ ماده که در منی مرد موجود است و ازین معقده که در منی زن حاصل در آن امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب بزرگ در یکی در مجرای و دیگر در مایع و یکی در مجرای دیگر و یکی در حبه محسوس کرد تا حاصل از غریزی و وافی اعضا بود و نفوذ عروق بدو متصل گردد تا از آن مجری غذا بخاطر طفل رسانند و این بر اسبابش و او خواهد و بهر حال تمام شود و در این آیات قره مشرقه تقریر نماید در ماده جنی ماد جرم و در جنین بر اسطه مدد و معاونت رحم باشد و بعد از آن ظهور

و در مریض

در این کتاب

مفصلها کشید و در آن وقت که عروق پیدا شد و غایت فرزند خوردن جفت روانه شود و این را حاله فائده گویند و بعد از
روز تمام کرد چنانچه یازده باشد و بعد از آن علقه آورد و این را حاله قائله گویند و این بیشتر روز می شود و بعد از آن
مغفره شود و بعضی اعضا از صغیر میزد که در وقت صبح از دم حیوانی و طبعی بدو می کشد که در وقت عدل آن می کشد
که از او هبل خور تعالی و نفوس حیوانی بدو می کشد که در این را حاله را بعه گویند و بعد از آن روز تمام شود و
بعد از آن مزاج دکوری و نالقی ظاهر کرد و اعضا را اصلی تمام شود و این را حاله خفا می گویند و نیمه روز تمام
و بعد از آن اعضا تمام خلقت کرد و در عروق و مفاصل و مجاری بظهور می یابد و این حالات مذکور در ذکر آن نیست
اقل از آن است پیدا شود چنانکه خلقت برپای روز تمام شود و از آن دختر از چهل تا چاه و بعد از آن باید
تا مدت شش ماه اقل مدت حمل و جنین در ضعف یا تمام خلقت حرکت نماید و در ضعف یا حرکت صریح کند که
اگر بی هیچ روز تمام شود بطنها در روز حرکت کرد و بدو است و در روز که حقت ماه باشد بیرون آید و غالب آن
بود که باشد و اگر چهل روز تمام شود بطنها در روز حرکت کند و بدو است و چهل روز که مدت هشت ماه باشد بیرون
آید و غالب آن بود که نماید و دلیل گفتار آن جنین در ماه هفتم با منظر آب آید و حرکت کند اگر چه از آن روز و قوتی
لحاظ خلق آتشید کند و با زن باری فراهم بیرون آید و با آنکه صغیر بود قوت خرقه آتشید و خروج نداشت باشد
و از آن حرکت شاکر کرد و اگر معلول با دنیا ماه نهم و خستگی از زایل کرد و قوت کبر در ماه نهم موجود آید و با
و اگر بغایت ضعیف بود در تنگ میزد با آنکه در ماه هشتم بیرون آید و از آن حرکت خستگی و زایل شود و هوای
خارج ضعیف با او غریب بود پس هلاک کرد و اگر در چهل روز تمام شود در ماه نهم موجود آید و باشد
ماند و اگر جنین بسیار و العلم عنده تعالی و هوای کثیف و از این المرح و المعیر حیات نشانی و در رحم
آفت که بر کعب نشسته و در وقت دست بردن نهاده و هر دو چشم فرو گرفته و بر پشت دست نهاده و روی
بطرف مادر کرد و بعضی بر آنند که روی مادر بطرف شکم مادر است و در آن وضع ملاحظه حیات قلبت و این هیئت
اولت چنانچه اغلب و اقرب شکل طبیعت چنانچه خروج و اگر متعدد بود که یکی بر خلف یکی واقع باشد و بر علی
سنان در شفا آورده که هر چه فرزند چلی آورد و اند و جنین منقولست که بیت فرزند هر چه حمل آورده اند و این است
و نقل کنند که زنی را سقط کرد که کشت و همی که کسمه قاده از او و هفتاد و صورت که چنگ در آن بود و جنین
منقولست که اگر زنی بپری و دختر بی بیاورد و غالب آن باشد که خود و فرزند آن نماند و اگر در پریا و دختر می آورد

غالب آنکه باشد و از حیوانات انسان و فوس در حالت آبستنی تحمل جماعت دارند و گفته اند تا آنکه زن آبستن کرد و
چنانکه منقولست که زنی در آن روز که فرزند حمل چهل آورده و از آن اسب می باشد و اگر بشود تلف کرد و گویند که هر زنی
که در حالت آبستنی ملک بسیار خورد و فرزند را ناخن نباشد تا بر جدت و تیری ملک و خون جفت در حالت آبستنی
منقسم بدو قسم میگردد یکی آنکه طبیعت قادر بود بر اصلاح آن و این نوع منقسم به امر کرد و اول آنکه غذا اجتناب
دوم آنکه منعقد کرد و با هم و شکر تا بر کند میان اعضا را به سبب آنکه معبود کند شکی چنانکه تا مستعمل شود با
شیر می خورد و باشد چنانچه غذای و قسم دوم آنکه طبیعت نفرت در آن نمی تواند کرد و اصلاح امکان نیست می ماند و عند
الوضع دفع میگردد و آنرا نفاس می خوانند و از آن پس تا بی روز و از آن دختر تا چهل روز نماند و بی باشد و در بعضی
در بلاد حاره روزی که پدید می شود و در بلاد باره در بعضی پیش از آنست که در میان ده و پانزده پدید می آید و اما
پیش از آنست که در نیمه سالگی امکان پیدا شدن هست و بعضی از اطفال بر آنند که از چهل و هشت سالگی تا شصت
پیدا شد و بعضی نیز میگویند در هر پنج سال تا شصت سال می شود و اقل زمان مدت حمل شش ماه است و بعضی
کلام مجید و چون زمان رضاع که دو سال است بمقتضی نفس و والوالیات رضاع اولاد حق حمله و طبع الا نه حمله و فصاله
لشون شهر آید شش ماه زمان حمل باشد و پیش از آنکه بیرون آید از آن چهار سال است و اقل شش ماه چنانچه
گویند برسانند کسی که اعتقاد تمام بر قول او بود که فرزند زنی در هر دو ماه بعد از چهار سال و در زمان او بر سر بود و گویند
اعمال شایع بدین سوال بود و همچنین منقولست که زنی بعد از شش روز در حالت رقص حزین از وجود او و در محل
دل و دماغ و جگر قطعی چند بود و گویند از رجال تا هفتاد و هشت سال فرزند می شود و آنکه برین زیاد و پیش بعضی
آنست که زنی در زمان می باشد و بر طبقی که هست از آن فرجست و این سخن معتبر نیست و حدیث نبوی علیه السلام
اجماع و من الخیات شلها بر اذنه افس مالک که در صحیح مسلم آورده عن انس رضی الله عنه ان ام سلمه حذثنا انما
سالت نساء عن علی علیه السلام و انهم عن الامه تری فی شایعها ما تری الرجل فقال اذا رايت ذلك فاعقلی یعنی چنانکه
مردان خواب بینند و آنرا می بیند و زنا را نیز همین حال طاری میشود و همچنین که مرد را غسل واجب است نه آنرا
نیز باید کرد و غسل جهت خروج منی است و همچنین منقولست از ثوبان که یکی گفت از آن اشهادان بود نزد حضرت
با حضرت خواجه عالم خلاصه وجودی آدم آمد و باستان زمان سوال می شود و گفت کسب چیست که فرزند نامرزا
است و از آن مادره خواجهر برل های سبل الی تری فی شایعها ما یطلق عن الهوی ان هو لا یجی فرمود اما



وبواسطة القرويات تنح المخلوقات كما هي بواسطة بقاى نسل بدن اميرى اصل اقدمى ما يندرجون تلك اهتمام
ايشان درين فعل بسيار بعد طبيعت را اعتنائى شافى وتوجهى كافى بجانب مولود ناسخدين لاجرم نافع عقل
وبى فهم وكى خرد افشاده باشد وحق درين سخن را دوت فاعل مختار است واظهار قدرت شامله كه مندرج
درخت حكيم بالغه وهو يخرج الحى من الميت ويخرج الميت من الحى يفعل الله ما يشاء بقدرته وبحكم
ما يريد بمشيئته ثم هذه الاربعة منهن ١٢

119



